



تاریخ اساطیری ایران

دکتر ژاله آموزگار



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

Mythological History of Iran

Dr. Jaleh Amoozgar

۱۵۰۰ ریال

تهران: خیابان کارگر شمالی - بالاتر از پمپ بنزین - کوچه شهید ابوالفضل خسروی شماره ۸۲ - تلفن ۸۰۰۶۲۸۳
مراکز پخش:
تهران: میدان انقلاب اسلامی - نیش خیابان ۱۶ آذر - فروشگاه سمت - تلفن: ۶۳۱۸۰۶۹

تاریخ اساطیری ایران

دکتر ذوالفقار

۱۳۴

۱/۱

۱/۱

تاریخ اساطیری ایران

دکتر ژاله آموزگار

تهران

۱۳۷۲



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

آموزگار، ژاله

تاریخ اساطیری ایران / ژاله آموزگار. — تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۴.

شش، ۹۷ ص. — (سازمان مطالعه و...؛ ۱۵۶: تاریخ؛ ۱)

Mythological history of Iran.

عنوان پشت جلد به انگلیسی:

کتابنامه.

۲. ایران - تاریخ - دوران اساطیری و افسانه‌ای.

۱. اساطیر ایرانی - تاریخ.

الف. فروست. ب. عنوان.

ت ۳۹۸/۲۰۹۵۵



تاریخ اساطیری ایران

دکتر ژاله آموزگار

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

چاپ اول: زمستان ۱۳۷۴

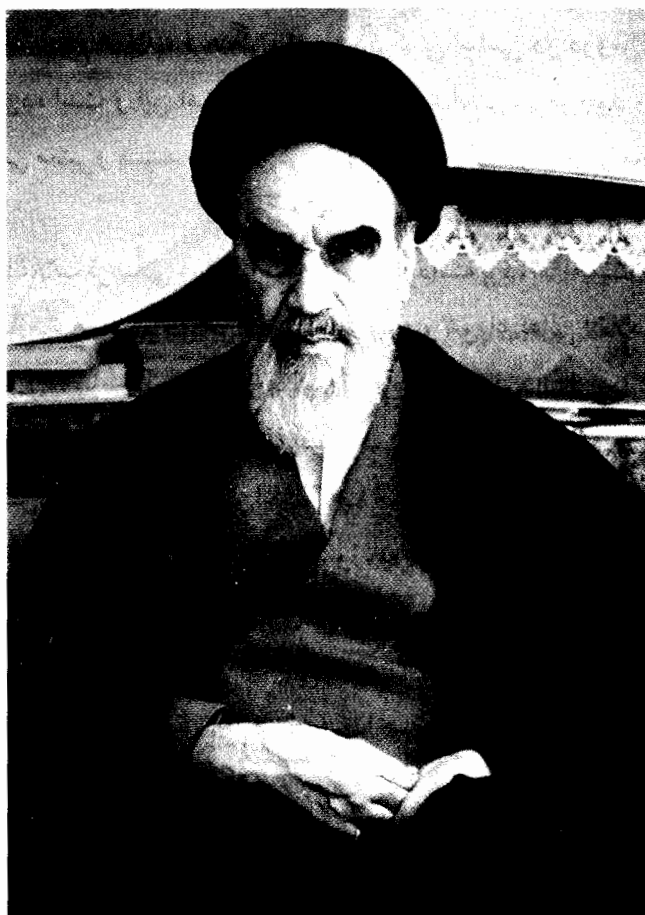
تعداد: ۵۰۰۰

حروفچینی، صفحه‌آرایی و لیتوگرافی: سمت

چاپ: شرکت چاپ و نشر لیلی

کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر، نسخه‌برداری، ترجمه و جز اینها برای «سمت» محفوظ است (نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تاریخ، روشنگر نسلهای آینده است.

صحیفه نور؛ ج ۲، ص ۸۴

سخن «سمت»

یکی از اهداف مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر، مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنای و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را که به اختصار «سمت» نامیده می شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در هر کدام از رشته های علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن، باید بتدریج و پس از انتقادات و یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به دست آید و انتظار دارد که این بزرگواران از این همکاری دریغ نورزند.

کتاب حاضر برای دانشجویان دوره کارشناسی رشته تاریخ در بخشی از درس «تاریخ ایران باستان» و رشته فرهنگ و زبانهای باستانی در درس «اساطیر ایران» و رشته باستان شناسی در بخشی از درس «اسطوره شناسی» تهیه شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی سایر علاقه مندان نیز از آن بهره مند شوند.

از استادان و صاحب نظران ارجمند تقاضا می شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۱
فصل اول: کلیات	۳
واژه اسطوره (۳)، تعریف اسطوره (۳)، دلیل وجودی اسطوره (۴)، اصل و ماهیت و زمان اسطوره‌ها (۵)، فایده اسطوره‌شناسی (۵)، منابع اساطیر ایران (۶)، پیش‌درآمدی بر اساطیر ایران (۱۰)، اساطیر ایران (۱۳).	
فصل دوم: سه هزار سال نخستین	۱۵
الف) دنیای روشنیها و نیکیها (قلمرو اورمزد)	۱۵
امشاسپندان (۱۵)، سپندمینو (۱۵)، بهمن (۱۵)، اردیبهشت (۱۶)، شهریور (۱۶)، اسپندارمذ (۱۶)، خرداد (۱۷)، امرداد (۱۷)، ایزدان (۱۷)، مهر یا میترا (۱۸)، اپام نپات یا برز ایزد (۲۰)، ناهید (۲۱)، تیشتر (۲۲)، رپیتوین (۲۴)، بهرام (۲۴)، وای (۲۶)، رشن (۲۷)، سروش (۲۷)، اشی (۲۸)، دین (۲۸)، چیستا (۲۹)، آذر (۲۹)، هوم (۳۰)، گوشورن (۳۱)، درواسپ (۳۱)، زروان (۳۱)، معرفی کوتاه گروهی دیگر از ایزدان (۳۲).	
ب) دنیای تاریکیها و بدیها (قلمرو اهریمن)	۳۳
سردیوان (۳۳)، اکومن (۳۳)، اندر (۳۳)، ساوول (۳۴)، ناهیه (۳۴)، تیریز (۳۴)، زیریز (۳۴)، دیوان و دروجان (۳۴)، چه (۳۴)، استویداد (۳۵)، ویزرش (۳۵)، وای بد (۳۵)، نسو (۳۵)، معرفی گروهی دیگر از دیوان (۳۵).	
دوره پایانی سه هزار سال نخستین و آغاز سه هزار سال دوم، برخورد دو نیرو	۳۸
فصل سوم: سه هزار سال دوم	۴۰

صفحه	عنوان
۴۰	آفرینش مادی و پیش‌نمونه‌های گیتی
۴۲	فصل چهارم: پایان سه هزار سال دوم و آغاز سه هزار سال سوم
۴۲	یورش دوم اهریمن
۴۵	نخستین زوج بشر
۴۶	فرزندان نخستین زوج بشر
۴۷	پیشدادیان
	هوشنگ (۴۷)، تهمورث (۴۷)، جمشید (۴۸)، ضحاک (۵۱)، کاوه (۵۲)، فریدون (۵۳)، سلم، تور و ایرج (پسران فریدون) (۵۴)، منوچهر (۵۵)، آرش (۵۶)، گرشاسب (۵۷)، سام، زال، رستم (۵۸)، نوذر، زو، گرشاسب (پایان دوران پیشدادیان) (۶۰).
۶۱	کیانیان
	کیقباد (۶۱)، کیکاوس (۶۱)، سیاوش (۶۴)، کیخسرو (۶۵)، لهراسب (۶۷)، گشتاسب (۶۷)، جانشینان گشتاسب (۷۰)، داراب و اسکندر (۷۰).
۷۲	فصل پنجم: سه هزار سال چهارم
۷۲	هزاره اول از سه هزار سال چهارم
	زردشت (۷۲)، پشوتن (۷۶)، بهرام ورجاوند (۷۶).
۷۶	هزاره دوم و سوم از سه هزار سال چهارم
	اوشیدر (۷۷)، اوشیدرماه (۷۷)، سوشانس، پایان جهان (۷۸).
۸۳	کتابشناسی
۸۷	فهرست موضوعی

پیشگفتار

اساطیر نشان‌دهنده فرهنگ و نحوه تفکر مردمان در دورانهای کهن است. زبان گویای تاریخی است از دورانهای پیش تاریخی؛ سخنگوی بازمانده‌های گرانبهای است که از دل خاکها بیرون کشیده می‌شود یا در دل سنگها و کوهها یافت می‌گردد. اساطیر نماینده تداوم زندگی فرهنگی یک ملت و به نوعی تاریخ آن است. در این مجموعه ما با زبانی ساده تاریخ اساطیری ایران را با تکیه بر متنهای کهن ایرانی به رشته تحریر کشیده‌ایم.

روش تنظیم مطالب به این صورت بوده است: نخست به کلمه اسطوره و نحوه به وجود آمدن اساطیر و منافع اسطوره‌شناسی پرداخته‌ایم. سپس منابع اساسی برای تدوین اساطیر ایران معرفی شده است. در تهیه مطالب این مجموعه کوشش کرده‌ایم تا حدامکان از منابع اصلی و دست‌اول استفاده شود. پس از ذکر مطالبی در مورد اقوام هندواروپایی و هندوایرانی وارد مبحث آفرینش از دیدگاه اساطیر ایرانی شده‌ایم و برای اینکه مطالب به صورت پراکنده عرضه نشود و تحت‌نظمی درآید، کل آفرینش دوازده‌هزار ساله را در چهار دوره سه‌هزار ساله بررسی کرده‌ایم:

سه‌هزار سال نخستین خود به دو قلمرو اورمزدی و اهریمنی تقسیم می‌شود. در قلمرو اورمزدی از امشاسپندان و ایزدان و در قلمرو اهریمنی از دیوان سخن گفته‌ایم.

در سه‌هزار سال دوم از آفرینش پیش‌نمونه‌های گیتی صحبت شده است.

در سه‌هزار سال سوم از حمله اهریمن، سرنوشت پیش‌نمونه‌ها، نخستین زوج آدمی و سپس از فرمانروایان و رویدادهای سلسله پیشدادیان و کیانیان سخن به میان آورده‌ایم و از دورانی که اسطوره به تاریخ می‌پیوندد و رویدادها جنبه تاریخی به خود می‌گیرد کمتر بحث کرده‌ایم.

در سه‌هزار سال چهارم، آمدن زردشت، فرزندان موعود او و سرنوشت پایانی

جهان را بنابر اساطیر ایران به رشته تحریر کشیده‌ایم

در کتابشناسی پایان کتاب فقط به معرفی آثار برگزیده‌ای پرداخته‌ایم که مطالعه آنها برای پیشبرد دانش اساطیری علاقه‌مندان به طور کلی می‌تواند مفید باشد. در این مجموعه، اسطوره‌های مانوی را نقل نکرده‌ایم؛ زیرا بافت آنها تاریخ‌گونه نیست و بخصوص با بافت اسطوره‌های نقل شده در متون اوستا و پهلوی و بویژه شاهنامه که بازگوکننده روایتهای خداینامه‌ای است تفاوت دارد. نقل اسطوره‌های مانوی به مجموعه‌ای جداگانه نیازمند است.

در شرح اسطوره‌ها، ضمن کوشش بر ساده‌نگاری، از توضیحات تخصصی بیشتر پرهیز شده است. سعی کرده‌ایم که رئوس مطالب اساطیری ایران را ذکر کنیم، ولی طبعاً در این مختصر پاسخ همه پرسشهای اساطیری را نمی‌توان یافت.

در نقل اسمهای خاص، روش برگردان متداول غیرتخصصی را برگزیدیم تا خواندن آنها برای همه دانشجویان در سطحهای مختلف امکان‌پذیر باشد و به همین دلیل از دادن مرجع برای هر موردی خودداری شده است.

امید است که این مجموعه مختصر که نشان‌دهنده بخش کوچکی از فرهنگ بزرگ و پایدار این سرزمین است بتواند توجه و علاقه به پژوهشهای عمیقتری را در این زمینه در دانشجویان عزیز به وجود آورد.

فصل اول

کلیات

واژه اسطوره

اسطوره کلمه‌ای معرب است که از واژه یونانی هیستوریا^۱ به معنی «جستجو، آگاهی و داستان» گرفته شده است.^۲ برای بیان مفهوم اسطوره در زبانهای اروپایی از بازمانده واژه یونانی میتوس^۳ به معنی «شرح، خبر و قصه» استفاده شده است.^۴

تعریف اسطوره

ارائه تعریف کاملی از اسطوره که دربرگیرنده همه مفاهیم آن باشد کار آسانی نیست. در فهم عامه و در برخی از فرهنگها، اسطوره معنی «آنچه خیالی و غیرواقعی است و جنبه افسانه‌ای محض دارد» یافته است؛ اما اسطوره را باید داستان و سرگذشتی «مینوی»^۵ دانست که معمولاً اصل آن معلوم نیست و شرح عمل، عقیده، نهاد یا پدیده‌ای طبیعی است به صورت فراسویی که دست کم بخشی از آن از سنتها و روایتها گرفته شده و با آیینها و عقاید دینی پیوندی ناگسستنی دارد. در اسطوره وقایع از دوران اولیه نقل می‌شود. به عبارت دیگر، سخن از این است که چگونه هر چیزی پدید می‌آید و به هستی

1. historia

۲. بازمانده این واژه در زبان انگلیسی story است که به معنی «داستان و حکایت» است و در زبان فرانسه histoire «تاریخ و حکایت» معنی می‌دهد.

3. mytos

۴. در زبان انگلیسی myth و در زبان فرانسه mythe. به شناخت این دانش در انگلیسی mythology و در فرانسه mythologie گفته می‌شود.

۵. آسمانی، روحانی، مربوط به فراسوی جهان مادی، غیر ملموس و آن جهانی.

خود ادامه می‌دهد. شخصیتهای اسطوره را موجودات مافوق طبیعی تشکیل می‌دهند و همواره هاله‌ای از تقدس، قهرمانهای مثبت آن را فرا گرفته است.

حوادثی که در اسطوره نقل می‌شود همچون داستان واقعی تلقی می‌گردد، زیرا به واقعیتها برگشت داده می‌شود و همیشه منطقی را دنبال می‌کند. اسطوره گاهی بظاهر حوادث تاریخی را روایت می‌کند، اما آنچه در این روایتها مهم است صحت تاریخی آنها نیست بلکه مفهومی است که شرح این داستانها برای معتقدان آنها دربر دارد، و همچنین از این جهت که دیدگاههای آدمی را نسبت به خویشتن و جهان و آفریدگار بیان می‌کند دارای اهمیت است.

اسطوره‌های نیمه تاریخی عبارت است از تحول و تکامل حوادث و وقایع ابتدایی و همچنین شرح کارهای فوق‌العاده‌ای که به دست آدمیان زورمند انجام گرفته و اندک‌اندک شاخ و برگ یافته و به صورت داستانهایی پراز عجایب و غرایب درآمده‌اند. بتدریج هاله‌ای از تقدس دینی به دور آنها حلقه زده و جنبه الوهیت پیدا کرده‌اند. باید افزود که اسطوره با حکایتهایی که از زبان حیوانات نقل می‌شود و اعمال و احساسات انسان در آنها به حیوانات نسبت داده می‌شود فرق دارد. این حکایتها اغلب جنبه تمثیلی دارند و بر مفاهیم معنوی و اخلاقی تأکید می‌ورزند (مانند حکایتهای کلیله و دمنه). اسطوره همچنین با افسانه‌هایی که کارهای غیرعادی را در چهارچوب زندگیهای روزمره و معمولاً با نتیجه‌ای اخلاقی نقل می‌کنند و نیز با قصه و خیالبافیهای شاعرانه و ادبیات داستانی تفاوت دارد.

دلیل وجودی اسطوره

اسطوره واکنشی از ناتوانی انسان است در مقابله با درماندگیها و ضعف او در برآوردن آرزوها و ترس او از حوادث غیر مترقبه. قدرت تخیل نهایت فعالیت خود را در این زمینه انجام می‌دهد. خدایان به این ترتیب خلق می‌شوند و سپس به شهر یاران و پهلوانان زمینی تبدیل می‌گردند و گاهی به عکس از شخصیتی تاریخی یا قهرمانی معمولی، موجودی اسطوره‌ای شکل می‌گیرد؛ به این صورت که همه ویژگیهای یک موجود خارق‌العاده را به او

نسبت می‌دهند و بتدریج با این ویژگیها، قهرمان از صورت موجود بشری عادی خارج می‌شود. از سوی دیگر، اسطوره تجسم احساسات آدمیان است به گونه‌ای ناخودآگاه برای تقلیل گرفتاریها یا اعتراض به اموری که برای ایشان نامطلوب و غیرعادلانه است و چون آن را تکرار می‌کنند آرامشی به آنها دست می‌دهد. تکرار این داستانها که در قالب نوعی آیین دینی برگزار می‌شود به آنها حقانیت و واقعیت می‌بخشد. اسطوره همچنین نشانه‌ای از عدم آگاهی بشر است از علل واقعی حوادث. انسان به پیروی از تخیل خود برای رویدادها علت و انگیزه می‌تراشد و به این ترتیب، تخیل را با واقعیتها پیوند می‌دهد.

اصل و ماهیت و زمان اسطوره‌ها

مشکل می‌توان نظر قطعی داد که هر اسطوره‌ای به چه مکان و زمانی تعلق دارد. به وجود آورنده اسطوره‌ها گروههای ناشناخته‌ای از مردم اندیشمندی بودند که در هزاره‌های پیشین می‌زیسته‌اند. این اسطوره‌ها در طی زمان تغییر و تحول یافته‌اند. همان‌طور که فرهنگها با هم آمیخته می‌شوند اسطوره‌ها نیز با هم می‌آمیزند و اسطوره‌هایی جدید را به وجود می‌آورند و تغییر جا و زمان می‌دهند. این ویژگیها در اسطوره‌های ایرانی نیز متجلی است. داستانهای کهن مربوط به هزاره‌ها سال پیش مردم سرزمین ما به طور شفاهی و سینه به سینه نقل شده تا سرانجام به صورت نوشته درآمد. این نوشته‌ها تصویرهایی به دست می‌دهند از دورانی که نه تاریخ می‌تواند درباره آنها قضاوت کند و نه باستانشناسی، و جای پای آنها را فقط در اسطوره‌ها می‌توان یافت.

اسطوره‌ها زمان خاصی را نیز منعکس نمی‌کنند. فقط شاید بتوان همسانیهایی را میان بعضی از آنها و دورانهای خاصی حدس زد. اسطوره‌های ایران نیز همگی از یک زمان نیستند و به دوره‌های مختلف تعلق دارند.

فایده اسطوره‌شناسی

دانش اساطیر در شناسایی تاریخ تمدن، روشن ساختن گوشه‌های تاریک ساختهای

اجتماعی کهن و پی بردن به طرز تفکر و اعتقادات مردمان دوران باستان بسیار مفید است. اگر تحلیل دقیق و فراگیری از اساطیر به عمل نیاید، بار سنگین مطالعه درباره تاریخ دوران کهن بر دوش باستانشناسی می افتد. دانش اساطیر می تواند بسیاری از نهادهای ابتدایی ادوار کهن تمدن بشری و ارتباطات اقوام را با یکدیگر مشخص سازد و به بخش مبهم باستانشناسی روشنی بخشد.

در جوامع ابتدایی بومیان که بُن مایه های اساطیری هنوز در میان آنها زنده است، اسطوره شناسی نه تنها برای روشن کردن مرحله ای از تاریخ اندیشه انسانی بلکه برای فهم و درک بهتر رفتار و آداب آن جوامع نیز مفید است.

منابع اساطیر ایران

برای دستیابی به اسطوره های ایران نخست باید منابع مورد استفاده را معرفی کرد.^۱ این منابع را می توان به صورت ذیل دسته بندی کرد:

الف) منابع هندی به دلیل فرهنگ مشترکی که از دوران مهاجرت آریاییان به بعد میان هند و ایران وجود داشته است، آثار هندی باستان در بسیاری از موارد منبع مناسبی برای اساطیر ایران به شمار می آیند. این منابع عبارتند از:

۱. ودا^۲ها. قدیمی ترین اثر هندی به زبان سنسکریت است و خود چهار کتاب را شامل می شود:

ریگ ودا.^۳ قدیمی ترین بخش وداهاست که آن را همردیف گاهان یا گاتهای اوستا دانسته اند. این کتاب مجموعه ای افزون بر هزار سرود است که سالیان متمادی به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده و سپس به صورت نوشته درآمده است. سرودها و نیایشهای آن خطاب به خدایان دوران کهن آریایی است.

یاجور ودا.^۴ بیشتر کلام منثور است و دعاهایی را که در ریگ ودا آمده تکمیل می کند.

1. motif

۲. در اینجا منظور منابع دست اول است، و کتابهایی که دانشمندان و پژوهشگران درباره اساطیر ایران نوشته اند، در این مجموعه معرفی نمی شود.

3. Veda

4. Rig Veda

5. Yajur Veda

سامه ودا^۱. سرودهایی است که برهمنان موقع قربانی و نیایش می خواندند. اثر ودا^۲. مشتمل بر افسون‌ها و وردهای سحر و جادوگری دوران باستانی هند است که از ترس و غضب و شهوت و نفرت و همچنین از دردهای جسمانی سخن می گوید و برای شفای بیماریها دعاها را فراوان دارد و در عین حال، صورت عملی طب قدیم را نیز نشان می دهد.

۲. اوبانیشاده‌ها. مجموعه جدیدتر ادبیات ودایی و شامل دعاهاست.

۳. مهابهاراتا. این کتاب مربوط به خدایان دوران متأخرتر است.

۴. پورانا. این کتاب داستانهای باستانی را دربر دارد.

ب) منابع اوستایی کتاب اوستا که زبان آن جزء زبانهای دوره باستانی ایران است و مدتها سینه به سینه نقل می شده، در دوره ساسانی با تکیه بر آگاهیهای همه موبدان و با خطی که در دوره ساسانی بر مبنای خط پهلوی اختراع شده بود، تدوین یافته است. اوستای ساسانی شامل بیست و یک نسک (کتاب) بوده است که خود مختصرتر از اوستای دوره باستانی است. اوستای موجود در حدود یک چهارم اوستای دوره ساسانی و شامل پنج کتاب است.

۱. یسناها. مشتمل بر سرودها و دعاها دینی است و هفتادودو «ها» (فصل) دارد. گاهان (گاتها یا گائنها) که باستانی ترین بخش اوستاست و آن را سروده‌های خود زردشت می دانند، هفده فصل از هفتادودو فصل یسناها را شامل می شود.

۲. ویسپرد. مجموعه‌ای از ملحقات یسناهاست و بیست و چهار کرده (فصل) دارد.

۳. یشتها. مشتمل بر سرودهایی خطاب به خدایان باستانی است. مجموعه موجود این سرودها بیست و یک یشت است.

۴. وندیداد یا ویدیوداد. در اصل کتابی است مربوط به آیینهای عملی زندگی در کیش زردشتی، ولی مطالب اساطیری نیز در جای جای آن دیده می شود و شامل بیست و دو فرگرد (فصل) است.

۵. خرده اوستا. خلاصه‌ای از اوستای دوره ساسانی و مجموعه‌ای از دعاها و نیایشهاست.

نیرنگستان و هیریدستان و بخشهای پراکنده دیگری نیز جزء منابع اوستایی به‌شمار می‌آیند.

ج) منابع مانوی منابع مانوی شامل نوشته‌های مانی و پیروان اوست. اسطوره‌های متعلق به سه دوره آفرینش از دیدگاه آیین مانوی و خدایان و دیوان مانوی در این منابع آمده است. کهنترین آثار مانوی در سده سوم و چهارم میلادی تدوین یافته است و آثار متأخر آن به قرن هفتم و هشتم میلادی تعلق دارد. این اسطوره‌ها در مواردی به شناخت نکاتی درباره اساطیر ایرانی کمک می‌کند.

د) منابع پهلوی گرچه تدوین و تألیف اغلب این منابع در حدود قرن ۳ ه. / ۹ م. به بعد انجام یافته است، سنت آنها متعلق به دوره ساسانی است و حتی این آثار روایتیهای بسیار قدیمی‌تری را نیز بازگو می‌کنند. از میان این منابع به چند اثر اشاره می‌کنیم:

۱. دینکرد. در اصل مشتمل بر نه کتاب بوده است. کتاب اول و دوم و بخشی از کتاب سوم از میان رفته است. کتابهای بازمانده پراز مطالب اسطوره‌ای است.

۲. بُنْدَهَشْن. به معنی آغاز آفرینش یا آفرینش اصلی است و تاریخ اساطیری و واقعی ایرانیان را از دوره پیشدادیان تا رسیدن تازیان دربر دارد. مطالب جالب توجهی نیز درباره جغرافیای اساطیری به دست می‌دهد و دو روایت ایرانی (مفصل) و هندی (مختصر) از آن در دست است.

۳. گزیده‌های زادسپهرم. درباره آفرینش، ظهور زردشت و رستاخیز و پایان جهان مطالبی دارد.

۴. روایات پهلوی. شرحی از آداب و رسوم و آیینهای دینی است یا مطالبی مربوط به آفرینش آسمان و داستانهای درباره شخصیتهای اساطیری مانند جمشید، گرشاسب، مشیه و مشیانه. دادستان مینوی خرد، زند و هومن یسن، دادستان دینیک و ترجمه و تفسیرهای اوستا به زبان پهلوی و ... نیز جزء کتب و منابع پهلوی محسوب می‌شوند.

ه) منابع عربی و فارسی منابع عربی و تاریخهای نوشته شده به زبان عربی در سده‌های نخستین پس از اسلام و همچنین نوشته‌هایی که از این دوران به زبان فارسی موجود است و همگی براساس *خداینامه*^۱ یا روایتهای کتبی و شفاهی تدوین یافته است، مطالب با ارزش و قابل استفاده‌ای دربارهٔ روایتهای سنتهای باستانی بخصوص در دورهٔ ساسانی به دست می‌دهند.

شاهنامه. شاهنامه منبع اصلی روایتهای اساطیری و حماسی ایران به زبان فارسی به شمار می‌آید که براساس *خداینامه* سروده شده است. همچنین می‌توان در شاهنامه روایتهای سینه‌به‌سینه حفظ شده و سنتهای شفاهی را که از قول «دهقان» نقل می‌شود ملاحظه کرد. ویژگی شاهنامه این است که روایتهای گوناگون را با هم تلفیق می‌کند و قهرمانانی در آن دیده می‌شوند که در اوستا و منابع پهلوی ناشناخته‌اند. به عبارت دیگر روایتهای ملی ایرانی در دورهٔ متأخر ساسانی در راه تکامل و توسعه سیر می‌کرد و در شاهنامهٔ فردوسی به صورت کنونی خود رسید.

منابع فارسی زردشتی. منابع فارسی زردشتی عبارت از آثاری است که زردشتیان در دوره‌های اسلامی به فارسی نوشته‌اند و در آنها نشانه‌های فراوانی از سنتها و آیینهای مربوط به ایران باستان می‌توان یافت، از قبیل کتاب *صدرنثر*، *صدر* در *بند‌هشن* و روایات *داراب هرمزدیار*.

و) نگاره‌ها نگاره‌های بازمانده از دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی بر دیواره‌ها و روی مهرها و سکه‌ها و ظرفها که تصویرهایی از خدایان و قهرمانان گذشته را منعکس می‌کنند با تفسیرهایی که در مورد آنها می‌شود، می‌توانند راهگشای مطالب اسطوره‌ای باشند.

ز) نوشته‌های مورخان غیرایرانی نوشته‌های تاریخ‌نویسانی چون هرودوت، کتزیاس و پلوتارک و همچنین منابع ارمنی و منابع سریانی نیز می‌توانند در مواردی در تدوین اسطوره‌های ایرانی مفید باشند.

۱. *خداینامه* مجموعهٔ روایتهای اساطیری و تاریخی موجود در دورهٔ ساسانی است که براساس منابع کتبی و شفاهی آن دوران تدوین شده بود. اصل پهلوی و ترجمه‌های *خداینامه* از میان رفته است.

پیش‌درآمدی بر اساطیر ایران

مهاجرت تاریخ‌ساز آریاییان از آسیای میانه به سوی سرزمین ما در حدود دوهزار سال پیش از میلاد انجام گرفته است. پس از مهاجرت، آریاییان که اصطلاحاً آنها را هندواروپاییان می‌نامند، در سرزمینهای مختلفی پخش شدند. گروهی از دالان قفقاز راهی غرب و سرزمینهایی شدند که امروزه آنها را اروپا می‌نامیم و گروهی دیگر در مناطق وسیعی از آسیا سکنی گزیدند. دسته‌ای که هندوایرانی نامیده می‌شوند، خود به دو گروه تقسیم شدند. گروهی راهی هند شدند و گروهی دیگر فلات ایران را برای سکونت انتخاب کردند؛ ولی مشترکات نژادی و فرهنگی میان این دو گروه هرگز گسسته نشد. مردم دوران باستان سرزمین ما با مردم دوران باستان سرزمین هند همبستگیهای بسیاری داشتند. این موضوع، بخصوص در زبان، اسطوره‌ها و مسائل مربوط به آیینهای آنها آشکارا دیده می‌شود که گویای همزیستی طولانی ایرانیان و هندوان آریایی نژاد است. گروهی که در سرزمین ما ماندند نام خود، ایران، را به این سرزمین دادند و فرهنگ و اساطیر و آیینهایشان احتمالاً از فرهنگ بومی این سرزمین تأثیر پذیرفت. سپس آیین زردشت در حدود ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ پیش از میلاد ظهور کرد. پیش از آمدن آیین زردشت، خدایانی در اندیشه‌های مردمان این سرزمین ستایش می‌شدند؛ خدایانی که به دوران همزیستی مردم ایران و هند و به عبارت دیگر به دوران هندوایرانی تعلق داشتند. این خدایان که ما در طی شرح اساطیر ایران گاه با صفت «کهن» یا پیش‌زردشتی توصیفشان خواهیم کرد، در زیر لوای اعتقادات زردشتی قرار می‌گیرند و همگی در مثنیهای دینی، آفریده «مзда» معرفی می‌شوند. مزدا که به معنی خرد و فرزاندگی است و سپس لقب اهورا به معنی سرور در آغاز نام او قرار می‌گیرد احتمالاً خود یکی از مجموعه خدایان پیشین بوده که زردشت مقام بالاترین خدا را برای او قائل شده و خدایان دیگر را، با سلسله مراتبی، تحت سلطه او دانسته است.

برخی از محققان^۱ وظیفه خدایان هندوایرانی را با طبقات سه‌گانه جامعه هندواروپایی تطبیق داده‌اند. این طبقات سه‌گانه عبارت بودند از فرمانروایان و روحانیان،

۱. دومزیل (Dumezil) دانشمند اسطوره‌شناس فرانسوی و پیروان مکتب او.

ارتشتاران (نظامیان و جنگجویان)، کشاورزان و پیشه‌وران و دست‌ورزان.

این مطلب در مجموعهٔ خدایان ایرانی به طور واضح دیده نمی‌شود، ولی در گروه‌بندی خدایان هندی کاملاً مشخص است. خدایان دوران ودایی هند به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول: خدایان فرمانروا و روحانی یا اسوره‌ها^۱ (اسوراها) در رأس این گروه ورونه قرار دارد که خدایی است بزرگ و با ابهت که نخست فقط خدای گنبد آسمان بوده است. قدرت او در هند همسان با قدرت اورمزد^۲ در ایران است و همچون او آفریده‌هایی مانند امشاسپندان دارد که آدیتیه^۳‌ها نامیده می‌شوند. یکی از همکاران او میتره یا میتراست که مفهوم پیمان و دوستی دارد و ترکیب میتره - ورونه ترکیب فرمانروایی و روحانیت است. همکار دیگر ورونه، رته^۴، نماد نظم و ترتیب است که در ایران در شخصیت اردیبهشت، یکی از امشاسپندان، ظاهر می‌شود. از دیگر همکاران این گروه خدایان هندی می‌توان از اریامنه^۵ (در ایران اریامن) و بغه^۶ (در ایران بَغ) نام برد.

گروه دوم: خدایان ارتشتار یا دَئَوَه^۷‌ها (دیوها) این گروه خدایان، خدایان جنگجو هستند که در رأس آنها ایندره^۸ قرار دارد که خدای طوفان است و به وجود آورندهٔ بارانهای سیلابی. همچنین خدای جنگ و نبرد نیز به شمار می‌آید و پشتیبان آریاییان و همراه جنگجوی ودایی است. این خدای برجستهٔ گروه دوم خدایان هندی بعدها در ایران به صورت «دیو»، مقابل اردیبهشت امشاسپند قرار می‌گیرد.

۱. اسوره یا اسورا (Asura) برابر با اهوره یا اهورا در ایران است. این لقب در آغاز نام مزدا دیده می‌شود. فتحهٔ آخر در این اسمهای خاص گاهی با «ا» و گاهی با «ه / ته» نشان داده می‌شود. از این رو، به عنوان مثال، هم صورت نگارشی ورونه و میتره و هم صورت ورونا و میترا دیده می‌شود.

۲. اهورا مزدا، اهرمزدا، اورمزد و هُرمزد گونه‌هایی از یک نام واحد در دورانهای زمانی متفاوت هستند. ما در این کتاب صورت نگارشی اورمزد و اهورا مزدا را برگزیده‌ایم.

3. Aditya

4. Rta

5. Aryamana

6. Bagha

7. Daeua

8. Indra

رودره سَرَوَه^۱ و وِیو^۲ نیز از همکاران ایندیره هستند.

گروه سوم: خدایان مظاهر طبیعت این خدایان جلوه‌های گوناگونی را از طبیعت تجلی می‌بخشند، مانند اوشاس^۳ (ایزد سپیده‌دم)؛ سوریا و ساویتا و ویشنو^۴ (خدایانی که با خورشید ارتباط دارند)؛ اگنی^۵ (خدای آتش)؛ سومه (در ایران هومه) نماد نوشیدنی شفا بخش.

این تثلیث ریشه کهن آریایی دارد. در هند دوران ودایی، خدایان این گروه‌ها همگی مورد ستایش و نیایش قرار می‌گیرند و از گروه اول (اسوره‌ها) و از گروه دوم (دِئَوَه‌ها) یکسان درخواست حاجت می‌شود. یعنی در آغاز، این دو گروه خدایان با هم همزیستی دارند، اما رفته‌رفته در برابر هم قرار می‌گیرند و کم‌کم در سرودهای متأخر از دشمنی میان آنان گفتگو می‌شود. این موضوع، بخصوص در مورد ورونه و ایندیره صادق است. از سوی دیگر، ایندیره که خدای ارتشتار و از تبار دِئَوَه‌هاست با رته که از گروه آسوره‌ها و همکار نزدیک ورونه و نماد نظم و سامان بخشی است هیچ‌گونه سازشی ندارد. در متنهای متأخرتر هندی رقابت این دو گروه آشکارتر می‌شود. خدایان گروه دِئَوَه‌ها منصب خدایی خود را نگاه می‌دارند، اما گروه دیگر یعنی اسوره‌ها از سریر خدایی به مرتبه ضدخدایی تنزل داده می‌شوند. تنها اسوره‌های بزرگ مانند ورونه و میتره پس از چشم‌پوشی از صفت اسورایی به گروه خدایان دیوی می‌پیوندند و جزء خدایان باقی می‌مانند. در وداهای متأخر، اسوره‌ها همه به صورت موجودات نابکار درمی‌آیند.

در گذار این اندیشه‌ها به سرزمین ایران، اسوره به اهورا (اهوره) تبدیل می‌شود و با معنی سرور بزرگ به عنوان لقب مزدا به کار می‌رود و آفریدگار بزرگ، اهورا مزدا نامیده می‌شود. در متنهای کهن ایران، لقب اهورا به دو خدای دیگر نیز اطلاق می‌شود: یکی میترا و دیگری اپام‌نپات^۶ (تخمه آبها)؛ ولی این لقب مانند اهورا مزدا با نام آنها ترکیب نمی‌شود.

1. Rudra - Sarva

2. Vayu

3. Uśas

4. Viṣṇu

5. Agni

۶. نک به مبحث اپام‌نپات و آناهیتا.

دئوه‌ها در ایران نخست به صورت خدایان بیگانه و سپس خدایان دشمن درمی‌آیند و سرانجام مفهوم امروزی «دیو» را پیدا می‌کنند. به عبارت دیگر، خدایان مهم گروه دوم خدایان هندی یعنی دئوه‌ها در اندیشه‌های ایرانی به صورت دیوهای مهم درمی‌آیند که در برابر خدایان اصلی و بخصوص امشاسپندان قرار می‌گیرند.

اساطیر ایران

ویژگی عمده اساطیر ایران ثنویت است. این موضوع در تاریخ دوازده‌هزار ساله اساطیری ایران بخوبی نمایان است.

آفرینش به صورت منظم دوازده‌هزار ساله، سنتی است متعلق به دوره ساسانی و نوشته‌های مربوط به این دوره. در نوشته‌های اوستا این تقسیم‌بندی با چنین صراحت دیده نمی‌شود. ما برای اینکه بتوانیم در چهارچوبی منظم نکته‌های اصلی و شخصیت‌های معتبر اساطیر ایران را بشناسانیم و تاریخ اساطیری ایران را تحت نظمی خاص درآوریم، این طرح را برگزیدیم.

در طی این دوران، ما با اورمزد و اهریمن، ایزدان و دیوان، پیش‌نمونه‌های گیتی، نخستین زوج انسان، فرمانروایان و قهرمانان اساطیری، اسطوره زندگی زردشت و سرانجام با روایت پایان جهان و رستاخیز آشنا می‌شویم.

آفرینش از دیدگاه اساطیر ایرانی آفرینش بنابر باورهای ایران باستان در محدوده دوازده‌هزار سال اساطیری انجام می‌گیرد. این دوازده‌هزار سال به چهار دوره سه‌هزار ساله تقسیم می‌شود. در دوران نخستین، عالم، مینوی و دورانهای بعد مینوی و گیتی^۱ است. در سه‌هزار سال اول که جهان مینوی است و هنوز نه مکان هست و نه زمان، و جهان فارغ از ماده و حرکت است، از دو «هستی» سخن به میان می‌آید: یکی جهان متعلق به اورمزد که پر از نور، زندگی، دانایی، زیبایی، خوشبویی، شادی و تندرستی است و مجموعه‌ای است از هر آنچه ذهن می‌تواند راجع به دنیای خوبی بیندیشد. دوم جهان

۱. مادی، جسمانی، ملموس، این جهانی.

بدی متعلق به اهریمن که تاریک است و زشت و مظهر نابودی و بدبویی و بیماری و غم و مجموعه‌ای است از هرچه ذهن می‌تواند راجع به دنیای بدی بیندیشد. در مورد اصل آنها نوشته‌های زردشتی سکوت می‌کنند. در گاهان (بخش کهنتر اوستا) سپند مینو (روح مقدس و جلوۀ اورمزد) و آنگیزه مینو (روح خرابکار، اهریمن) چون دو همزاد به‌شمار می‌روند و سپس اورمزد مستقیماً در برابر اهریمن قرار می‌گیرد. بعدها در باورهای زروانی (احتمالاً از دورۀ هخامنشی به بعد) اصل این دو را یکی می‌دانند.

زروان در نوشته‌های پهلوی خدای زمان است، اما بنابر آیین زروانی، زروان خدایی است که در زمانی که هیچ چیز وجود ندارد نیایشهایی به جای می‌آورد تا پسری با ویژگیهای آرمانی اورمزد داشته باشد که جهان را بیافریند. در پایان هزار سال زروان در اینکه این نیایش به ثمر برسد شک می‌کند و در همان هنگام نطفۀ اورمزد و اهریمن در بطن او بسته می‌شود. اورمزد ثمرۀ نیایش و صبر او و اهریمن میوۀ شک اوست. زروان در آن هنگام پیمان می‌بندد که پسری را که نخست زاده شود فرمانروای جهان کند. اهریمن از این نیت آگاه می‌شود و سعی می‌کند نخست به دنیا آید. بدین ترتیب اهریمن، آلوده و بدبو در برابر زروان ظاهر می‌گردد و اورمزد، پاکیزه و خوشبو و پراز نور و روشنایی پس از او زاده می‌شود. زروان برای التزام به پیمانش مجبور می‌شود اهریمن را برای دورانی از نه‌هزار سال باقی مانده فرمانروا کند؛ با اطمینان به اینکه در پیکاری که در پایان جهان میان دو همزاد رخ خواهد داد اورمزد پیروز خواهد شد و به تنهایی و تا ابد فرمانروایی خواهد کرد. بدین ترتیب کل آفرینش زروانی در دوازده‌هزار سال انجام خواهد شد.

فصل دوم

سه هزار سال نخستین

الف) دنیای روشنیها و نیکها (قلمرو اورمزد)

امشاسپندان^۱

اورمزد نخست امشاسپندان را می آفریند. امشاسپندان جلوه‌های اورمزد به‌شمار می آیند و هر کدام از آنها دشمن مستقیمی در میان دیوان دارند که در مبحث پدیده‌های اهریمنی بدانها اشاره خواهد شد. تعداد اصلی امشاسپندان شش است، در حالی که معمولاً از هفت امشاسپند سخن به میان می آید. این اختلاف از آنجا ناشی می شود که در متنهای متأخر، ایزدسروش را یکی از امشاسپندان به حساب می آورند و تعداد آنها را به هفت می‌رسانند. گروهی نیز خود اورمزد را به عنوان هفتمین امشاسپند در رأس آنها قرار می دهند و برخی معتقد به آفرینش «سپندمینو» به عنوان نخستین امشاسپند هستند:

سپندمینو (سپنته مئینو)^۲ به معنی روح افزایش بخش و مقدس، نماد اصلی اهورا مزدا و روح و اندیشه او به شمار می آید. این خصوصیت افزایش بخشی فقط به دادار اورمزد تعلق دارد؛ در حالی که در تجلیات دیگر او انسان و سایر آفریده‌های گیتی نیز می توانند سهم باشند.

دیگر تجلیات اورمزد و به عبارت دیگر، امشاسپندان اصلی عبارتند از:

بهمن (وهومتَه)^۳ به معنی اندیشه نیک است که در طرف راست اهورا مزدا می نشیند و تقریباً نقش مشاور او را دارد. موکل و پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است. با انسان و اندیشه نیک انسان نیز ارتباط دارد؛ چون مظهر خرد آفریدگار است.

۱. امشاسپندان یا مهرسپندان یعنی جاودانان مقدس.

2. Spanta Mainiyu

3. Vohu Manah

اندیشه نیک را به ذهن آدمیان می‌برد و ایشان را به سوی آفریدگار رهبری می‌کند؛ زیرا از طریق اندیشه نیک است که به شناخت دین می‌توان رسید. او گزارشی روزانه از اندیشه و گفتار و کردار مردمان تهیه می‌کند. این امشاسپند مذکر است.

اردیبهشت (آزته وهیشته یا اشه وهیشته)^۱ به معنی بهترین اشه یا ارته (راستی) است که زیباترین امشاسپندان و نمادی است از نظام جهانی، قانون ایزدی و نظم اخلاقی در این جهان. سخن درست گفته شده، آیین خوب برگزار شده، گندم بسامان رشد کرده و مفاهیمی از این نوع، نشانه‌ای از اردیبهشت دارند. او نیایشها را زیر نظر دارد. آنانکه اردیبهشت را خشنود نکنند از بهشت محرومند. این امشاسپند نه تنها نظم را در روی زمین برقرار می‌سازد، بلکه حتی نگران نظم دنیای مینوی و دوزخ نیز هست و مراقبت می‌کند که دیوان، بدکاران را بیش از آنچه سزایشان است تنبیه نکنند. نماینده این جهانی او آتش است. این امشاسپند مذکر است.

شهریور (خشثره وئیریه)^۲ به معنی شهریاری و سلطنت مطلوب است. او مظهر توانایی، شکوه، سیطره و قدرت آفریدگار است. در جهان مینوی، او نماد فرمانروایی بهشتی و در زمین نماد سلطنتی است که مطابق میل و آرزو باشد، اراده آفریدگار را مستقر کند، بیچارگان و درماندگان را در نظر داشته باشد و بر بدیها چیره شود. او پشتیبان فلزات است و فلزات نماد زمینی او هستند. اوست که در پایان جهان همه مردمان را با جاری کردن فلز گداخته‌ای خواهد آزمود. این امشاسپند مذکر است.

اسپندارمد، اسفندارمد، سپندارمد (سپنته آزمئیتی)^۳ به معنی اخلاص و بردباری مقدس است. سپندارمد با نمادی زنانه، دختر اورمزد به‌شمار می‌آید و در انجمن آسمانی در دست چپ او می‌نشیند. چون ایزدبانوی زمین است، به چهارپایان چراگاه می‌بخشد. زمانی که پارسایان در روی زمین، که نماد این جهانی اوست، به کشت و کار و پرورش چهارپایان می‌پردازند یا هنگامی که فرزند پارسایی زاده می‌شود او شادمان می‌گردد و وقتی مردان و زنان بد و دزدان بر روی زمین راه می‌روند آزرده می‌شود. همان‌گونه که

1. Arta - Vahishta , Asha - Vahishta

2. Khshathra - Vairya

3. Spanta - Armaiti

زمین همهٔ بارها را تحمل می‌کند، او نیز مظهري از تحمل و بردباري است.
 خرداد (هئوروات)^۱ به معنی تمامیت، کلیت و کمال است و مظهري است از
 نجات برای افراد بشر. آب را حمایت می‌کند و در این جهان، شادابی گیاهان مظهر
 اوست. این امشاسپند مؤنث است.

امرداد (آمرتات)^۲ به معنی بیمرگی است و تجلی دیگری از رستگاری و
 جاودانی. با گیاه و با پژمرده نشدن آن ارتباط دارد. این امشاسپند مؤنث است. خرداد و
 امرداد در متنها معمولاً با هم ذکر می‌شوند و نمایندهٔ رویش و زندگی هستند.

ایزدان

پس از آفرینش امشاسپندان، اورمزد ایزدان را می‌آفریند که قوای منفی مقابل آنها دیوان
 هستند. دیوان در دنیای اهریمنی قرار دارند و از آفریده‌های اورمزدند.

شماری از ایزدان از خدایان باستانی هستند، یعنی پیش از زردشت نیز جنبهٔ
 خدایی داشته‌اند مانند مهر، ناهید، وای، تیشتر، بهرام و رپیشون. برخی با آیینهای دینی
 ارتباط دارند مانند ایزد آتش و ایزد هوم، و بعضی از آنها مفاهیم اخلاقی و انتزاعی هستند
 که تشخیص یافته‌اند مانند مفهوم راستی. حتی نام امشاسپندان نیز در این مقوله قرار
 می‌گیرد. برخی نماد پدیده‌های طبیعی هستند مانند ایزد خورشید و آسمان. تعدادی نیز از
 قهرمانانند که دارای برخی ویژگیهای مینوی هستند. ما در این بخش با ایزدان آشنا
 می‌شویم و همچنین به قهرمانان و فرمانروایان در دوران گیتی و اسطورهٔ آفرینش
 خواهیم پرداخت.

ایزدان در متنها یا تصویرپردازیهای اساطیری توصیف شده‌اند. گرچه گاهی
 توصیفات بشری نیز دارند، ویژگیهای ایزدی آنها ورای انسانهاست مانند ایزدمهر که
 هزار گوش و ده هزار چشم دارد، یا بهرام که به صورتهای گوناگون درمی‌آید.

در باورهای ایران باستان هر شخصیت مینوی استعداد آن را دارد که صورت
 مادی داشته باشد و حتی برخی بر این عقیده‌اند که جهان اینچنین به وجود آمد که جهان

مینوی صورت گیتی به خود گرفت و از این روست که موجودات آسمانی می‌توانند به شکلهای گوناگون مادی درآیند، مانند تیشتر و بهرام.

+] خدایان مهم بر گردونه سوارند، گردونه‌هایی با چهار اسب. اسبها غالباً تناسبی با خدای گردونه‌ران دارند، مثلاً چهار اسب گردونه‌ آناهیتا، ابر، باران، برف و تگرگ هستند.]

خدایان سلسله مراتبی دارند. برخی از آنها از اهمیت بیشتری برخوردارند و برخی وظایف کم‌اهمیت‌تری بر عهده دارند. در کل، طبقه‌بندی این خدایان کار آسانی نیست. ما تا حد امکان، به نسبت اهمیت و قدمت و به تناسب وظایف و اختیاراتشان به معرفی آنها می‌پردازیم.

مهر یا میترا سنت پرستش مهر به دورانهای بسیار کهن برمی‌گردد. مهر در تاریخ اسطوره‌های سرزمینهای دیگر نیز خدای مهمی بوده است. در هند دوران ودایی نام او به صورت میتره با مفهوم پیمان و دوستی ظاهر می‌شود و یکی از خدایان گروه فرمانرواست. در ترکیب میتره - ورونه به یاری خوانده می‌شود. در سنت هندی نیز گردونه‌ای درخشان و اقامتگاهی زرین با هزار ستون و هزار در دارد. او در باورهای باستانی این سرزمین خدایی است بسیار کهن و احتمالاً پیش‌زردشتی، ولی در سنت دینی زردشتی در رده‌ پایین‌تر از اورمزد قرار می‌گیرد و آفریده او محسوب می‌شود تا از آفرینش او پاسداری کند. او خدای پیمان است و پیمانها و نظم و راستی را نگاهبانی می‌کند. وظیفه مهم او نظارت بر پیمانهاست، حتی پیمان میان اورمزد و اهریمن که پیمان آفرینش است، و همچنین پیمان میان آدمیان مانند پیمان میان زن و مرد یا پیمان میان دو کشور. او با هر که پیمان را بشکند دشمنی می‌کند و در این صورت است که به خدای جنگ مبدل می‌شود. از این رو، سپاهیان در ایران باستان پیش از رفتن به جنگ با کشورهای ضدمهر بر بالای اسبهایشان نیایشهایی به درگاه مهر انجام می‌دادند، و ریشه میتراثیسم (کیش مهر) در غرب از همین جاست.

او با پیمان‌شکنان یا مهر‌دُروجان دشمنی سرسخت دارد، ولی نسبت به وفاداران خود مهر‌باترین خداست.

در مهریشت که سرود مخصوص اوست توصیف زیبایی از او می‌شود. او پیش از خورشید ظاهر می‌شود و همراهی او با خورشید باعث شده است که بعدها مهر معنی خورشید پیدا کند.

مهر همراه با خورشید از مشرق به مغرب می‌رود و بر پیمانها نظارت می‌کند و برای بهتر انجام دادن چنین وظیفه‌ای صفت خدای همیشه بیدار را دارد.

او دارنده دشتهای فراخ است و هزار گوش و ده هزار چشم دارد و بازوانی بلند و توانا که می‌توانند به سوی همه جهان دراز شوند. او همه پهنای هستی و مردمان آن را زیر نظر دارد تا کسی پیمان نشکند. جای او بر بالای کوه البرز است. بر تن زرهی زرین، بر دوش سپری سیمین و در دست گریزی گران دارد. بر گردونه مینوی ستاره نشانی با چهار اسب سفید نامیرا که نعلهای زرین و سیمین دارند و ساخته سپندمینو هستند سوار می‌شود. در این گردونه نه هزار تیر و هزار نیزه و هزار تبرزین پولادین است. به هنگام حرکت در گردونه، ایزد بهرام پیشاپیش او به صورت گرازی گام برمی‌دارد.

او همچنین در داوری انجامین روانها در پای پل چینود همراه با ایزدسروش و ایزد رشن شرکت دارد و بر قضاوتها نظارت می‌کند.

مهر نقش بسیار مهمی در آیینهای دینی داشته است. بازمانده‌ای از آنها جشن مهرگان است که در روز مهر (شانزدهمین روز ماه) از ماه مهر برگزار می‌شده است و در گاهشماری ایران باستان قرینه نوروز است و اهمیتی همپای آن دارد و نامیدن شانزدهمین روز ماه به نام مهر، به تعبیری، برای این است که نظارت نیمه دوم ماه برعهده او گذاشته می‌شود. در سنتها، آیینهای شب چله (یلدا) را با آیینهای مربوط به مهر ارتباط می‌دهند.

در فراسوی اندیشه‌های هندی و ایرانی، مهر به صورت خدای مهم رومی با نام «میترا» درمی‌آید که احتمالاً پرستش او و آیین مربوط به آن از طریق سپاهیان و ملتزمان دربار و بزرگان در آسیای صغیر و ارمنستان به غرب راه پیدا کرده و گسترش یافته است؛ به گونه‌ای که در قرن اول و دوم میلادی یکی از بزرگترین آیینهای دینی روم بوده است.

مهرپرستی رومی یا میترائیسم شباهتها و تفاوتهای درخور توجهی با پرستش مهر در ایران دارد. از میترائیسم در روم و کشورهای همجوار آن فقط نقش برجسته‌هایی باقی مانده است، ولی در ایران از طریق متنها مهر را می‌توان شناخت.

بنا بر نقش برجسته‌های به دست آمده در کشورهای غربی، مهر به صورت کودک از صخره زاده می‌شود، با دشنه‌ای که روزی با آن گاو نر را می‌کشد و با مشعل آتشی که نماد نوری است که با او به جهان می‌آید.

این نقش برجسته‌ها گویای نبرد مهر با گاو نر نیز هست. مهر پیش از آنکه او را بکشد باید او را بگیرد. او یک بار موفق می‌شود گاو نر را که در حال چراست بگیرد، اما گاو نر خود را از دست او می‌رهاند و مهر را به دنبال خود می‌کشد. سرانجام دوباره مهر موفق می‌شود او را بگیرد و به غار ببرد و بکشد. کشتن گاو به دستور خدایان از آسمان صورت می‌گیرد و مهر خود به این کار رغبتی ندارد و شاید به همین دلیل است که در نقش برجسته‌ها چهره مهر غمگین است. کشتن گاو را می‌توان نموداری از آفرینش تعبیر کرد؛ زیرا مرگ او زندگی بخش است و از تن گاو قربانی شده، زندگی به صورت غله آشکار می‌شود.

آپام‌نپات یا بُرْزایزد ایزدی است بسیار قدیمی به معنی تخمه آبها و یکی از سه خدای بزرگی است که لقب اهورا داشته‌اند و این خود گویای اعتبار اوست. بُرْزایزد که نامی آشنا در اسطوره‌های ایرانی است در حقیقت لقبی برای آپام‌نپات به شمار می‌آید. در زامیادیشْت - یشْتی که به نام زمین است اما بیشتر مطالب آن مربوط به فره است - آپام‌نپات به عنوان ایزدی نیرومند و بلندبالا و دادرس دادخواهان ستایش می‌شود و صفت تند یا تیزاسب دارد و خواسته او این است که به فره‌ای که در نبرد «ایزد آتش» با اردهای سه پوزه بددین (ضحاک) به سوی دریای فراخکرد^۱ گریخته است دست یابد. این ایزد کم‌کم در برابر اردوی سوره‌ناهیته^۲ رنگ می‌بازد و قدرت و ویژگیهایش را به این ایزد بانو منتقل می‌کند.

۱. دریای فراخکرد یا وروکشه (Vorukasha) یا دریای بی‌انتهای کیهانی، دریایی اسطوره‌ای است که در کنار البرز قرار دارد و یک سوم زمین را شامل می‌شود.

ناهید، اناهید (اردوی سوره اناهیتا) ایزد بانویی با شخصیتی بسیار برجسته که جای مهمی در آیینهای ایران باستان به خود اختصاص می دهد و قدمت ستایش او به دوره های بسیار پیشین و حتی به زمان پیش از زردشت می رسد. اردوی به معنی رطوبت، در آغاز، نام رودخانه مقدسی بوده است و به پیروی از اصل شناخته شده ای در اساطیر، نام رودخانه، شخصیت خدایی پیدا کرده است. او را همتای ایزدبانوی سَرس و تَی^۱ در آیین ودایی می دانند و بر این عقیده اند که اردوی در اصل صفت سَرس و تَی بوده است که در هند به رودخانه کوچک مقدسی در ناحیه پنجاب کنونی اطلاق می شد؛ اما در ایران به صورت هَرخَوَتَی^۲ (رَخَوَد یا رُخج) درآمد که ناحیه ای پررودخانه و دریاچه ای در افغانستان به این نام خوانده شد. بعدها جای سَرس و تَی را که اصلاً رودخانه ای بود دو صفت آن یعنی «اردوی» و «سوره» گرفت.

سوره یا سورا بخش دیگر نام اردوی سوره اناهیتا معنی نیرومند و پرزور دارد و اناهیتا پاکی و بی آلاشی معنی می دهد. این ایزدبانو در کتیبه اردشیر دوم هخامنشی و در بسیاری از متنها به صورت خلاصه شده اناهیتا درمی آید. او که نخست بر رودخانه اردوی سروری داشت کم کم بر همه آبها سروری می یابد و بنا بر بندهشن، پدر و مادر آنها می شود و از اپام نپات نیز پیشی می گیرد و شخصیت اپام نپات در شخصیت او تحلیل می رود. تجسم او در آبان یشت اوستا زنی است جوان، خوش اندام، بلندبالا، زیبا چهره، با بازوان سپید و اندامی برازنده، کمر بند تنگ بر میان بسته، به جواهر آراسته، با طوقی زرین بر گردن، گوشواری چهارگوش در گوش، کفشهایی درخشان در پا، با بالا پوشی زرین و پرچین. چنین تجسمی احتمالاً نشان از این دارد که تندیسهایی از او در دوره هخامنشی موجود بوده است. نام این خدا نخستین بار به صورت اناهیتا در کتیبه های هخامنشی از دوره اردشیر دوم دیده می شود.

این ایزدبانو با صفات نیرومندی، زیبایی و خردمندی به صورت الهه عشق و باروری نیز درمی آید؛ زیرا چشمه حیات از وجود او می جوشد و بدینگونه «مادر خدا» نیز می شود.

تندیسه‌های باروری را که به الهه مادر موسومند و نمونه‌هایی از آن از تپه سراب کرمانشاه (با قدمتی در حدود نه هزار سال ق. م.) و در کاوشهای ناحیه شوش به دست آمده است تجسمی از این ایزد بانو می‌دانند. او همتای ایرانی آفرودیت، الهه عشق و زیبایی در یونان، و ایشتر، الهه بابل، به‌شمار می‌رود. اناهید یا اردوی سوره‌آناهیتا گردونه‌ای دارد با چهار اسب سفید. اسبهای گردونه او ایزد ابر، باران، برف و تگرگ هستند. او در بلندترین طبقه آسمان جای گزیده است و بر کرانه هر دریاچه‌ای خانه‌ای آراسته با صد پنجره درخشان و هزار ستون خوش تراش دارد. او از فراز ابرهای آسمان، به فرمان اورمزد، باران و برف و تگرگ را فرو می‌باراند. نطفه مردان را پاک می‌کند و زهدان زنان را برای زایش آماده می‌سازد. او خدای محبوبی است و همیشه علاقه و احترام عمیق پیروان بسیاری را به خود جلب کرده است.

تیشتر (تیشتریه)^۱ خدایی است که با باران ارتباط دارد و از این رو، اصل همه آبها، سرچشمه باران و باروری است. در متنها صورت متجلی او را «ستاره تابان شکوهمند» نام برده‌اند که احتمالاً همان شجرای یمانی (سهیل) است. در تیشتریشیت اوستا، نبرد این ایزد با دیو «آپوش» که دیو خشکسالی و خشکی است روایت شده است. این دیو باران را از باریدن بازمی‌دارد. تیشتر به یاری مینوی^۲ خرد و با همکاری ایزد باد، آب را به بالا می‌راند و به یاری ایزد بُرز (اپام‌نپات) و فروهر^۳ نیکان و به یاری ایزد هوم و بهمن‌امشاسپند به نبرد این دیو خشکسالی می‌رود. تیشتر نخست به مدت ده شبانه‌روز به صورت مرد جوان بلندقامتی درمی‌آید تا در آسمان پرواز کند و از ابرها بر زمین باران بفرستد؛ بارانی که هر قطره آن به اندازه جامی است و به بالای مردی. آب زمین را

۱. Tishtariya، در بند هشتن آمده است که تیشتر همان تیر است. برخی عقیده دارند که «تیری» که صورت کهتر تیر است خدای مستقلی بوده است با صفاتی همانند تیشتر و متعلق به نواحی غربی ایران و بعدها این دو به صورت خدای واحدی درآمده‌اند.

۲. یکی از معانی مینو «روان و روح» است و نماد هر عنصر مادی و معنوی در دنیای مینوی.

۳. فروهر یا فروشی‌ها گروه معروفی در اساطیر ایران هستند. مانند همه آفریدگان مادی که یک اصل مینوی دارند هر انسانی هم یک «خود» آسمانی دارد که فروهر یا فروشی (روح محافظ) اوست. هر بدی که آدمی بر روی زمین بکند «خود» آسمانی او تأثیرناپذیر می‌ماند. به عبارت دیگر روح پاسبان آدمی است که پیش از تولد وجود دارد و پس از مرگ نیز باقی می‌ماند.

فرا می‌گیرد و جانوران موزی از میان می‌روند و شماری از آنها به سوراخها فرو می‌شوند. آنگاه مینوی باد با وزیدن خود آبها را به کرانه‌های زمین می‌برد و دریای فراخکرد به‌وجود می‌آید. در ده شبانه‌روز دوم تیشتر به شکل گاوی زرین شاخ درمی‌آید و در آسمان پرواز می‌کند و از ابرها باران می‌باراند. در ده شبانه‌روز سوم به شکل اسبی درمی‌آید زیبا، سفید، زرین‌گوش و با سازوبرگ زرین، و در آسمان پرواز می‌کند و از ابرها باران می‌باراند. جانوران زیانبخش و زهراگین همه هلاک می‌شوند و در زمین فرو می‌روند. نسیم ایزدی می‌وزد و آبها به دورترین نقطه می‌روند. تیشتر در هیأت اسب سفید زیبا برای پاک کردن زمین از زهر جانوران زیانبخش به دریای فراخکرد فرو می‌رود و در آنجا با دیو آپوش که به شکل اسب سیاهی است بی‌یال و بریده‌گوش و با دم سیاه و کوتاه و ظاهری ترسناک، روبه‌رو می‌شود. در آغاز اپوش نیرومندتر است و ایزد باران شکست می‌خورد. دیو آپوش او را هزار گام از دریای فراخکرد دور می‌کند. خشکی و تشنگی بر جهان غالب می‌شود. تیشتر شکایت به اورمزد می‌برد که ناتوانی او از این است که مردم نیایش شایسته‌ای برای او به‌جای نیاورده‌اند. اورمزد به او نیروی ده مرد جوان، ده شتر، ده ورزای جوان، ده کوه و ده رود می‌بخشد. این بار چون این دو در برابر هم قرار می‌گیرند، دیو آپوش به‌هراس می‌افتد و می‌گریزد و تیشتر او را هزار گام از دریا دور می‌کند و آب را از دریا برمی‌گیرد و به بالا می‌برد. باد ابرهای بارانرا را به این سو و آن سو می‌راند. تیشتر گرز خود را بر آتش وازیشته^۱ که در ابرهاست می‌کوبد. این آتش شراره می‌کشد و همکار دیو آپوش که دیو سپنجروش^۲ (سپنجگر)^۳ نام دارد از وحشت خروشی برمی‌آورد و هلاک می‌شود^۴ و بار دیگر باران بیش‌ازپیش با قطراتی به بزرگی

۱. بنابر باورهای اساطیری ایران، در جهان پنج گونه آتش مینوی هست:

۱. آتش برزسوه (Barzisavah) که در برابر اورمزد می‌سوزد.

۲. آتش وهوفرایانه (Vohufrayana) که در تن مردمان و جانوران جای دارد.

۳. آتش اوروازیشته (Urvazishta) که در گیاهان است.

۴. آتش وازیشته (Vazishta) که در ابرهاست.

۵. آتش سپنیشته (Spanishta) که در کانونهای خانوادگی جای دارد.

2. Spanjarush

3. Spanjgar

۴. نماد رعدوبرق پیش از باران تند.

سرگاو و سرانسان بر هفت کشور فرو می‌ریزد. آبها بدون مانع به مزرعه‌ها و چراگاهها جاری می‌شوند. تیشتر ده شبانه‌روز باران فرو می‌آورد و با این باران، زهری که از جانوران موذی در زمین باقی مانده است با آب می‌آمیزد و به دریا می‌رود. شوری و تلخی آبهای دریاها از آن است. پس از سه روز باز باد ایزدی برمی‌خیزد و آبها را به انتهای زمین می‌برد و از این آبها سه دریای بزرگ، بیست‌وسه دریای کوچک، دو چشمه و دو رود پرآب پدید می‌آید. تیشتر عمل زندگی‌بخش دارد. در آغاز آفرینش گیتی، در حمله اهریمن، نقش پخش آبها و دانه‌ها از طریق آبها در جهان به عهده اوست. او ضمناً سرور همه ستارگان و حامی سرزمین آریایی است. او فرزند عطا می‌کند و جادوگران را درهم می‌شکند.

رَپیتوین/رَپِثوین^۱ به معنی نیمروز (ظهر) و سرور و نگهبان گرمای نیمروز است که زمانی مقدس در اسطوره‌های ایرانی است. آفرینش در این لحظه از زمان صورت می‌گیرد و بازسازی جهان نیز در این زمان خواهد بود. رَپیتوین قرین و همکار لازم و سودبخشی برای ایزد تیشتر است. هر زمان که دیو زمستان به جهان هجوم می‌آورد رَپیتوین در زیر زمین پناه می‌گیرد و آبهای زیرزمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان و درختان از بین نروند. بازگشت سالانه او در بهار بازتابی از پیروزی نهایی خیر است که وی بر آن سرپرستی خواهد داشت. آمدن رَپیتوین زمانی است برای شادی و امید به رستاخیز، و نمادی از برتری آفرینش نیک است. جشن رَپیتوین بخشی از جشن نوروز است و در وقتی است که دیو سرما می‌رود و رَپیتوین شادمان به زمین بازمی‌گردد. شادی او از این است که ریشه‌های درختان و گیاهان را با گرمای خود زنده نگاه داشته است تا دوباره بتوانند جوانه زنند و ریشه کنند.

بهرام، وهرام (وَرَثَرَه)^۲ وجودی است انتزاعی، و تجسمی است از یک اندیشه. ورثرغه به معنی درهم‌شکننده مقاومت، صفت خدای پراوازه و دلیر هندی، ایندیره، از گروه دیوَه‌هاست. ایندیره در تحول اندیشه‌ها، در گذار خود از هند به ایران به

1. Rapithwin

2. Varathraghna

صورت موجودی منفی درمی آید و تبدیل به «دیو» در مفهوم امروزی خود می شود و در مقابلِ اردیبهشت امشاسپند قرار می گیرد، ولی ورثرغنه که صفت ایندره بوده به ایزد مهمی به نام بهرام تبدیل می شود. بهرام خدای جنگ است و تعبیری است از نیروی پشتازِ مقاومت ناپذیر پیروزی که به صورتهای گوناگون تجسم می یابد. هر کدام از این صورتهای نماینده یکی از تواناییهای اوست. او به صورتهایی چون باد تند، گاو نر زردگوش زَرین شاخ، اسب سفید با سازوبرگ زَرین، شتر بارکش تیزدندانی که پای بر زمین می کوبد و پیش می رود، گراز تیزدندانی که به یک حمله می کشد، جوان زورمندی به سن آرمانی پانزده سالگی، پرنده تیزپروازی که احتمالاً تجسمی از باز است، قوچ دشتی، بز نر و سرانجام به صورت مردی دلیر که شمشیری زَرین تیغه در دست دارد، تجسم می یابد. از این تجسمها، دو تجسم از محبوبیت بیشتری برخوردار است: یکی به صورت پرنده تیزپرواز (احتمالاً باز) و دیگری به صورت گراز که در ایران باستان نمادی از نیرومندی بود. بهرام درفش دار ایزدان مینوی و مسلح ترین آنهاست. از نظر نیرو، نیرومندترین، از نظر پیروزی، پیروزترین و از نظر فره، فره مندترین است. او بر شرارت آدمیان و دیوان غالب می آید و نادرستان و بدکاران را به عقوبت گرفتار می کند. اگر به شیوه ای درست او را نیایش کنند پیروزی می بخشد و نمی گذارد که سپاه دشمن وارد کشور آریایی گردد و بلا بر آن نازل شود. هنگام نبرد، نخستین سپاه آریایی که او را به یاری طلبد به پیروزی می رسد. بهرام در یکی از صورتهای خود یعنی گراز، ایزد مهر را همراهی می کند که نمادی مناسب از نیروی پشتاز پیروزی است. بهرام در میان سربازان از محبوبیت خاصی برخوردار بوده است و احتمالاً آنها بوده اند که آیین نیایش او را به سرزمینهای دوردست برده اند.

معتبرترین آتش آیینی زردشتیان به نام بهرام است.^۱ آتش بهرام، شاه پیروزمند

۱. سه گروه آتش آیینی وجود دارد: آتش بهرام، آتش آذران و آتش دادگاه. آتش بهرام قداست خاصی دارد؛ برای اینکه با تشریفاتی طولانی آماده می شود. شانزده آتش را از منابع مختلف جمع آوری می کنند و آنگاه ۱۱۲۸ بار آن را تطهیر می کنند، یعنی هیزم را روی آتش می گیرند؛ وقتی با گرمای آتش، این هیزم شعله ور شد، یک مرحله تطهیری انجام گرفته است. این جریان یک سال به درازا می کشد. تعداد آتشیهای بهرام محدود است و به مراقبت خاص نیاز دارد. آتشیهای آذران و دادگاه از اهمیت بسیار کمتری برخوردارند.

آتشهاست. با نام اورمزد، این آتش را به یاری می‌خوانند و از او می‌خواهند که در برابر قوای تاریکی آنان را نیرو بخشد. همتای او در میان خدایان یونانی مارس یا مریخ است، ولی در مقایسه، بهرام از محبوبیت بیشتری برخوردار است.

وای (وِیو)^۱ تجسمی است از فضا و همچنین از باد، بادی که در ابر بارانزا زندگی می‌آورد و در طوفان، مرگ. او یکی از اسرارآمیزترین خدایان هندوایرانی است. در هند باستان او را برآمده از نفَس غول جهانی می‌دانند که دنیا از بدن او ساخته شده است. در ایران، هم اورمزد و موجودات خوب و پارسا برای او قربانی می‌کنند و هم موجودات اهریمنی؛ ولی دعا‌های آفریدگار و موجودات خوب مستجاب می‌شود و خواسته‌های ویرانگرانه برآورده نمی‌گردد.

ایزد وای جنگجویی سهمناک و فراخ سینه است. در حالی که جامه نبرد بر تن دارد و مسلح به نیزه‌ای تیز و جنگ‌افزاری زرین است در تعقیب دشمنان خود خطر می‌کند تا اهریمن را نابود سازد و از آفرینش اورمزد پاسداری کند.

همان‌طور که اورمزد در بالا و در روشنی فرمانروایی می‌کند و اهریمن در پایین و در ظلمت، وای در فضای میان آن دو یعنی در خلأ حکمفرمایی دارد. در وای نوعی مفهوم بی‌طرفی یا دو پهلویی وجود دارد؛ زیرا هم وای خوب یا وای وه (به) هست که در زمره ایزدان قرار می‌گیرد و هم وای بد که جزء موجودات اهریمنی به‌شمار می‌آید. بسیاری بر این عقیده‌اند که این دو شخصیت جداگانه وای محصول تفکری متأخر است و در دوران اولیه، ویو شخصیت واحدی بوده است با سیمایی دوگانه؛ نیکوکار و در عین حال شوم، با نیرویی هراس‌انگیز و با شخصیتی بی‌رحم که با مرگ پیوستگی دارد و کسی را یارای گریز از او نیست؛ ولی اگر چنانکه شایسته اوست خشنودش کنند در یورشها به یاری آدمیان می‌شتابد. همان‌گونه که باد از میان جهان نیک و بد هر دو می‌گذرد، این شخصیت نیز می‌تواند هم نیکوکار باشد و پیونددهنده و هم نابودکننده و درهم کوبنده. مشخصات او پیش‌رونده، پس‌رونده، دلیرترین، نیرومندترین و سترترین است. صفت عمده او در پهلوی «دیرنده خدا» یا «دیرنگ خدا» است یعنی کسی که فرمانروایی درازمدت دارد.

رشن (رشنو) ایزد عدالت آیین ایران باستان است. در سر پل چینود که روان در گذشتگان به داوری کشیده می شود و کردارهای خوب و بد و ثوابها و گناهانشان سنجیده می شود، هیأت داوری را سه ایزد تشکیل می دهند: مهر، رشن و سروش. ترازوی مینوی را رشن در دست دارد. این ترازوی مینوی هرگز خطا نمی کند و به اندازهٔ سرمویی، نه برای توانگرترین و نه برای درویش ترین مردمان منحرف نمی شود. این ایزد با صفت «راست» توصیف می شود.

سروش (سرئوشه)^۱ معنی این نام اطاعت و فرمانبرداری و انضباط است. از شخصیت‌های محبوب باورهای ایران باستان به شمار می آید. او در مراسم آیینی و نیایشها حضور دارد و نیایشها را به بهشت منتقل می کند و در سرودها به عنوان سرور آیینهای دینی به یاری طلبیده می شود. سروش نخستین آفریدهٔ اورمزد است که او را می ستاید. گاهان را برمی خواند و برشم^۲ به دست می گیرد. سروش روان را پس از مرگ خوشامد می گوید و از آن مراقبت می کند. در داوری انجامین روانها با مهر و رشن همکاری دارد. به عنوان همکار مهر مواظب است که همه چیز مطابق قاعده و قانون انجام گیرد، و بر پیمان اورمزد و اهریمن نظارت دارد. سروش همچون جنگجوی مسلّحی توصیف شده است و بهترین نابودکنندهٔ دروغ است. با سلاح آمادهٔ خویش از هنگام آفرینش به نبرد با دیوان سرگرم است؛ بویژه هنگام شب می کوشد جهان را از شر دیوان حفظ کند. او بیش از همه مخالف دیو خشم است و با گرز خویش بر سر او می کوبد.

سروش بر فراز البرز کاخی دارد با هزار ستون که از درون، خودبه خود روشن است و از بیرون از ستارگان نور می گیرد. گردونهٔ او چهار اسب سفید تندروی زیبا با پاهای زرّین دارد. او سه بار در شبانه روز جهان را درمی نوردد تا آفریدگان را نگاهبانی کند. بهترین حامی درماندگان است و در پاداش دادن به مردمان با ایزد بانو آشی همراه

1. Sraosha

۲. برشم عبارت از شاخه های مقدسی است که در آیینهای دینی به کار گرفته می شود. قبلاً از شاخه های انار درست می شد و در دوره های متأخر از فلز ساخته می شود.

است. او نگهبان آتش نیز هست. در سفر آسمانی ارداویراف^۱ به بهشت وبرزخ و دوزخ، سروش همراه با ایزد آذر او را راهنمایی می‌کند.

به دلیل محبوبیت فراوانی که سروش در میان پیروان آیین ایران باستان دارد، در متون پهلوی گاهی به عنوان آخرین امشاسپند به شمار آمده است.

آشی یا آزد (آهریشوئنگ) به معنی «آشی خوب»، ایزد بانویی است که نماد توانگری و بخشش است. او را دختر اورمزد و سپندارمذ به شمار آورده‌اند که پیشرفت و آسایش به خانه‌ها می‌برد و خرد و خواسته می‌بخشد. در اوستا به صورت زنی درخشان، بسیار نیرومند، خوش اندام، مجلل، شکوهمند و آزاده‌نژاد توصیف شده است. بر زنان نفوذ دارد و زنانی که آشی یا ارشان باشد سفیدبختند. او یکی از شخصیت‌های مینوی است که در موقع زاده شدن زردشت حضور داشته است. او خواهر ایزدبانوی دین (دینا)^۲ است و در برخی متنها سروش و رشن را از برادران او به شمار آورده‌اند. ایزد بانویی به نام «آدا» که نقش او روشن نیست، در اوستا همراه با «آشی» و «چیستا» ذکر می‌شود.

دین (دینا) ایزد بانویی که مظهر وجدان است و به آدمیان نیرو می‌دهد که راه اهورایی را برگزینند. او را دختر اورمزد و سپندارمذ و خواهر ایزد آشی به شمار آورده‌اند. نقش اساسی او بر پل چینود است. زمانی که روان، داوری انجامین خود را در حضور مهر و رشن و سروش می‌گذراند و پای بر پل چینود می‌گذارد که حد فاصل گیتی و مینوست، اگر نیکوکار باشد، گذرگاه برای او پهن و گسترده می‌شود و در اولین گام که پیش می‌گذارد، بانوی زیبایی که زیباتر از او کس ندیده است همراه با نسیمی خوشبو به پیشواز او می‌آید. این بانو تجسمی از ایزدبانوی دین است که کارهای نیک و اهورایی و وجدان روان انسان در گذشته را با زیبایی خود تجسم می‌بخشد. این ایزدبانو همچنین آسودگی زنان را می‌پاید.

۱. ارداویراف یا ارداویراز احتمالاً شخصیتی قدیمی است که بعدها به دوران ساسانی منتسب شده است. بنا به روایتها ارداویراف از دنیای مینوی دیدار می‌کند. هسته این داستان باید قدیمی باشد، ولی تدوین آن به صورت ارداویرافنامه یا ارداویرازنامه از عهد ساسانی است. در دوره‌های متأخر به آن شاخ و برگ داده‌اند یا از برخی از مطالب آن کاسته‌اند و در آن تغییراتی به وجود آورده‌اند.

چیتا ایزدبانویی که نماد دانش و آگاهی و فرزاندگی است. غالباً با ایزدبانوی دین با هم ذکر می‌شوند. او راه راست را نشان می‌دهد.

آذر، آتش (آثر) ایزدی است که او را پسر اورمزد به شمار آورده‌اند و آتش روشن نشانه مرئی حضور اورمزد است. تقدس و گرامی بود آتش ریشه کهن دارد. قرینه هندی خدای آتش، آگنی است که در اسطوره‌های هندی رابط میان خدا و آدمیان است.

در آیینهای زردشتی آتش مرکزیت دارد. بجز سه گروه آتش مقدس آیینی (نک مبحث بهرام) و پنج نوع آتش مینوی (نک مبحث تیشتر)، سه آتش یا آتشکده بزرگ اساطیری نیز وجود داشته که عبارت بودند از آذر فَرْتَنَی (آتش موبدان)، آذر گَشَنَسَب (آتش ارتشتاران) و آذر بُرْزین مهر (آتش کشاورزان). این سه آتشکده به ترتیب در فارس، آذربایجان و خراسان به دست سه قهرمان زمینی یعنی جمشید، کیخسرو و کی گشتاسب تأسیس شده است.^۱ برای شخصیت مینوی آثر یا آتش در اوستا اسطوره‌هایی نقل شده است. ستیزی که میان این ایزد با ضحاک (اژی دهاک) سه پوزه بدآیین بر سر فزّه ایزدی درمی‌گیرد یکی از این اسطوره‌هاست. اژی دهاک ویرانگر برای دستیابی به فزّه ایزدی می‌تازد و آتش سعی در نجات آن دارد. اژی دهاک تهدید می‌کند که هرگز نخواهد گذاشت آتش روی زمین بدرخشد و آتش تهدید می‌کند که اگر اژی دهاک بر فزّه دست یابد چنان بر پشت و دهان او آتش خواهد افروخت که تاب راه رفتن نداشته باشد، و اژی دهاک از بیم دست پس می‌کشد.

اسطوره دیگری از آتش، با آتش وازیسته، آتشی که در ابرهاست، در نبرد تیشتر با دیو خشکسالی شکل می‌گیرد (نک مبحث تیشتر). آتش بهرام خود شخصیتی اساطیری است (نک مبحث بهرام) که همچون شاهی بر تخت می‌نشیند و با دیوان مینوی نبرد می‌کند. برای قبولاندن دین زردشت به گشتاسب، ایزد آذر همراه با بهمن امشاسپند و اردیبهشت امشاسپند به دربار او وارد می‌شوند و حقانیت این آیین را بر او روشن می‌سازند.

۱. در دوره ساسانی آتشکده‌هایی با این نامها وجود داشته است که در روایتها اصل آنها را از این آتشیهای اساطیری دانسته‌اند.

در سفر آسمانی ارداویراف، ایزد آذر یکی از راهنمایان اوست.
هوم (هئومه)^۱ هوم که در دنیای مینوی ایزد است و در دنیای گیتی گیاه، دشمنان را دور می‌سازد، در مانبخش است و سرور گیاهان به‌شمار می‌آید. همتای هندی آن «سومه» است که هم گیاه است و هم خدا.

هوم آسمانی را پسر اورمزد به‌شمار آورده‌اند و او را موبدی آسمانی دانسته‌اند که همانند موبدان به خدایان فدیه نثار می‌کند. فشردن آیینی این گیاه، با پدیده‌های آسمانی همچون تابش خورشید و بارش باران پیوستگی دارد. فشردن این گیاه نوعی قربانی غیرخونین است. قربانی شدن او موجب شکست شر است. این گیاه خود به‌خود نیرو می‌دهد و شفا می‌بخشد و اگر آن را تقدیس کنند نیرویی معجزه‌آسا پیدا می‌کند.

هوم را که در مراسم دینی تقدیس می‌کنند نمادی می‌دانند از «هوم سپید». هوم سپید که آن را گوگزن نیز می‌خوانند گیاهی اساطیری است که در ته دریای فراخکرد می‌روید و بیمرگی می‌آورد و در بازسازی جهان یا فرشگرد به کار خواهد آمد. اهریمن برای از میان بردن هوم سپید وزغی را در دریای فراخکرد به‌وجود آورده و در مقابل، اورمزد دوماهی مینوی را مأمور نگاهبانی آن کرده است.

به چهار مردی که جزء نخستین فشارندگان هوم هستند فرزندان شایسته‌ای عطا می‌شود: ویونگهان، جمشید را می‌یابد؛ آبتین^۲ (آئفیان) صاحب فریدون می‌شود؛ سیریت (ثریته) گرشاسب را و پوروشسب، زردشت را به پاداش می‌گیرند.

در هوم شخصیت جنگنده‌ای را نیز می‌توان تصوّر کرد که با شر مبارزه می‌کند. او ایزدی است که خود در مراسم قربانی، قربانی می‌شود تا مردمان زندگی بیابند. حضور ایزدی او در روی زمین در گیاه تقدیس شده‌ای که به صورت طبیعی در کوهها می‌روید آشکار است.^۳ در اسطوره زندگی زردشت نیز به این گیاه اشاره خواهد شد.

۱. گیاه هوم را در هاون می‌سایند و شیرۀ آن را از صافی‌ای که از موی گاو درست شده است می‌گذرانند و

۲. در پهلوی، آبتین.

آن را با آب دعا خوانده شده مخلوط می‌کنند.

۳. این گیاه را با افدرا (Ephedra) یکی می‌دانند.

گوشورَوَن (گوشورَوَن)^۱ ایزد نگاهدارنده و مینوی چهارپایان مفید و به روایتی روان گاو یکتا آفریده است. او وظیفه مراقبت از حیوانات مفید را در روی زمین بر عهده دارد. برخی او را مؤنث به شمار آورده‌اند و ارتباطی میان او و ماه فرض کرده‌اند. وقتی که گاو نخستین در حمله اهریمنی درمی‌گذرد، او به درگاه اورمزد می‌نالد و می‌گوید که به دلیل بدکاری و ستمی که در گیتی بر چهارپایان اعمال خواهد شد، او نخواهد گذاشت که آنها به زمین فرستاده شوند، و اورمزد به او اطمینان می‌دهد که چنین نخواهد ماند و زردشت آیین خود را بر مردمان عرضه خواهد کرد و رفتار خوب و مناسب با چهارپایان را به ایشان خواهد آموخت.

دُرَواسپ (دُرَواسپا)^۲ به معنی «دارنده اسبان تندرست» و از ایزدان حامی چهارپایان و بخصوص اسبان است که ارتباط نزدیکی با مهر دارد.

زُرَوان ایزد زمان است که شخصیت او را ابهامی فرا گرفته است. برای پیروان کیش زروانی، خدایی است که سرشتی جاودانه و دوگانه دارد و دو برادرِ توأمانِ اورمزد و اهریمن را در بطن خود می‌پرورد.

زروان در اوستا نام خدای کم‌اهمیتی است، ولی در متنهای پهلوی که نشان‌دهنده سنت دوره ساسانی است شخصیت برجسته‌ای می‌یابد. از لحاظ قدمت، در برخی از متون او را همچون اورمزد و اهریمن، قدیم به شمار آورده‌اند؛ چون ایزد زمان آغاز ندارد و خود آغاز همه چیز است. گاهی نیز صراحتاً آفریده اورمزد ذکر شده است.

در یورش دوم اهریمن به آفرینش، اورمزد از ایزد زمان می‌خواهد که آفرینش را به حرکت درآورد و به این ترتیب، قرار و زمان جهان از اوست. سرنوشت آدمیان به دست این ایزد تعیین می‌شود. سپهر را که همچون چرخ دانسته‌اند و گاهی آن را خدایی مستقل به شمار آورده‌اند، تن زروان فرض کرده‌اند.

کیش زروانی با خصوصیتی که اکنون می‌شناسیم بیشتر نوعی تفکر است و در اعمال و آیینها با آیین مزدیسنا تفاوتی ندارد. به نظر برخی این کیش، اعتقادی

پیش زردشتی است، ولی برخی دیگر وجود آن را ناشی از برخورد فرهنگ ایرانی و بابلی می‌دانند.

معرفی کوتاه گروهی دیگر از ایزدان

نَریوسَنگ پیام‌آور اورمزد و نمونه‌کامل نری و مردانگی است. او بخشی از نطفهٔ گیومرث، پیش‌نمونهٔ^۱ مردمان، را نگاه می‌دارد.

اریامَن نام ایزد دوستی و پیوند و آرامش است. نخستین پزشک مینوی است که چاره و درمان دردها به دست او سپرده شده است. در برابر هزاران دردی که اهریمن می‌آورد، او درمان عرضه می‌کند.

تِغ ایزدی است که خوشی و شادی و بخت را تقسیم می‌کند. **آشتاد** یا **آزشتاد** نماد دیگری از عدالت است. او را راهنمای مینوان و جهانیان می‌دانند و می‌گویند به همراه زامیاد، ایزد زمین، روان مردگان را در ترازو می‌گذارد. **مارسپند** یا **مَنثَرَسَپند**^۲ ایزدی است که جلوه‌ای از سخن و گفتار ایزدی است. **آنفران** ایزد روشنی بی‌پایان است.

دَهمان آفرین نگهبان خواسته‌ای است که با کوشش بیندوزند. **باد** ایزدی است که با صفت پیروز می‌آید. گاهی شخصیت او با شخصیت «وای» یکی می‌شود. شاید بادگونه‌ای از شخصیت وای باشد که به دو صورت خوب و بد جلوه می‌کند. باد آب تیشتر را به همه جای زمین می‌رساند.

آسمان نام ایزد نگهدارندهٔ سپهر است که وظیفهٔ دشوار زندانی ساختن اهریمن را به عهده خواهد گرفت.

ماه ایزدی است که با ماه و روان گاو و چهارپایان ارتباط دارد. **خورشید** چشم اورمزد خوانده می‌شود. او تیرگی و تاریکی را نابود می‌کند و اگر یک زمان دیر برآید دیوان همهٔ آفرینش را از میان می‌برند. **اوش بام** ایزد بامداد روشن است. از وظایف او به هوش داشتن مردمان است؛

1. Prototype

2. Mantharspand

چون مردم در هنگام بامداد هوشمندترند.

زامیاد ایزد زمین که گاهی در متون او را همان سپندارمد، امشاسپند موکل بر زمین، می‌دانند. می‌گویند اشتاد و زامیاد روان در گذشتگان را به ترازو می‌گذارند. تعداد خدایان به شخصیتهایی که ذکر شد محدود نمی‌شود؛ چرا که هر اندیشه نیکی می‌تواند مینوی باشد و نمادی در جهان مینوی داشته باشد که تبدیل به شخصیتی ایزدی شود. از سوی دیگر، برای همه پدیده‌های طبیعی مورد لطف آدمیان نیز ممکن است شخصیتی مینوی در جهان دیگر فرض گردد.

ب) دنیای تاریکیها و بدیها (قلمرو اهریمن)

آفرینش دیوان و موجودات اهریمنی به وضوح آفرینش مینوی اورمزد و موجودات اهورایی، در اوستا و کتابهای پهلوی توصیف نشده است. نام دیوهای بسیاری در متنها آمده است، ولی آگاهی چندانی از آنها نمی‌توان به دست آورد و گاهی تنها در حد یک نام است. همان‌طور که بدی در مقابل خوبی است، اهریمن نیز در برابر اورمزد و سپندمینو قرار می‌گیرد. برای هر کدام از امشاسپندان و ایزدان، هم‌آورد (همیستار در متنها پهلوی) یا رقیبی ذکر شده است، اما با توصیفی کمتر و گاه بسیار مبهم.

سزدیوان (کمالگان یا کمار یگان)

سرکردگان دیوان هستند و در رده نخست موجودات بد مینوی قرار دارند. آنها شش سردیو (به قولی هفت سردیو) مقابل امشاسپندان هستند که به ترتیب عبارتند از: اکومن (آکه مَنه)^۱ دشمن بهمن است و نمادی است از بداندیشی و آشتی‌ناپذیری. او پیام‌آور اهریمن است.

اَندَر/اینَدَر/ ایندَره دشمن اردیبهشت است. در آثار ودایی نام خدایی بسیار نیرومند است و بیشتر صفات او به ایزد بهرام و تعدادی از صفاتش به مهر منتقل شده است و خود در باورهای ایرانی به صورت دیوی درآمده است که آفریدگان را از نیکویی کردن

1. Akamanah

بازمی دارد. او ضدنظم و ترتیب است. تحت تأثیر تفکرات روحانیان ساسانی، این صفت را هم به او نسبت داده اند که مانع گستی^۱ بستن می شود.

ساوول (سَرَوَه) دشمن شهریور است و نمادی از شهریاری بد و ستمکاری. احتمالاً همان رودزَه سَرَوَه، خدایی از تبار دَیَوَه های هندی بوده است که در ایران، شهریاری بد و ظلم را تجسم می بخشد.

ناهیه (نانگهیشیه)^۲ دشمن سپندارمد که آفریدگان را از قانع بودن باز می دارد و آنان را ناراضی می سازد. او نیز احتمالاً تجسم ناستیه، خدایی از تبار دَیَوَه های هندی است.

تَیْرِیز (تَیْری)^۳ دشمن خرداد که گیاهان و دامها را به زهر می آمیزد.
زَیْرِیز (زَیْری)^۴ دشمن آرمرداد که زهر می سازد.
گاه خود اهریمن و گاه آئشمه (دیو خشم) را بر شش دیو فوق می افزایند.

دیوان و دروجان

علاوه بر سَرَدیوان، همه جلوه های زشت و صفات پلید نیز به صورت دیوان و دروجان در برابر ایزدان شخصیت می یابند. دروج در آغاز نامی برای ماده دیوان بوده است، ولی سپس کلمه ای می شود مترادف دیو. دیوها نیز مانند ایزدان سلسله مراتب دارند و از نظر اهمیت و قدرت عمل در مقامهای بالا و پایینی قرار می گیرند، ولی شخصیت وجودی آنها به اندازه ایزدان روشن و واضح نیست. تعداد دیوزنان به نسبت دیوان مذکر محدود است، ولی در کل، جنسیت دیوان کمتر از ایزدان مشخص است. تعدادی از این دیوان عبارتند از: + جَه / جَهِی دیوزنی که نقش تخریبی عمده ای در آغاز آفرینش دارد. نماد همه پلیدیها و آلودگیهای زنانه و نماد روسپیگری است. او در متنها هم دختر و هم زن اهریمن به شمار آمده است. اوست که اهریمن را به یورش دوم برمی انگیزد. چون

۱. گستی یا کشتی کمر بند مخصوص زردشتیان است که در سن تمیز، بستن آن بر هر مرد و زن زردشتی واجب است.

2. Nanghaithya

3. Tairi

4. Zairi

اهریمن برمی خیزد، بر سر جهی بوسه می زند و آلودگیهای زنانه از این راه پدیدار می شود. پس از آفرینش، در اسطوره ها دیگر از جهی نشانی نیست، جز اشاره ای کوتاه در هزاره اوشیدر و اوشیدرماه.

سهمناکترین دیوها، دیوهایی هستند که با مرگ ارتباط دارند. این دیوها که به دیوهای مرگ معروفند عبارتند از:

آستویداد / آستوهات دیوی که مفهوم نام او درهم شکننده و از هم جداکننده استخوانهاست. او دارای کمندی است که آن را بر گردن قربانی مورد نظر خود می اندازد. اوست که برای نخستین بار مرگ را بر گیومرث، پیش نمونه انسان، مستولی می کند. دیوی است که چون دست بر مردم زند، خواب آورد و چون سایه بر آنان افکند، تب و چون دیده بر آنان دوزد، مرگ.

ویژرش همکار آستویداد دیو است که با روان درگذشتگان در آن سه شبانه روزی که هنوز در گیتی هستند نبرد می کند و آنان را می ترساند. او بر در دوزخ می نشیند و روان گناهکاران را با زنجیر تا پل چینود می کشد.

وای بد بخشی از فضا را در اختیار دارد که روان درگذشتگان از آن می گذرد. اوست که جان را از تن جدا می کند (نک ایزد وای)

نسو / نسوش دیوی است که به بدن انسان، در حالی که هنوز زنده است، یورش می برد و آن را می گداند و چون بدن فاسد و گندیده شد، روان دیگر نمی تواند در آن بماند. در حقیقت نخستین عامل مرگ این دیو است. اثری از تأیید در نام این دیو دیده می شود.

معرفی گروهی دیگر از دیوان

بوشاسب^۱ (بوشیانستا)^۲ دیو خواب مفرط و تبلی است. احتمالاً دیوزن است و به دارنده دستهای دراز موصوف است. هنگامی که خروس در بامداد می خواند، او همه کوشش خود را به کار می برد که جهان را در خواب نگه دارد. سحرگاهان پلکها را سنگین

۱. در فارسی به صورت گوشاسب نیز آمده است.

می‌کند و بدینسان مردم را از برخاستن و رفتن به سرکار بازمی‌دارد.
 خشم (اِشْمَه)^۱ دیوی است که با نیزه خونین ظاهر می‌شود. او نیز از پیام‌آوران
 اهریمن است. دیو خشم و دیو آز دو دیوی هستند که با اهریمن به پایان جهان می‌رسند و
 سروش دیو خشم را از میان می‌برد و به قولی، دیو آز او را می‌بلعد. دیو خشم رقیب و
 دشمن سروش است.

آز دیوی است که صفت سیری‌ناپذیر دارد و در پایان جهان، اهریمن او را
 می‌بلعد.

سیح / سیز دیو درد و بلاست. فریب‌دهنده است و کار خود را پنهانی انجام
 می‌دهد.

هیز (هیچه)^۲ دیو قحطی و خشکسالی و نایابی است.
 آپوش (آپوشه) دیو خشکی و خشکسالی است که تیشتر با او نبرد می‌کند (نک
 مبحث تیشتر).

اسپنجروش^۳ / اسپنجروش / اسپنجگر (سپنجغریه)^۴ همکار آپوش دیو است.
 سیزنگی دیو دیو سخن‌چینی و غیبت است. دیو بدکاره‌ای که در دوزخ به جای
 پیش رفتن پس می‌رود.
 ورن دیوشهوت است و همراه با دیو آز در متون اخلاقی از بزرگترین دیوان
 به‌شمار می‌رود.

چشمک دیوی است که موجب گردباد، زمین‌لرزه و ویرانی می‌شود. در اسطوره
 زندگی زردشت نقش این دیو این است که شهر و ده را ویران می‌کند و درختان را
 درهم می‌شکند تا مایع مقدسی را که فروهر و گوهرتن زردشت در آن است از میان ببرد.
 زَرمان دیو پیری است و صفت بدنَفَس دارد و به عبارت دیگر، نَفَس مردمان را
 بد می‌کند.

بوت / بود دیوی است که نماد بت‌پرستی است و از مخالفان سرسخت

1. Aeshma

2. Haecchah

3. Aspenjarush

4. Spenjaghrya

زردشت. در بندهشن آمده است که او را در هندوستان می‌پرستند.
 ملکوس / مَرکوس دیوی است که سرما و زمستان سخت را در پایان هزاره
 اوشیدر به وجود خواهد آورد.
 میتوخت دیوی است که نماد گفتار نادرست است و به قولی، نخستین آفریده
 اهریمن به شمار می‌رود و بدگمانی می‌آورد.
 آگه‌تَش^۱ دیو انکار است که مردمان را وادار می‌کند که هر چیز خوبی را انکار
 کنند.

آشموغ / آهَلَموغ دیو بدعت است. از منفورترین دیوان است که سوشیانس در
 پایان جهان سپاهی برمی‌انگیزد و به کارزار او می‌رود و سرانجام او را به سوراخی
 فرو می‌کند.

اودَگ^۲ دیوزنی است که به قولی هفت سَرَدیو (کماریگان) و ضحاک را
 به وجود می‌آورد. او جمشید را به سوی لذت‌های دنیوی می‌راند و مردم را به سخن گفتن در
 جایی که باید سکوت کرد وامی‌دارد.

ترومت / تُرومتی دیوی است که نخوت و تکبر و گستاخی می‌آفریند، درست
 برعکس سپندارمَد که نماد تواضع است. این دیو سرانجام به دست سپندارمَد از میان
 خواهد رفت.

پَریمتی^۳ دیوزن تکبر است. او نیز دشمن سپندارمَد به حساب می‌آید.
 پَنی (پَنیه)^۴ دیو خست است که مردمان را وادار می‌کند که انبار کنند و نخورند و
 به کس ندهند.

رشک به مفهوم حسد، دیوی است که کینه و بدچشمی می‌آورد.
 اناست دیو تباهی است.

آگاش دیو شورچشمی است که مردمان را چشم می‌زند.
 کوند دیوی است از دشمنان سروش که بدون مادهٔ سکرآور مست است و مؤنث
 آن به صورت کوندیره آمده است.

فهرست اسامی دیوان را می‌توان با قائل شدن نماد برای هر پدیده بد و صفت ناپسند به درازا کشید. در این فهرست که متعلق به دوران مینوی است، نام دیوانی که در رویدادهای زمینی نقش دارند و همچنین نام «پری»ها، یعنی ماده دیوانی با ظاهر زیبا که غالباً به فریب دادن قهرمانان در دوران گیتی می‌پردازند، نیامده است.

دوره پایانی سه هزار سال نخستین و آغاز سه هزار سال دوم، برخورد دنیوی و در دنیای نیکی، اورمزد از همه چیز آگاه است و می‌داند که اهریمن و دنیای بدی وجود دارد؛ ولی اهریمن که مظهر نادانی مطلق است، در دنیای زشت خود از وجود دنیای اهورایی بی‌اطلاع است، تا زمانی که فروغی از دنیای روشنایی به قلمرو اهریمن فرستاده شود و او را از وجود دنیای دیگری آگاه کند. اورمزد این توانایی را دارد که اهریمن را در مرز دنیای روشنایی متوقف کند، اما چنین نمی‌کند؛ زیرا در این صورت «بدی» جاودانه می‌شود. او باید فلسفه هستی را که نابودی همیشگی بدی است دنبال کند، و تحقق چنین برنامه‌ای، زمانی شدنی است که بدی به جنبش درآید تا نیرویش به تحلیل رود و رفته‌رفته نابود شود، وگرنه در صورت توقف بدی در قلمرو خود، نیروی به کار نرفته آن همیشه هستی را تهدید خواهد کرد. به پیروی از چنین فلسفه‌ای، اورمزد برنامه‌ای در پیش می‌گیرد که اهریمن را از پنهانگاه تاریکش بیرون آورد و به نبرد وادارد. او فروغی از نور به جهان تاریکی می‌فرستد و اهریمن به دلیل طبیعت ویرانگرش به محض مشاهده آن به جهان روشنی می‌تازد. اورمزد، آگاه از همه چیز، به اهریمن پیشنهاد آشتی می‌کند، به شرطی که اهریمن آفرینش او را بستاند؛ اما اهریمن به دلیل پس‌دانشی^۱ خود این پیشنهاد را نمی‌پذیرد. اورمزد می‌داند که اگر قرار بر این باشد که نبرد تا ابد ادامه یابد، اهریمن همه چیز را کاملاً نابود خواهد کرد. از این رو، پیشنهاد می‌کند که دورانی برای جدال و تاریخی برای واپسین نبرد معین شود و اهریمن با نادانی آن را می‌پذیرد و سرنگونی خود را

۱. اهریمن حوادث را پس از اتفاق افتادن می‌داند، در حالی که اورمزد از پیش، از آنها آگاه است.

حتمی می‌سازد. بدین ترتیب، پیمانی میان اورمزد و اهریمن بسته می‌شود مبنی بر اینکه آخرین نبرد میان نیروی نیکی و بدی نه‌هزار سال بعد از این حمله نخستین انجام گیرد. هدف اورمزد این است که در این مدت که جدال ادامه دارد، همه نیروی اهریمن بتدریج به تحلیل رود و سرانجام به بند کشیده شود و ناتوان گردد. پس از اینکه پیمان بسته می‌شود، اهورامزدا چون موبدی دعای راستی یعنی آهونور^۱ را بر زبان می‌آورد و بر اثر آن، اهریمن بیهوش می‌شود و به دوزخ می‌افتد و در طول سه‌هزار سال دوم در آنجا بیهوش می‌ماند.

۱. دعای آهونور (Ahunvar) یا اهورنه‌وئیریو (Ahunavairyō) مقدس‌ترین دعای زردشتی است که در آن «راستی» ستایش می‌شود. این دعا هسته اصلی این دین به‌شمار می‌آید.

سه هزار سال دوم

آفرینش مادی و پیش نمونه‌های گیتی

پس از بیهوشی اهریمن، اورمزد آفرینش گیتی را آغاز می‌کند. او از زمان بیکران زمان محدود یا کرانه‌مند را می‌آفریند تا در هنگام مناسب آفرینش را به حرکت درآورد و سپس آفرینش پدیده‌های گیتی را آغاز کند. او در یک سال و در شش نوبت پیش نمونه‌های شش پدیده اصلی آفرینش را می‌آفریند که عبارتند از آسمان، آب، زمین، گیاه، جانور و انسان.^۱

اورمزد آسمان را روشن و بسیار پهناور می‌آفریند. ایرانیان باستان به دلیل مفهومی که از نام آسمان درمی‌یافتند آن را از سنگ می‌پنداشتند و سپس آن را از فلز انگاشتند. در متون پهلوی، آسمان همچون دژی محکم در برابر حمله اهریمن تصور شده و گاهی چون سفیده تخم مرغی فرض شده که زمین مانند زرده در میان آن قرار دارد. در تشبیه دیگری آسمان را همچون پرنده‌ای فرض کرده‌اند که تخم خود یعنی زمین را زیربال گرفته است. نمونه مینوی آسمان همچون جنگجوی دلیری

۱. سالگرد این آفرینشها شش جشن است که به جشنهای گاهانبار یا گهنبار معروفند و با فاصله‌های نابرابر در یک سال قرار دارند:

- (الف) مدیوزرم‌گاه (Medyozarm) به معنای میان بهار و به یادبود آفرینش آسمان در اردیبهشت‌ماه.
- (ب) مدیوشم‌گاه (Medyosham) به معنای میان تابستان و به یادبود آفرینش آب در تیرماه.
- (ج) پدیشه‌گاه (Pedishah) به معنای گردآوری غله و به یادبود آفرینش زمین در شهریورماه.
- (د) ایاسریم‌گاه (Ayāsrīm) به معنای بازگشت به خانه و به یادبود آفرینش گیاه در مهرماه.
- (ه) مدیاریم‌گاه (Medyārim) به معنای میان سال و به یادبود آفرینش چهارپایان در دی‌ماه.
- (و) همسپهمدیم‌گاه (Hamaspahmedim) به معنای همه سپاه و به یادبود آفرینش انسان در روزهای آخر سال.

که زرهی فولادین دارد نمونه این جهانی آسمان را می‌پاید.
پیش نمونه آب به صورت یک قطره است به پهنای همه آبها.
پیش نمونه زمین، زمینی است گرد و هموار، بدون هیچ پستی و بلندی، در جاهایی
سخت و در جاهایی نرم.

پیش نمونه گیاه، گیاهی است به صورت یک شاخه، دربرگیرنده همه گیاهان عالم.
پیش نمونه چهارپایان مفید، گاو «ایوداد» یا «ایوگداد»^۱ به معنی یکتا آفریده
است که در کناره راست رودخانه و داییتی^۲ (به داییتی، داییتی خوب) در ایران ویج^۳ یا
ایران ویز آفریده می‌شود. او مانند ماه سفید و روشن است و بالایش به اندازه سه «نای»^۴
است. او رمزد او را همچنین برای یاری آب و گیاه می‌آفریند.

پیش نمونه انسان گیومرث است که به معنی «زنده میرا» است. موجودی است
درخشان مانند خورشید که بالایش به اندازه چهار نای است و پهنایش به اندازه بالایش.^۵
او در کناره چپ رودخانه داییتی آفریده می‌شود. او نمونه انسان کامل است و برای یاری
و کمک به آفریدگار خلق می‌شود و به همین جهت، گیومرث را مرد آهَلَو (یا مرد
مقدس) نیز نامیده‌اند.

در اعتقادات کهن ایرانی برای اهریمن آفرینش مادی قائل نشده‌اند.

1. Êvak dād

۲. Veh daiti، رودخانه اساطیری در سرزمین ایران.

۳. Erān Vēf یا Erān Vēz، سرزمین ایران.

۴. نی. هر نای برابر با ده فوت است.

۵. شاید بازمانده‌ای از اندیشه کهن غول نخستین باشد، چون چنین اندازه‌هایی با اندازه موجود معمولی انسانی مغایرت دارد.

فصل چهارم

پایان سه هزار سال دوم و آغاز سه هزار سال سوم

در پایان سه هزاره دوم، یاران و همدستان اهریمن که از بیهوشی سرکرده خود در رنجند به ترغیب او می پردازند تا از این بیخبری به در آید. کوشش آنها وقتی به نتیجه می رسد که چنه یا جهی، دیوزن، به پیش می رود و اهریمن را به کارزار تشویق می کند. خطاب به او بانگ می زند: «برخیز پدر ما!». آنها به اهریمن قول می دهند که در تخریب آفرینش او را یاری کنند: به گاو یکتا آفریده و به گیومرث آزار رسانند؛ فره انسان را بدزدند؛ آب و آتش را بیازارند؛ آتش را به دود و گیاه را به پژمردگی دچار سازند. با برشمردن همه بدیهایی که در جهان خواهند کرد، سرانجام موفق می شوند که اهریمن را از بیهوشی به در آورند. اهریمن از بهت بیرون می آید؛ برمی جهد و بوسه ای بر سر جهی می زند که ناپاکیهای زنانه از این بوسه ناشی می شود. او سپس این خواهش جهی را برمی آورد که مردان او را آرزو کنند.

یورش دوم اهریمن

با به درآمدن اهریمن از بیهوشی، حمله واقعی او به جهان کنونی آغاز می شود. اورمزد از ایزد زمان می خواهد که او را یاری کند. ایزد زمان، آفرینش اورمزد را به جنبش درمی آورد و در مقابل، آفرینش اهریمن نیز به حرکت درمی آید. اهریمن به همراهی همه دیوان از جای برمی خیزد تا به جهان حمله کند. او آسمان را می شکافد و به درون آن می آید. آسمان از او چنان می ترسد که بره از گرگ. او روشنایی آسمان را با تاریکی می آمیزد. به آب می تازد و موفق می شود بخشی از آن را شور و گل آلود کند. ایزد تیشتر به

یاری آب می‌شتابد. پیش‌نمونه آب را برمی‌گیرد و در جهان پراکنده می‌سازد و بدین ترتیب، دریاها و رودها را به وجود می‌آورد. بزرگترین و مهمترین آنها دریایی است که فَرَاخکرد (در اوستا و روگشَه) یا دریای کیهانی نامیده می‌شود.

اهریمن به شکل ماری از بخشی از آسمان که در زیر زمین قرار دارد بیرون می‌پرد و بر زمین می‌جهد. زمین تاریک می‌شود و آفریدگان سهمناک بر روی زمین رها می‌شوند و پلیدی چنان همه‌جا را فرا می‌گیرد که حتی نوک سوزنی از زمین از آلودگی برکنار نمی‌ماند. بر اثر ترسی که به زمین از یورش اهریمن دست می‌دهد، لرزشی در آن ایجاد می‌شود و کوهها و پستیها و بلندیها به وجود می‌آیند و بر اثر باران تیشتر و رودها و دریاهایی که او به وجود آورده است زمین به هفت بخش تقسیم می‌شود و هفت کشور (اقلیم) بدین ترتیب به وجود می‌آید. کشور خُونیرس^۱ (خُنیرث) در میان است و ایران ویج یا ایران‌ویز، سرزمین ایرانیان، در کشور خونیرس قرار دارد. در شرق^۲، کشور آرژَه^۳، در غرب، کشور سَوَه^۴، در شمال، دو کشور وُروجرش^۵ و وُروبرش^۶ و در جنوب، دو کشور فَرَدَدَفَش^۷ و ویدَدَفَش^۸ پدید می‌آید.

اهریمن به گیاه می‌تازد و آن را خشک و پژمرده می‌سازد. امردادامشاسپند آن گیاه خشک را برمی‌گیرد و می‌ساید و با یاری تیشتر آن را با باران به همه‌جا فرود می‌آورد و بدینگونه رستنیهای گوناگون در همه‌جای جهان به وجود می‌آید.

اهریمن با گرسنگی و آزار و نیاز به گاو یکتا آفریده می‌تازد. پیش از آنکه اهریمن به سوی گاو بیاید، اورمزد برای اینکه رنج مرگ را برای او آسان کند به او «بَنگ» می‌دهد. گاو با حمله اهریمن نزار می‌شود، بر پهلوی راست می‌افتد، شیر او خشک می‌شود و می‌میرد. از تن گاو یکتا آفریده انواع غلات و گیاهان دارویی می‌روید. در همین موقعیت است که گوشورون، مینوی چهارپایان، خطاب به اورمزد بانگ می‌زند

۱. Khvanēras، این اسم به صورت خُنیرَه، خنیرس و غیره نیز آمده است.

۲. در بعضی از متون، کشورهای شرق و غرب جای خود را باهم عوض می‌کنند.

3. Arzah

4. Savah

5. Vourujarsh

6. Vourubarsh

7. Fradadafsh

8. Vidadafsh

که: «سروری آفریدگان را در روی زمین به که وا گذاشتی؟».

نطفهٔ گاو یکتا آفریده به ماه بُرده می شود و به ایزد ماه سپرده می شود. آن نطفه در ماه پالوده می شود و جان می گیرد و سپس از آن، دو گاو در ایران ویج به وجود می آیند، یکی نر و یکی ماده. پس از آن انواع دیگر از چهارپایان در زمین به راه می افتند. ماهیها در آب شناور می شوند و پرندگان در آسمان به پرواز درمی آیند.

اهریمن می داند که تمام آفریده های اورمزد را بجز گیومرث ناتوان کرده است. او استویداد دیو را با هزار دیو مرگ آفرین دیگر و به قولی با هزاران درد و فرتوتی و بیماری به سوی گیومرث می فرستد. آنان در آن موقع راهی برای نابودی گیومرث نمی یابند؛ زیرا در لحظه ای که دشمنی اهریمن نسبت به آفریدگان گیتی آغاز شد مدت زندگی و سلطهٔ گیومرث سی سال تعیین گردید. به عبارت دیگر رأی تعیین کنندهٔ سرنوشت (زروان) در آغاز آمدن اهریمن این بود که با وجود حملهٔ اهریمن و دیوان مرگ، تا گذشت سی سال در وجود گیومرث جان خواهد بود. اورمزد به این دلیل پیش از حملهٔ اهریمن گیومرث را به خواب سی ساله فرو می برد و چون گیومرث از خواب برمی خیزد همه جهان را تاریک و انباشته از جانوران آزاردهنده می بیند. گیومرث درمی یابد که آسمان، خورشید و ماه شروع به حرکت کرده اند و همه چیز آشفته شده است. دود و تاریکی با آتش آمیخته است؛ موجودات مینوی در جهان با دیوان در نبردند و هریک از امشاسپندان با سز دیوان همآورد خود ستیز می کنند و دروغ در برابر راستی قرار گرفته است. سرانجام گیومرث در زمانی که برایش مقدر شده است به پهلوی چپ می افتد و می میرد. فلزات از بدن او به وجود می آیند و نطفهٔ او که در موقع درگذشتن به زمین می ریزد در نور خورشید پالوده می شود. دو سوم آن را ایزد تریوسنگ، ایزد مردانگی، نگاهداری می کند و یک سوم آن را سپندار مد، ایزد بانوی زمین.

اهریمن پس از این پروزیها می خواهد به منزل طبیعی خود که تاریکی است بازگردد، ولی درمی یابد که مینوی آسمان همچون مرد جنگجویی که زره برتن دارد همراه با فروهرهای مردمان راه را بر او بسته اند. اهریمن بدینگونه در جهان دشمن

خویش زندانی می شود و می بیند که زندگی آغاز به شکوفایی کرده است؛ تیشتر باران ایجاد کرده و آبها آفریدگان بد را می شویند و به درون سوراخهای زمین می رانند و زمین با وجود همه نیروهای بد بارور می شود. چهارپایان و جانوران به وجود می آیند و از آمیزش نطفه پیش نمونه انسان با زمین، نخستین زوج بشر تکوین می یابد و پدر و مادر نسل بشر پیدا می شوند.

نخستین زوج بشر

از نطفه گیومرث که بر زمین ریخته می شود پس از چهل سال شاخه ای ریواس می روید که دارای دو ساق است و پانزده برگ. این پانزده برگ مطابق با سالهایی است که مشیه^۱ و مشیانه^۲، نخستین زوج آدمی، در آن هنگام دارند. این دو همسان و همبالایند. تنشان در کمرگاه چنان به هم پیوند خورده است که تشخیص اینکه کدام نر است و کدام ماده امکان پذیر نیست. این دو گیاه به صورت انسان درمی آیند و «روان» به گونه مینوی در آنان داخل می شود. اورمزد اندیشه های اورمزدی را به آنان تلقین می کند: «شما تخمه آدمیان هستید؛ شما نیای جهان هستید؛ من شما را بهترین کامل اندیشی بخشیده ام. نیک بیندیشید، نیک بگویید و کار نیک کنید و دیوان را مستایید». نیروی بدی نیز در کمین است. اهریمن و همدستانش هم می کوشند که مشیه و مشیانه را از راه راست منحرف کنند. اهریمن بر اندیشه آنان می تازد و آنان نخستین دروغ را به زبان می آورند و آفریدگاری را به اهریمن نسبت می دهند. بدینسان نسبت دادن بنیاد جهان به شر نخستین گناه آدمی است. از این فریب و از این گناه نیروی آز بر آنان چیره می شود و گرسنگی و تشنگی بر آنان غلبه می یابد و سردرگمی آنان آغاز می شود. به کفاره این گناه مدتها از داشتن فرزند محروم می مانند. توبه می کنند و سرانجام می توانند باهم وصلت کنند. نه ماه بعد مشیانه جفتی را به دنیا می آورد که چنان به چشم مادر و پدر شیرین می آیند که مادر و پدر آنها را می خورند و از آن پس اورمزد شیرینی فرزند را تا بدان اندازه که میل به

خوردن در پدر و مادر ایجاد کند از آنان برمی گیرد تا نسل آدمی برجای ماند و ادامه یابد. اورمزد به آنان کشاورزی، کشت گندم، دامداری، خانه سازی و پیشه های دیگر و هنرهای گوناگون می آموزد.

از آن پس مشیه و مشیانه دارای هفت جفت فرزند می شوند، هر جفتی یک نر و یک ماده. هر کدام از جفتها با هم وصلت می کنند و روانه یکی از هفت کشور می شوند. از آنان فرزندان دیگر به وجود می آیند و نسل بشر ادامه می یابد. مشیه و مشیانه در صد سالگی می میرند.

فرزندان نخستین زوج بشر

شجره نامه اعقاب مشیه و مشیانه اصل و مبدأ بسیاری از نژادهای گوناگون را دربر می گیرد. شاخه ای که در خونیرس و در ایران ویج اقامت کردند، نژاد ایرانیان را به وجود می آورند. با کمی تفاوت در متنها، این نژاد از زوجی است که سیامک - نَشاک نامیده می شود. از سیامک - نَشاک زوج فَرُواگ - فَرُواگین به وجود می آید و از فَرُواگ - فَرُواگین زوج هوشنگ - گوزک.

به روایت شاهنامه تاریخ اساطیری ایران با گیومرث شروع می شود. در شاهنامه، گیومرث به جای پیش نمونه انسان، نخستین کدخدای جهان است که مردمان را می پرورد و پوشیدنی و خورش نو برای آنان پدید می آورد. سی سال پادشاه است و همه در اطاعت او. مردمان کیش او برمی گیرند. او پسری خوبروی و نیرومند و نامجو به نام سیامک دارد و در مقابل، اهریمن پسری دارد بدسگال و گرگ صفت که نسبت به سلطه گیومرث و سیامک رشک می برد. سروش خبر این کینه را به گیومرث می رساند. او سیامک را با سپاهی به مقابله دیو می فرستد. سیامک با دیو سیاه نبرد می کند. دیو سیاه بر سیامک چیره می شود؛ چنگ می زند و جگرگاهش را می درد. گیومرث از این خبر دژم و سوگوار می شود، ولی با یاری هوشنگ، پسر سیامک، به کینه خواهی و نبرد با دیو سیاه می پردازد. چون هوشنگ بر دیو سیاه پیروز می شود، پادشاهی سی ساله گیومرث به سر می رسد.

پیشدادیان

هوشنگ (هئوشینگه)^۱ لقب او در اوستا پَرَداته^۲ است، به معنی «نخستین کسی که (برای حکومت) تعیین شده» که در پهلوی و فارسی به صورت پیشداد درمی آید و آغاز سلسله پیشدادیان از اینجا است. در برخی از متنهای پهلوی هوشنگ و «وئیکَرْد» دو برادری هستند که یکی فرمانروایی را بنیان می نهد و دیگری کشاورزی را. هوشنگ و تهمورث در برخی از روایتها جزء نخستین فرمانروایان افسانه‌ای فرض شده‌اند. هوشنگ را فرمانروای هفت کشور دانسته‌اند که دیوان و جادوگران از مقابل او می‌گریزند. دیوهای مَزَن (مازَن یا مازَنَدَر) به دست او نابود می‌شوند.

در شاهنامه، هوشنگ فرزندزاده گیومرث است. هوشنگ بر دیوسپاه پیروز می‌شود. کشف آتش را به او نسبت می‌دهند. بنابه روایت شاهنامه، هوشنگ روزی با تنی چند از ملازمان به سوی کوه می‌رود. از دور ماری تیره‌تن و تیزتاز را می‌بیند که دود از دهانش برمی‌خیزد. هوشنگ با نیروی تمام سنگی به سوی پرتاب می‌کند که به سنگی دیگر می‌خورد و به این ترتیب فروغ آتش پدیدار می‌شود و راز آتش کشف می‌گردد. جشن سده را یادبودی از این واقعه می‌دانند.

تهمورث / تخمورپ (تخمه اورپه)^۳ در متنها معمولاً با صفت زیناوند (هوشیار) می‌آید. مدت فرمانروایی او را سی سال گفته‌اند. او نیز با دیوها می‌جنگد و بر آنها چیره می‌شود. در اوستا آمده است که او از ایزد ویو می‌خواهد که او را یاری کند تا بر اهریمن پیروز شود و بر او همچون اسبی سوار گردد. شاید دنباله همین سنت است که در داستان متأخر آمده است؛^۴ که تهمورث مدت سی سال اهریمن را به بند می‌کشد و همچون باره‌ای بر او سوار می‌شود؛ تا اینکه اهریمن همسر تهمورث را با انگبین و ابریشم فریب می‌دهد و نقطه ضعف تهمورث را درمی‌یابد و در گذرگاه البرز او را بر زمین می‌زند و او را می‌بلعد که سرانجام جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می‌کشد.

1. Haoshyanga

2. Parādāta

3. Takhma Urupa

۴. در آثار زردشتی به زبان فارسی.

در منتهای پهلوی رفتن نژادهای گوناگون از خونیرس به کشورهای دیگر در زمان فرمانروایی تهمورث صورت می‌گیرد. مردم بر پشت گاو اساطیری سَرَسوک^۱ می‌نشینند و به سوی سرزمین جدید می‌روند. در طی این سفر و بر پشت این گاو است که شبی در میان دریا، باد بر آتشدانهای پرآتشی که بر سه جای پشت گاو قرار دارد می‌کوبد و آنها را به دریا می‌اندازد. این سه آتش چون سه «جان» دوباره به جایی که در پشت گاو داشتند برمی‌گردند و همه جا را روشن می‌کنند. این سه آتش که نمادی از سه آتش مهم اساطیری آذر فرنبغ (آتش موبدان)، آذر گُشتَسب (آتش ارتشتاران) و آذر بُرَیزین مهر (آتش کشاورزان) تلقی شده‌اند نور بر همه جا می‌افشانند و راه را به رهروان می‌نمایانند.^۲

در روایت شاهنامه نیز تهمورث پسر هوشنگ است و لقب دیوبند دارد که بر اهریمن به افسون پیروز می‌شود، سوار او می‌شود، دیوان را به بند می‌کشد و دیوان برای حفظ جان خود راز نگارش را به او می‌آموزند. در شاهنامه نیز پادشاهی تهمورث سی سال ذکر شده است.

جمشید در اوستا پسر ویونگهان است، نخستین کسی که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و این سعادت به او می‌رسد که صاحب فرزندی به نام جم درخشان یا جمشید شود. جم شخصیتی است هندوایرانی و با نام یمه در هند نخستین کس از بی‌مرگان است که مرگ را برمی‌گزیند، راه مرگ را می‌پیماید تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد. او سرور دنیای درگذشتگان می‌شود.

جم در طی جابه‌جایی اسطوره‌ها، در ایران به شخصیتی بسیار محبوب و محترم تبدیل می‌شود. در اسطوره‌های ایرانی، جم با صفت شید به معنی درخشان همراه است. در اوستا و در منتهای پهلوی دارای صفت «زیبا» و «خوب‌رَمه» (دارنده گله و رَمه خوب) است. در منتهای دینی آمده است که اورمزد نخست به او پیشنهاد می‌کند که

۱. این گاو سَریشوک و هَدیوش نیز نامیده شده است.

۲. در برخی از منتهای این روایت را به دوره هوشنگ نسبت داده‌اند.

دینِ به (آیین مزدیسنايي)^۱ را به جهان ببرد. جمشید از انجام چنین کاری اظهار ناتوانی می‌کند و آن را نمی‌پذیرد؛ اما در مقابل به اورمزد قول می‌دهد که جهان او را رشد دهد، آن را فراخ سازد و از آن پاسداری کند. برای به‌جای آوردن چنین وظیفه‌ای اورمزد به جمشید حلقه‌ای زرین و تازیانه‌ای زر نشان می‌دهد که نشان پادشاهی او باشد و بدینگونه جمشید بر جهان سروری می‌یابد.

در فرمانروایی او آرامش وجود دارد و نعمت فراوان است. نه باد گرم هست و نه باد سرد، نه مرگ و نه درد. کسی پیر و فرتوت نمی‌شود و پدر و فرزند هر دو چون جوان پانزده ساله به نظر می‌آیند. جهان در زمان او آبادان و سرشار از سعادت می‌شود. مردمان و چهارپایان خرد و بزرگ و سگان و مرغان و شعله‌های سرخ آتش چنان همه‌جا را فرامی‌گیرند که ناگزیر با خواهش جمشید و یاری اورمزد، زمین در سه نوبت، که هر نوبتی سیصد سال طول می‌کشد، گسترده‌تر می‌گردد و مردمان در نه سده فنا ناپذیر می‌شوند.

آفریدگار به او هشدار می‌دهد که مردمان گرفتار زمستان هراس‌انگیزی خواهند شد و بر اثر آن همه مردمان و حیوانات روی زمین نابود خواهند گشت و جم را وای دارد که «وَر» (دژی) بسازد. جمشید این دژ را که به وَرِ جَمْکَزَد (دژ ساخته جمشید) معروف است بنا می‌کند. در نهرهای آن آب روان می‌کند؛ مرغزارها و چراگاههای زیان‌ناپذیر فراهم می‌آورد. به این وَرِ روشن از درون، از مردان و زنانی که در این جهان از همه برتر و نیکوترند نمونه‌ای می‌برند و از جانوران آنچه بزرگتر و بهتر و خوش‌تر است؛ از گیاهان آنچه بلندتر و خوشبوتر و خوش‌دانه‌تر؛ از آتشها، سوزانتر؛ و از خورشها، گوارا تر. از هر کدام جفتی فراهم می‌کنند و بدین دژ می‌برند تا آفت اهریمنی نتواند نسل این پدیده‌ها را از میان بردارد و زمانی که زمستان هولناک با حمله ملکوس دیو در سده‌های پایانی جهان بر گیتی مستولی شد و با خود نابودی آورد، تخمه و نژاد همه پدیده‌ها حفظ شود و بخصوص نسل آدمی ادامه یابد.

۱. آیین مزدیسنايي یا مزدیسنا آیینی است که در رأس خدایان آن اهورامزدا قرار دارد و به عبارت دیگر همان دین زردشتی است. دین زردشتی متداول در دوره ساسانی را اصطلاحاً دین مزدایی یا مزدیسنايي می‌نامند.

این اسطوره احتمالاً به دوران پیش از ظهور زردشت تعلق داشته است و سپس در تلفیقهای بعدی جزء داستانهای دینی درآمده است.

آبادانیهای بسیار، آموزش هنرهای گوناگون، ساختن ابزار جنگ، نرم کردن آهن، تهیه لباسهای بزم و رزم، رشتن و بافتن و شستن و دوختن، برقراری طبقات اجتماعی (دین مردان، ارتشتاران، بزرگران و دست ورزان)، ساختن خانه و ساختمان و گرمابه و کاخ و ایوان، شکافتن سینه سنگ، دستیابی به گلاب و عود و عنبر و سرانجام برقراری مدنیت و خوشبختیهای بسیار دیگری را به جمشید و دوران او نسبت داده اند.

اما جم گناهکار می شود. در منتهای دینی آمده است که زردشت او را سرزنش می کند که برای خشنودی مردمان، خوردن گوشت گاو را به آنان آموخته است. در منتهای دیگری آمده است که جمشید از این رو گناهکار می شود که غرور بر او چیره می گردد و دروغ می گوید و با ادعای بیهوده همسانی با خدا، خود را در معرض نفرین قرار می دهد و به این ترتیب، فرّه^۱ از او می گریزد. این فرّه در سه نوبت و در سه بخش به شکل مرغی به پرواز درمی آید. بخش اول را مهر دریافت می کند که بر همه سرزمینهای اهورایی سلطه می یابد. دومین بخش نصیب فریدون می شود که بر اژی دهاک پیروز می شود. سومین بخش را گرشاسب دلاور که ازدهای شاخدار و زیانبخشان دیگر را نابود می کند، نصیب می برد. این تقسیم بندی را می توان نشان دهنده نقشهای سه گانه جمشید دانست، یعنی نقش سلطه جهانی او که به مهر می رسد، فرّه شاهی او که به فریدون، و فرّه پهلوانی او که به گرشاسب داده می شود. بنابه توجیهی

۱. فر یا فرّه یا خوره یا خورنه نیروی آسمانی است که در وجود هر انسانی به ودیعه گذاشته شده است تا او را در انجام اعمالی که با وظیفه و حرفه آدمی مطابقت دارد یاری کند. فرمانروایان، موبدان، آریاییها، زردشت و ... فرّه مخصوص به خود دارند. تا زمانی که فرّه ایزدی با فرمانروایان همراه باشد، پیروزی با آنان یار است و به مجرد اینکه فرّه از آنان بگریزد، بخت از آنان روی می تابد. این فرّه نخست به هوشنگ پیشدادی پیوسته بوده است؛ از آن پس به تهمورث دیوبند و سپس به جمشید رسیده است. پس از گریز این فرّه، دیوان و ضحاک و افراسیاب در طی دوران تلاش می کنند که آن را به دست آورند. در مقابل، ایزدان نیز سعی بر این دارند که نگذارند فرّه به دست اهریمنیان افتد. این فرّه به شاهان کیانی می رسد و به کی گشتاسب، حامی زردشت می پیوندد و در پایان جهان به سوشیانت یا سوشیانس خواهد پیوست.

دیگر، این روایت نموداری از ساخت سه گانه جامعه‌ای است که جم پایه گذاری کرده و بر آن فرمانروایی داشته است.

از این پس ایزدان و فرشتگان حامی جمشید دست از حمایت او می کشند و اژی دهاک یا ضحاک بر او چیره می شود.

در برخی از متنها آمده است که چون فره از جمشید می گریزد، ضحاک آن را به دست می آورد (آذر فرنیغ بعدها این فره را از دست ضحاک نجات می دهد). ضحاک بر جمشید چیره می شود و تمام فرمانروایی و خدم و حشم و ثروت و شبستان او را به چنگ می آورد.

شخصیتی که در منتهای ودایی و پهلوی جمشید را همراهی می کند جمی یا جمیک، خواهر - همسر اوست.

پایان زندگی جمشید نیز تا حدی مرموز است و با گریز و پنهان زیستن و سرانجام مرگ، داستان زندگی او به سر می رسد. قتل او به دست «سپیتور» نامی انجام می شود که در برخی از متنها برادر جمشید به حساب آمده است.

جمشید با اینکه گناه می کند، در سنت ایرانی همواره شخصیتی شایسته ستایش باقی می ماند. سقوط او به سر رسیدن دوران طلایی است. این اندیشه که جم خود را خدا فرض می کند اندیشه نسبتاً متأخری است.

ضحاک / دهاک / اژی دهاک اژی به معنی اژدها یا مار بزرگ و دهاک نام خاص است که به صورت ضحاک درمی آید. اژی دهاک در منتهای دینی ایران جزء دیوان و فرزند اهریمن است که سه سر، شش چشم و سه پوزه دارد. او روشنتر و اساطیری تر از دیگر آفریدگان زیانکار توصیف شده است. او انباشته از میل به تخریب است. در اوستا فقط شخصیت دیوی دارد که سرانجام فریدون بر او می شورد و با وی نبرد می کند و او را از میان برمی دارد. او حتی در صدد خاموش کردن شعله آتش نیز هست و برای به دست آوردن فره با آتش مقدس می جنگد و شکست می خورد. در اوستا به عنوان فرمانروا از او یاد نشده است، بلکه فقط اژدهایی است که می خواهد مردم و هرچه در روی زمین است نابود کند. گاهی نیز نماینده نیرومندترین دروغی است که اهریمن بر ضد جهان مادی

آفریده است و بدن او پر از حیوانات موزی است که اگر بمیرد، این حیوانات موزی جهان را فراخواهند گرفت.

ضحاک در ادبیات پهلوی مردی است که نمونه کامل یک ستمگر، جدّ سامیها و به وجود آورنده کیشهای بد است که به ایران می تازد و بر جمشید پیروز می شود و بعد از مدت زمانی فرمانروایی از فریدون شکست می خورد و در کوه دماوند زندانی می شود. در پایان جهان از بند رها می گردد و به نابودی جهان می پردازد؛ اما سرانجام گرشاسب پهلوان او را از میان برمی دارد.

این داستان در شاهنامه به گونه دیگری است: ضحاک فرزند امیری نیک سرشت و دادگر به نام مرداس^۱ است. ضحاک با فریبکاری اهریمن پدر خود را با حيله از میان برمی دارد و به جای او بر تخت می نشیند و سپس بر فرمانروایی جمشید نقطه پایان می گذارد. اهریمن از او می خواهد که به پاداش آنچه برای او انجام داده است بر دوش او بوسه زند. بر اثر این بوسه، بر دوش ضحاک دو مار می روید و اژی دهاک سه سر، سه پوزه و شش چشم اوستا به این صورت جلوه می کند. مغز جوانان سرزمین ایران خوراک مارهای دوش اوست. از این پس شخصیت جدیدی در شاهنامه پدید می آید که در منتهای اوستایی و پهلوی نامی از او نیست. این شخصیت کاوه آهنگر است.

کاوه او با داشتن پیشه آهنگری نماینده طبقه پیشه ور است. از هجده پسر او هفده تن قربانی ضحاک و خوراک مارهای دوش او می شوند. چون به دنبال آخرین پسرش می روند، او اعتراض کنان به دربار ضحاک روی می آورد و بزرگانی را که به اجبار در حال گواهی دادن به عادلانه بودن فرمانروایی ضحاک هستند می شوراند. او با برافراشتن پیش بند چرمین خود که درفش کاویانی نام می گیرد، بر سر بازار می رود و مردم به جان آمده از بیداد ضحاک را به دنبال خود می کشد. آنها به سوی جایگاه فریدون می شتابند تا همگی او را که فرزندی از تخمه جمشید است یاری کنند که بر ضحاک پیروز شود.

۱. برخی از ایرانشناسان عقیده دارند این اسم که مفهوم آن «کشنده مرد» است صفت ضحاک بوده و بنابه روندی که در اساطیر سابقه دارد، صفت او شخصیت پدر او را یافته است و بقیه داستان به دنبال آن شکل گرفته است.

برخی از ایرانشناسان به این دلیل که نام کاوه در متنهای اوستا و پهلوی نیامده است آن را صورت شخصیت یافته صفت کئی (کیانی یا پهلوانی یا شاهی) می دانند که بعدها لقب فرمانروایان سلسله کیانی می شود.

فریدون (ثرتونه) در اوستا قهرمانی است که شخصیتی نیمه خدایی دارد و لقب او اژدهاگش است. او پسر آبتین (اثفیان) است، دومین کسی که هوم را مطابق آیین می فشارد و این موهبت بدو می رسد که پسری چون فریدون داشته باشد. فریدون کسی است که بر ضحاک غالب می شود، ولی او را نمی کشد بلکه در بند می کند؛ زیرا اورمزد به او هشدار می دهد که اگر ضحاک را بکشد، زمین پر از مار و کژدم و چلیپاسه و وزغ و مور خواهد شد. پیروزی فریدون بر ضحاک او را به مقام پیروزمندترین مردمان (بجز زردشت) می رساند و این پیروزی به فریدون این فرصت را می دهد که بخشی از فزّه جم را که گریخته به دست آورد.

فریدون در متنهای پهلوی با دیوان مازندر نیز روبه رو می شود و چنان با آنان نبرد می کند که چون دم بیرون می دهد از بینی راست او تگرگ به سردی زمستان و از بینی چپ او سنگ به بزرگی خانه ای بر سر دیوان فرو می بارد و آنان را به شکل سنگ درمی آورد.

در شاهنامه، فریدون از نژاد جمشید است و پدرش از قربانیان ضحاک. مادرش فرانک او را دور از چشم ضحاک به کمک گاو ناموری به نام «برمایه» یا «پرمایه» در بیشه ای می پروراند تا زمانی که کاوه با مردمان به سوی فریدون می روند و او را به نبرد با ضحاک می کشانند. او چرم پاره کاوه را با پرنیان و زر و گوهر می آراید و آن را درفش کاویانی نام می نهد و به کین خواهی برمی خیزد. برادران فریدون به فرمان او پیشه وران را وامی دارند که گریزی برای او تهیه کنند که بالای آن شکل سر گاوی باشد. چون گرز گاوسر آماده می شود، فریدون روی به کاخ ضحاک می نهد. فرستاده ای ایزدی راز گشودن طلسمهای ضحاک را به او می آموزد. سرانجام فریدون وارد کاخ می شود و از شبستان ضحاک که خوب رویان در آنجا گرفتار هستند شهرنواز و ارنواز، دختران جمشید، را نجات می دهد. هنگامی که سرانجام با ضحاک روبه رو می شود گرز گاوسر را بر سر او

می‌کوبد و چون پیک ایزدی او را از کشتن ضحاک بازمی‌دارد، با بندی که از چرم شیر فراهم می‌کند دست و پای ضحاک را می‌بندد و در غاری در دماوند او را زندانی می‌کند. سپس فریدون بر تخت می‌نشیند و داد و دهش می‌کند. برخی جشن مهرگان را یادبودی از به تخت نشستن فریدون می‌دانند.

فریدون پس از غلبه بر ضحاک برای آخرین بار با دیوان روبه‌رو می‌شود، یا به عبارت دیگر با غولها مبارزه می‌کند و پس از این مبارزه، همه چیز به اندازه‌های انسانی سوق داده می‌شود.

فریدون در ادبیات ایران با نوعی جادوگری و پزشکی نیز ارتباط دارد و همیشه مقبولیتی عامه داشته است؛ هرچند که در متنهای پهلوی جزء گناهکاران محسوب شده و حتی آمده است که او نخست بی‌مرگ^۱ آفریده شده بود، ولی به دلیل ارتکاب گناه میرا شده است.

سلم، تور و ایرج (پسران فریدون) فریدون سه پسر دارد: سلم، تور و ایرج. او سه دختر برازنده^۲ پادشاه یمن را به همسری آنان درمی‌آورد و نام پارسی بر آنان می‌نهد. آرزو همسر سلم، ماه همسر تور و سَهی همسر ایرج می‌شود.

تقسیم کشور و برادرکشی. فریدون سرزمین پهناور خود را سرانجام میان سه پسرش تقسیم می‌کند: روم و کشورهای غربی را به سلم، برادر بزرگتر می‌دهد؛ چین و

۱. بی‌مرگان یا جاودانان در سنت کهن ایران، نامداران و بخصوص قهرمانانی هستند که نمی‌میرند و چون زمان معمول زندگیشان به سر می‌رسد یا به خواب فرو می‌روند و یا در جایی پنهان می‌مانند و در هنگام لازم و در زمان فرشگرد (دوران بازسازی جهان) به یاری بزرگان دین و مردم می‌شتابند. نام این جاودانان بنا به روایت‌های مختلف فرق می‌کند. از میان آنها به شخصیت‌های ذیل می‌توان اشاره کرد: گرشاسب، توس و گسته‌م پسران نوذر؛ کیخسرو، گیو و فریبرز از پهلوانان دوران کیخسرو؛ اوروث‌نَره (urvavat nara) پسر زردشت که در وِرجمکرد به سر می‌برد؛ گوبدشاه یا آغرتیرث برادر افراسیاب که به دلیل یاری دادن به ایرانیان به دست برادرش کشته می‌شود و جزء جاودانان درمی‌آید؛ یوشث فریان (دانایی که به پرسشهای آخت، جادوگر اهریمنی پاسخ می‌دهد و با سؤالات خود او را به نابودی می‌کشانند)؛ پشوتن پسر گشتاسب و غیره. برای فهرست تعدادی از این جاودانان نک: کریستن سن، آرتور؛ کیانیان؛ ترجمه ذبیح‌الله صفا؛ ص ۲۱۹ به بعد. جمشید و فریدون و کیکاوس هم بنا به روایت‌های بی‌مرگ آفریده شده بودند، ولی به دلیل ارتکاب گناه از رده جاودانان بیرون آمدند. در بندهشن آمده است که در فرشگرد، پانزده مرد پارسا و پانزده زن که از بی‌مرگان هستند به یاری سوشیانس می‌شتابند.

ترکستان را به تور^۱ می‌بخشد و ایران را که برگزیده سرزمینهای او بود با عربستان به ایرج، نیای ایرانیان و محبوبترین فرزند خود می‌دهد و تاج بر سر ایرج می‌نهد. رسیدن فرمانروایی ایران به ایرج حسادت و کینه‌توزی سلم و تور را به دنبال دارد.

چون فریدون سالخورده می‌شود و نیرو و شکوهش کاستن می‌گیرد سلم و تور به او پیغام می‌دهند و از او گله می‌کنند که در تقسیم خود راستی و فرمان یزدان را به کار نبسته است و میل و آرزوی خود را مقدم داشته و میان فرزندان ناعادلانه رفتار کرده است. آنها از او می‌خواهند که تاج از سر ایرج برگیرد و او را نیز همچون دو برادر دیگر به دوردستها گسیل دارد، وگرنه بر او خواهند تاخت. فریدون رنجه می‌شود. ایرج با خوش‌قلبی ذاتی خود می‌خواهد که بنا به خواسته برادران رفتار شود، ولی فریدون مانع می‌گردد. سرانجام، برادران باعث نابودی ایرج می‌شوند.

فریدون در رنج و غم از خدا می‌خواهد که آنقدر زنده بماند تا ببیند که کین ایرج از برادرانش گرفته شده است. شاید گناه فریدون در این میان، تقسیم ناعادلانه و کاشتن تخم کینه در میان برادران بوده است.

منوچهر از ایرج، با وجود بدخواهیهای سلم و تور، دختری به نام وَرک یا گوزک باقی می‌ماند. فریدون این دختر را در پنهان می‌پرورد و او را به همسری برادرزاده خود پَشنَگ درمی‌آورد. از این دختر، منوچهر به وجود می‌آید که در ایرانشهر یعنی سرزمین ایران به فرمانروایی می‌رسد و به کینه‌خواهی نیای خویش با پهلوانانی چون کارن یا قارن کاویان (پسر کاوه آهنگر)، سام نریمان، گرشاسب، قباد و ... بر لشکریان سلم و تور می‌تازد و آنان را از پای درمی‌آورد. فریدون سالخورده منوچهر را به سام نریمان می‌سپارد و خود جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

منوچهر شخصیتی مرموز در اسطوره‌هاست که اصل او بنا به برخی نوشته‌ها به ایزدان می‌رسد. التقاطی از بن‌مایه نخستین انسان هندی، منو، و نیای ایرانیان را در او می‌توان دید؛ چون از نام او برمی‌آید که او نژاد منو دارد. در اسطوره‌های هندی پس از

۱. در دوره ساسانی، از قرن ششم میلادی به بعد، توران با ترکانی که به آسیای میانه آمده بودند یکی شمرده شدند.

اینکه جمشید سرور دنیای مردگان می‌گردد، مقام نخستین انسان به منو داده می‌شود. منوچهر فرمانروایی خود را در ایرانشهر استحکام می‌بخشد. در متنهای پهلوی، جنگ با افراسیاب در دوران حکومت اوست. سنتهای دینی در متنهای اوستایی و پهلوی با سنتهای شاهنامه و دیگر منابع در مورد رویدادهای این دوره تفاوتی دارد.

در جایی از کتابهای پهلوی سخن از این است که افراسیاب آب را از ایرانشهر بازداشت. برای بازآوردن آب و حل این مشکل، سپندارمذ، ایزدانوی زمین، به شکل دوشیزه‌ای با جامه‌ای پرشکوه به خانه منوچهر داخل شد. بنابر متنهای پهلوی، افراسیاب دلباخته سپندارمذ می‌شود و از او خواستگاری می‌کند. سپندارمذ نخست افراسیاب را وامی‌دارد که آب را به ایرانشهر بازآورد و چون از همه‌چیز مطمئن می‌شود، دوباره به زمین فرو می‌رود.

آرش در نوشته‌های دوران اسلامی که برگرفته از روایات کهن ایرانی است، از قهرمانی به نام آرش در دوره منوچهر سخن به میان می‌آید.

چنین روایت شده است که افراسیاب تورانی منوچهر پادشاه پیشدادی را در تبرستان محصور می‌کند. سرانجام هردو خواهان آشتی می‌شوند و منوچهر از افراسیاب درخواست می‌کند که به اندازه یک تیر پرتاب از خاک او را به وی برگرداند. افراسیاب این درخواست را می‌پذیرد. سپندارمذ به منوچهر فرمان می‌دهد که تیر و کمان خاصی برای این کار تهیه کند. چوب این تیر و کمان از جنگلهای خاص، پر آن از پر عقاب برگزیده و آهن آن از کانیهای ویژه آماده می‌شود. آرش، پهلوان ایرانی، انجام این مهم را به عهده می‌گیرد. او همه نیرو و وجود خود را با یاد سرزمین ایران به تیر می‌بخشد. تیر سپیده دم رها می‌شود؛ از کوهها می‌گذرد؛ ایزد باد به یاری می‌آید تا سرانجام در غروب آفتاب، در سرزمین بلخ، در ناحیه‌ای به نام گوزگان، در کنار جیحون بر درخت گردویی که بلند بالاتر از آن در جهان نیست می‌نشیند و مرز ایران و توران مشخص می‌گردد.

از آرش قهرمان که وقتی تیر را پرتاب می‌کرد پهلوانی تندرست بود و همه را به گواهی تندرستی خود طلبیده بود دیگر چیزی باقی نمی‌ماند؛ چون او هستی خود را به تیری بخشیده که سرزمین ایران را گسترده تر کرده است.

گرشاسب جا دارد که در اینجا اشاره‌ای شود به این پهلوان کهن که به دوران هندوایرانی تعلق دارد. افسانه‌های مربوط به این شخصیت پیش‌زردشتی وارد روایت‌های دینی شده و رنگ زردشتی به خود گرفته است و گونه‌های متفاوت این روایت‌ها باعث شده است که زمان و شخصیت گرشاسب در تاریخ اساطیری به آسانی قابل تشخیص نباشد. گرشاسب پسر ثریته^۱ است. ثریته تواناترین مرد از خاندان سام است و سومین کسی است از میان مردمان که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و به پاداش این کار صاحب دو پسر می‌شود: یکی اورواخشیه قانونگذار و دیگری گرشاسب گیسور (دارای موی مجعد)، نرمنش (دلاور)، گرزور و نیرومندترین مردان. بنابراین از نظر زمانی در این روایت، گرشاسب پس از جمشید و فریدون و پیش از زردشت است. گرشاسب بخشی از فرّه جمشید را دریافت می‌کند و همان‌طور که پیش از این گذشت، با اینکه فریدون بر ضحاک پیروز می‌شود، نابودی ضحاک در هزاره‌های پایانی جهان پس از بندگستن او به دست گرشاسب خواهد بود. دلاوری‌های گرشاسب با کشتن اژدهای شاخدار آغاز می‌شود. گرشاسب به هنگام نیمروز در ظرفی آهنین بر پشت اژدهای شاخدار غذا می‌پزد. اژدها از گرمای آتش می‌جهد و گرشاسب هراسان به کناری می‌شتابد و در این نبرد، آتش آزرده می‌شود.

گرشاسب در کنار دریای فراخکرد، دیو اژدها مانند یعنی گندزو زرین پاشنه را از پای درمی‌آورد. بر خانه بزرگ او یورش می‌برد و هیتاسب زرین تاج را که قاتل برادرش اورواخشیه است می‌کشد. رام کردن باد، بازداشتن مرغ بال گسترده و از میان بردن راهزنان غول‌پیکر نیز جزء کارهای قهرمانی اوست.

گرشاسب سپس از پری خنائیتی در کابلستان فریب می‌خورد و به او می‌پیوندد و با بی‌احترامی به آتش که قبلاً بدان اشاره شد جزء گناهکاران می‌شود و با وجود جاودانه بودن، وقتی نوهین تورانی در دشتی در زابلستان تیری به او می‌زند، او به خواب فرو می‌رود و تا آخر جهان در این حالت بیهوشی باقی خواهد ماند. پیکر گرشاسب را فروهرها محافظت می‌کنند تا در هزاره اوشیدرماه وقتی که ضحاک زنجیر خود را

۱. این نام به صورت ثریت، سریت، اترط و اطرط در مت‌های فارسی و عربی دیده می‌شود.

گسست و به آزار آفریده‌های گیتی پرداخت، امشاسپندان و ایزدان بر سر پیکر گرشاسب برونند و او را از خواب بیدار کنند تا او گرز بر ضحاک کوبد و نابودش کند.

در روایت‌های دیگر و در شاهنامه نیز موقعیت و شخصیت گرشاسب چندان روشن نیست. در بعضی از روایتها نسب او به جمشید می‌رسد. شخصیت او در شاهنامه و دیگر روایتها به برجستگی روایت‌های دینی نیست. از گرشاسبی سخن به میان می‌آید که منوچهر را در نبرد با سلم و تور در کین‌خواهی ایرج یاری می‌کند و همچنین گرشاسب دیگری که پسر و جانشین زو، پسر تهماسب است.

از سوی دیگر، از صفت نرمش گرشاسب و القاب او، در شاهنامه شخصیت‌هایی با نام‌های نریمان، سام و کریمان به وجود می‌آیند. همچنین از سام، زال دستان و زال، رستم به ظهور می‌رسد و گرشاسب گرز خود را به رستم می‌سپارد. در متن‌های پهلوی از روان گرشاسب گناهکار به دلیل آزدن آتش بازخواست می‌شود و با میانجی‌گری زردشت بخشوده می‌شود.

سام، زال، رستم در شاهنامه فعالیت‌های قهرمانی این پهلوانان نامی از دوران منوچهر آغاز می‌شود. سام نریمان در خدمت منوچهر است و در کین‌خواهی ایرج همراه اوست. او امیر زابل است و سرآمد پهلوانان ایران. زال دستان فرزند اوست که چون به دنیا می‌آید سپیدموست. سام از داشتن چنین فرزندی خود را شرمند می‌بیند و فرمان می‌دهد که کودک را در دامن کوه البرز رها کنند. سیمرغ که برفراز البرز لانه دارد، دل به مهر او می‌بندد و او را با بیچگان خود می‌پروراند. کودک بالیده می‌شود و کاروانیان که از آنجا می‌گذرند از جوانی پیلتن و سپیدموی خبر می‌دهند و رؤیاهایی که در خواب به سراغ سام می‌آید او را بر تندرستی فرزندش مژده می‌دهد. شرمندگی از گناهی که کرده است به سوی البرز می‌شتابد و آشیان سیمرغ را همچون کاخی برافراشته می‌بیند. پوزش به درگاه جهان‌آفرین می‌برد. سیمرغ که زال دستان را به دست خویش پرورده است و همه چیز را به او آموخته، به او قول می‌دهد که مهرش را همیشه در دل داشته باشد و همچون دایه‌ای پیوسته غمخوارش باشد. او پر خود را به زال می‌دهد تا هربار که به حضورش نیازی باشد، زال آن را بر آتش افکند که به چشم به هم زدنی سیمرغ به کمکش شتابد. او صلاح در این

می بیند که زال با پدرش به زادبوم خود باز گردد و از این روی، او را از فراز کوه برمی دارد و در کنار پدر به زمین می گذارد. همراهان سام غریب شادی برمی آورند. از آن پس زال چون روی و موی سپید دارد زال زر خوانده می شود. سام نریمان فرمانروایی زابل را به او می سپارد و خود برای یاری منوچهر در سرکوبی دیوان مازندران و سرکشان گرگان رهسپار دربار او می شود.

زال را گذر به کابل می افتد؛ جایی که مهرباب کابلی، امیری از نژاد ضحاک تازی، بر آنجا حاکم است و با جگزار سام. رودابه، دختر زیباروی مهرباب کابلی، دل در مهر زال دستان می بندد و زال نیز به همسری او مشتاق می شود؛ ولی مشکلات فراوانی در راه است. پیوند میان خاندان سام که نژاد از فریدون دارند با بازماندگانی از خاندان ضحاک چگونه امکان پذیر خواهد بود؟ ولی چون اخترشماران مژده می دهند که این پیوند فرخنده است، سام با زحمت فراوان و پس از اینکه زال آزمایشهایی را می گذراند، رضایت منوچهر را به دست می آورد. سیندخت، مادر رودابه، نیز مهرباب کابلی را راضی می کند. سرانجام زال و رودابه به همسری هم درمی آیند.

رستم فرزند زال و رودابه است. رودابه در دوران بارداری به دلیل بارگران رنج بسیار می بیند و در هنگام زادن رستم از درد بیخود می شود و به روال طبیعی نمی تواند او را به دنیا آورد. زال درمانده پر سیمرغ را آتش می زند و او در چشم به هم زدنی سر می رسد و با راهنماییها و راهگشاییهای او، پزشکی بینادل و چیره دست رستم را با شکافتن پهلوی رودابه و سپس دوختن آن به دنیا می آورد. سیمرغ پر خود را بر جای زخم می مالد و آن را شفا می دهد. پری دیگر به زال می سپارد و به پرواز درمی آید.

رستم بزرگ می شود و در دلیری و زورمندی مانند ندارد. نخست باید برای خود باره ای برگزیند. از میان همه اسبان ایران رخس را که بهایش همه مرز و بوم ایران است انتخاب می کند که همیشه با او خواهد بود. نخستین نبرد او با پیل سفید است که آن را به زانو درمی آورد و سپس گردنکشان کوه سپند را از میان برمی دارد.

از رستم، پهلوانی چنین ارزنده که طی تاریخ حماسی ایران از پهلوانیهای او نشانه ها خواهد بود، در اوستا سخنی به میان نیامده است و در متتهای پهلوی جز

یکی دوبار نشانی از او نیست. پهلوان متون دینی گرشاسب است که پیوند رستم به او می‌رسد و در روایتی، گرشاسب گرز خود را به رستم می‌سپارد.

برخی بر این عقیده‌اند که رستم پیرو آیین کهن پیش‌زردشتی است و با گشتاسب و اسفندیار که در متنهای دینی حامی آیین زردشتی هستند همداستانی ندارد و از این‌رو در متنهای دینی نامی از او نیست. گروهی نیز عقیده دارند که رستم در اصل قهرمان داستانهای سکایی بوده است - قومی آریایی که در شمال ایران بوده‌اند و سپس به سیستان (سکستان) سرازیر شده‌اند و نام خود را به این سرزمین داده‌اند - و داستانهای مربوط به او در شاهنامه با داستانهای دیگر التقاط یافته است؛ بخصوص که فرمانروایی خاندان رستم در سیستان است. پایان زندگی رستم در دوران گشتاسب خواهد بود.

نوذر، زو، گرشاسب (پایان دوران پیشدادیان) پس از صد و بیست سال، زندگی منوچهر به سر می‌رسد و فرمانروایی به فرزندش نوذر سپرده می‌شود. در دوران نوذر، افراسیاب با لشکری انبوه رو به ایران می‌گذارد. پهلوانان از دو سو به نبرد با هم برمی‌خیزند. در این نبرد بخت با ایرانیان یار نیست. نوذر به دست افراسیاب کشته می‌شود و در آن دم افراسیاب از سلم و تور یاد می‌کند که به دست منوچهر کشته شده‌اند. تاج و تخت ایران از پادشاه تهی می‌ماند. بزرگان در بند می‌افتند و اغریث، برادر افراسیاب، آنان را در ساری به زندان می‌دارد. افراسیاب از دهستان لشکر به سوی ری می‌برد و تاج شاهی بر سر می‌گذارد و بر تخت ایران می‌نشیند. زال که از مرگ نوذر آگاه می‌شود به خونخواهی برمی‌خیزد و بندیان را آزاد می‌سازد و افراسیاب، اغریث را به دلیل همراهی با ایرانیان از میان به دو نیم می‌کند، و این نشان بخت‌برگشتن از افراسیاب است. بزرگان ایران زو، فرزند تهماسب، را که از نژاد فریدون است به فرمانروایی می‌پذیرند و پس از خشکسالی سختی، تورانیان و ایرانیان با هم کنار می‌آیند و جیحون را مرز دو کشور قرار می‌دهند. زال به زابلستان بازمی‌گردد و سرسبزی به ایران روی می‌آورد. پس از درگذشت زو، گرشاسب به جای او می‌نشیند و پس از نه سال فرمانروایی در می‌گذرد.

کیانیان

جنبه اساطیری رویدادها در دوره کیانیان به نسبت دوره پیشدادیان کمتر است. سلسله کیانیان به طور واضحتری جنگجو هستند و دوران، دوران پهلوانی است. پیکار میان ایران و توران، بخش بیشتر فرمانروایی این سلسله را دربر می گیرد. در دوره ساسانی، شاهان کیانی را با هخامنشیان مطابقت داده اند. شاهان این سلسله همگی لقب کیی دارند. دوران فرمانروایی خاندان کیانی را برخی به دو بخش تقسیم می کنند: از کیقباد تا کیخسرو، و از لهراسب تا پایان کار کیانیان.

کیقباد یا گوی گوات بنابر شاهنامه بزرگان ایران جمع شدند و بر فرمانروایی کیقباد، از تخمه فریدون و منوچهر، که در کاخی باشکوه در البرز می زیست همدستان شدند. رستم مأمور می شود که به دنبال او برود و رأی بزرگان را به او ابلاغ کند.

کیقباد در صد سال حکومتی که به او نسبت داده اند پادشاهی نیک سیرت بوده و در آبادانی کشور کوشیده است. او به یاری رستم که افراسیاب را شکست سختی می دهد، ایران را پیروزمندانه در برابر تورانیان حفظ می کند. در سلسله نسب او میان منتهای دینی و شاهنامه تفاوتی هست؛ ولی در هر صورت او سلسله کیانی را پایه گذاری کرده است.

کیکاوس یا کی اوس در منتهای دینی فرزند کی آپیوه است که او فرزند کیقباد است؛ ولی در شاهنامه و در روایتهای بعدی کیکاوس را فرزند کیقباد دانسته اند. او یکی از فرمانروایان نامدار کیانی است. در برخی روایتهای متأخر او را با نمرود یکی دانسته اند.

بنا بر متون پهلوی کیکاوس بر هفت کشور و بر دیوان و آدمیان فرمانروایی مطلق می یابد. او بر سر کوه البرز هفت خانه می سازد، یکی از زر، دو از سیم، دو از پولاد و دو از آبگینه. از این خانه ها او بر همه حتی دیوان مازندران حکومت می کند. این هفت کاخ چنانند که هرکسی بر اثر پیری نیرویش کم شود، به خانه او درمی آید و دوباره توان بدو بازمی گردد و به صورت جوان پانزده ساله ای درمی آید.

بنا بر منتهای پهلوی کیکاوس نیز همچون فریدون و جم بی مرگ آفریده شده بود

و دیوان برای اینکه مرگ را بر او مستولی کنند، دیو خشم را به یاری می گیرند و او را می فریبند و بر فرمانروایی هفت کشور مغورش می کنند و آرزوی رفتن به آسمان را در دل او زنده می سازند. بدین ترتیب، او به همراهی دیوان و مردم بدکار تا مرز تاریکی پیش می رود و در آنجا فتره از او جدا می شود و خود از سپاه دور می افتد و سرانجام در دریای فراخکرد می افتد و بدینگونه میرا می شود.

در متهای پهلوی همچنین آمده است که در فرمانروایی کیکاوس گاوی بود که نیروی معجزه آمیزی از ایزدان به او رسیده بود. هربار که ایرانیان و تورانیان در مورد مرز دو کشور باهم اختلاف نظر پیدا می کردند، آن گاو را می آوردند و او مرز میان ایران و توران را نشان می داد. چون تورانیان با مرزنمایی این گاو محکوم می شدند، بر کاوس رشک بردند و او را وادار کردند که آن گاو را بکشد و این کار را جنگجویی به نام سریت به رغم میل خود و بنا به فرمان کیکاوس انجام داد.

در شاهنامه نیز داستان رفتن کیکاوس به آسمان آمده است. او گردونه اش را به عقابهای تیزپروازی که طعمه ها را با فاصله ای، دور از دسترسشان قرار داده اند می بندد و به آسمان پرواز می کند. دیری نمی پاید که عقابها خسته می شوند و گردونه در دشتی بر زمین می افتد؛ اما رستم کاوس را نجات می دهد. نمونه چنین سفری در داستانهای سامی به نمرود نسبت داده شده است و شاید به همین دلیل است که از نوعی شباهت میان کیکاوس و نمرود سخن رفته است.

بنابر شاهنامه کیکاوس فریب دیوان را می خورد و به رغم مخالفتهای پهلوانان و بزرگان و بخصوص زال و رستم، آهنگ مازندران^۱ می کند تا آنجا را فتح کند و بر شاه مازندران پیروز شود. شاه مازندران از دیو سفید کمک می خواهد. دیو سفید جادو می کند و چشمان کاوس و همراهانش را تیره می سازد و لشکر ایران پریشان و پراکنده می شود. کاوس در این حال به یاد پندهای زال و بزرگان ایران می افتد و به زال و رستم

۱. تقریباً مسلم است که این مازندران با ناحیه ای که امروزه مازندران نامیده می شود فرق دارد. این ناحیه قبلاً تبرستان نام داشته و در سده های اخیر به آن نام مازندران داده اند. درباره مازندران توصیف شده در شاهنامه نظرهای گوناگونی ابراز شده است. برخی آن را سرزمینی در هند و برخی در آفریقا دانسته اند. در شاهنامه مازندران نزدیک یمگان است و یمگان در ارتفاعات افغانستان و در شرق تاجیکستان است.

پیغام می فرستد و از آنان یاری می خواهد. زال رستم را برای یاری کاوس روانه مازندران می کند. رستم دو راه در پیش دارد: راه دراز و امن که کاوس رفته است و راهی کوتاه اما دشوار و پرخطر، پر از شیر و اژدها و دیو و جادو. رستم در راه یاری رساندن به لشکریان ایرانی راه کوتاه اما پرخطر را انتخاب می کند؛ از هفت منزل می گذرد که در شاهنامه به هفت خان رستم معروف است: در خان نخست، رستم دمی می آساید و در همان حال که او در حال استراحت است، رخس با شیری نبردی سخت می کند و او را از پای درمی آورد. در خان دوم بیابان گرم و بی آب و علفی را باید پشت سر بگذارد و با گرما و تشنگی طاقت فرسا دست و پنجه نرم کند. از آفریدگار یاری می طلبد و دیری نمی گذرد که میشی زیبا که آیتی ایزدی است خرامان از برابر او می گذرد و آبشخور را به او می نماید. در خان سوم باید با اژدها درآویزد؛ اژدهایی مهیب که با جادو هویدا و پنهان می شود. رستم با همکاری رخس بر او نیز پیروز می گردد. در خان چهارم جادو زنی در هیأت زیبارویی قصد فریب رستم را دارد. حیلۀ او بر رستم آشکار می شود و او را از میان برمی دارد. در خان پنجم در دشتی سبز و خرم دمی می آساید و رخس را برای چرا رها می کند. دشتیان به رستم اعتراض می کنند و رستم با از بن کردن دو گوش او جسارتش را پاسخ می دهد. دشتیان نالان به سوی «اولاد» می شتابد که سالاران سامان است. اولاد و پهلوانانش به سوی رستم یورش می آورند و رستم در دم آنها را تار و مار می کند و اولاد را در بند می کشد؛ ولی او را نمی کشد، به این شرط که در این سفر رهنمون او باشد و محل دیو سفید و جایگاه کاوس را به او نشان دهد. از این پس اولاد در رکاب رستم پیش می رود. در خان ششم در سرزمین مازندران رستم با ارژنگ دیو به نبرد می پردازد و او را از میان برمی دارد و سپس به جایگاه کاوس و همراهان او می رسد و غریو شادی از همگان برمی خیزد. در خان هفتم با راهنمایی اولاد به محل دیو سپید می رود و با او مبارزه سخت و تن به تنی می کند. او را بر زمین می کوبد و جگرش را که داروی چشمان کاوس و همراهان اوست بیرون می کشد و به آنها می رساند و آنها بینایی خود را باز می یابند. سپس رستم آهنگ نبرد با شاه مازندران می کند و بر او پیروز می شود و اولاد را که از خان پنجم به بعد، در سفر مازندران، با آگاهیه های خود او را یاری داده است به فرمانروایی مازندران می گمارد.

غمنامه رستم و سهراب به دوران کیکاوس تعلق دارد. روزی رستم در راه نخجیر به سوی توران می‌رود. در دشتی او را خواب درمی‌رباید و چون بیدار می‌شود، رخس را که به دام انداخته و برده‌اند نمی‌یابد. سراسیمه به سوی سمنگان می‌شتابد. بزرگان به پذیرۀ او می‌آیند و شاه سمنگان او را به درگاه می‌خواند. تهمینه، دختر شاه سمنگان، دل به او می‌بندد و در همان شب به همسری او درمی‌آید و نطفۀ سهراب بسته می‌شود و از رخس نیز در همان شب اسب اصیل دیگری تکوین می‌یابد تا بعدها بارۀ سهراب شود. رستم مهرای به تهمینه می‌سپارد که نشانی از پدر بر بازوی فرزند باشد. سهراب، پور پهلوان، به دنیا می‌آید؛ بالا می‌گیرد؛ نام بلند و پرآوازه پدر را از مادر می‌شنود؛ به ایران می‌شتابد تا با رستم باشد و او را بر گاه کاوس نشاند. کاوس رستم را به مقابله او می‌خواند. رستم نمی‌داند که به جنگ فرزند می‌رود. از بد زمانه، این دو در برابر هم قرار می‌گیرند و رستم ناخواسته و نادانسته فرزند را می‌کشد. نوش‌دارو آگاهانه از سوی کیکاوس دیر می‌رسد و رستم غمین و داغ‌دیده و رنجیده به زابلستان می‌رود.

از حوادث دیگر دوران کاوس رفتن او به جنگ شاه هاماوران (یمن) است. او در آنجا سودابه، دختر شاه هاماوران، را به همسری برمی‌گزیند. سودابه، زن زیبا و جاه‌طلب، در شبستان کاوس جای می‌گیرد و سپس با تهمتی که به سیاوش می‌زند، یکی دیگر از غمنامه‌های معروف فرهنگ ایران را به وجود می‌آورد.

سیاوش در متنهای پهلوی اشاره مختصری به سیاوش می‌شود. او بناکننده دژ معروفی به نام کنگ‌دژ است که به آن سیاوش‌گرد نیز می‌گویند. سیاوش آن را به یاری فرزانی بنا می‌کند. بنا بر شاهنامه این دژ بر بالای بلندی ساخته شده است و بنا بر برخی از متنها این دژ در شمال و در سر راه ترکستان به چین و به قولی بالاتر از دریای فراخکرد قرار دارد. در برخی از منابع آمده است که سیاوش کنگ‌دژ را در آغاز بر روی سر دیوان بنا کرده بود و کیخسرو آن را بر زمین نشاند. این دژ چنین توصیف شده است که هفت دیوار آن از زر و سیم و پولاد و برنج و آهن و آبگینه و سنگ قیمتی بوده است. درهای بلند آن به بالای پنجاه آدمی و فاصلۀ هر کدام از درها به یکدیگر فاصلۀ بیست و دو روز بهاری و یا پانزده روز تابستانی سوار بر اسب است. ظاهراً روایتهای مربوط به ورجمکرد

در این روایت تأثیر گذاشته است و برخی نیز شرح دیوارهای این کاخ و کاخ کیکاوس را تأثیری از روایت هفت دیوار متحدالمرکز هگمتانه (اکباتان) می‌دانند. شخصیت سیاوش در شاهنامه با ماجراهایی از عشق و حسادت و بیگناهی و در بدری آمیخته است. او پسر کیکاوس و زنی زیباروی و پارسا از نژاد فریدون و تورانیان است. مادر سیاوش در جوانی درمی‌گذرد. رستم تربیت سیاوش را به عهده می‌گیرد و به نیکی او را پرورش می‌دهد و سپس به دربار کیکاوس می‌آورد. دلبستگی سودابه، همسر کیکاوس، به سیاوش و پاسخ رد سیاوش، سودابه را به انتقامجویی وامی‌دارد. به سیاوش تهمت ناپاک چشمی می‌زند و از او در پیش کاوس سعایت می‌کند. سیاوش برای اثبات بیگناهی خود به آزمایش آتش تن درمی‌دهد و از آن سربلند بیرون می‌آید؛ اما غم چنین تهمتی چنان آزارش می‌دهد که می‌خواهد ترک ایران کند. او به خواهش خود از سوی کیکاوس به فرماندهی سپاه به جنگ افراسیاب می‌رود و چون ترک مخاصمه او را کیکاوس نمی‌پذیرد، در دربار افراسیاب می‌ماند و با دختر او فرنگیس (ویسپان فریه، فری‌گیس) ازدواج می‌کند. بنا به شاهنامه او پیش از آن با جریره دختر پیران، یکی از بزرگان خیرخواه دربار افراسیاب، پیوند همسری بسته است که فرود^۱ حاصل آن است. زمانی که فرنگیس باردار کیخسرو است، در پی نبردی، افراسیاب انتقامجویانه و ناجوانمردانه سیاوش را سرمی‌برد. از محلی که خون سیاوش بر آن ریخته گیاهی به نام خون سیاوشان یا پرسیاوشان می‌روید. رستم به خونخواهی سیاوش، سودابه را می‌کشد و به دربار افراسیاب لشکر می‌کشد و بدین ترتیب، فصل جدیدی از نبردهای ایرانیان و تورانیان آغاز می‌شود.

کیخسرو یکی از نامداران سلسله کیانی است. او در متنهای پهلوی شخصیتی بسیار برجسته دارد و در اوستا از جاودانان است. وقتی فرنگیس باردار اوست، پدرش سیاوش ناجوانمردانه کشته می‌شود. «پیران» کوشش فراوان می‌کند که مادر و فرزند از مرگ رهایی یابند. آنان به ایران می‌گریزند و مورد استقبال کیکاوس و ایرانیان قرار

۱. فرود بعدها ناروا و نادانسته به دست توس، یکی از پهلوانان کیخسرو، کشته می‌شود و مادرش جریره و برادرش کیخسرو در غمی بزرگ فرو می‌روند. جریره تاب غمها را نمی‌آورد و خود را می‌کشد.

می گیرند. کیخسرو بنا به روایتی در کنگ دژ به دنیا می آید و در پایان جهان باز خواهد گشت. او بتکده کنار دریاچه چیچست (اورمیه) را درهم می کوبد و آتش آذرگشنسب، آتش ارتشتاران، را بنیان می نهد. او پیش از ظهور زردشت به آیین اورمزد آگاهی دارد. بنا به روایت کتابهای پهلوی، کیخسرو ناپدید می شود، ولی نمی میرد. او در محل مرموزی پنهان است. وظیفه او بخصوص این خواهد بود که گرشاسب پهلوان را در دوران سوشیانس بیدار کند؛ در برگزیدن دین زردشتی او را رهنمون باشد و سپس از او بخواهد که ضحاک را که به دست فریدون تا پایان جهان به بند کشیده شده و در هزاره اوشیدرمه به بند خویش را خواهد گسست، از میان ببرد. او در هزاره سوشیانس بر وای «دیزنگ یا دیرنده خدای» (وایی که فرمانروایی دراز دارد) می نشیند و به پیشواز سوشیانس می آید و کارهای نیک خود را بر سوشیانس برمی شمارد و پنجاه و هفت سال فرمانروای کشور می شود.

در اساطیر کهن با ناپدید شدن کیخسرو، این دوره اساطیری به سر می رسد و به همین دلیل از او به عنوان آخرین شاه نام می برند و سلطنت این دوره او را به سلطنت جاودانه او در پایان جهان وصل می کنند؛ اما بعدها گشتاسب، شاه پایان جهان می شود که سلطنت را از کیخسرو تحویل می گیرد. با این حال، گویی بنا بر افسانه های موجود که تمایل مردم آن را به وجود آورده است و انعکاس آن در شاهنامه نیز مانده است اسطوره فرمانروایی جاودانه کیخسرو از ذهنها بیرون نمی رود. در شاهنامه بیشترین زمان زندگی کیخسرو در جنگ با تورانیان می گذرد. صحنه نبرد یازده یا دوازده رخ که شرح رویارویی و جنگ تن به تن پهلوانان ایران با پهلوانان تورانی است به دوران کیخسرو تعلق دارد.

داستان بیژن و منیژه که تنها در شاهنامه آمده و در روایتهای دینی اشاره ای بدان نشده است نیز در این دوره جای دارد. منیژه دختر افراسیاب است که دل داده بیژن، دخترزاده رستم و پسرزاده گیو، می شود. افراسیاب بیژن را در چاه زندانی می کند و رستم با چاره جویهای خاصی او را نجات می دهد.

کیخسرو سرانجام پس از نبردهای فراوان موفق می شود افراسیاب را از میان بردارد. به دنبال درگذشت کیکاوس که پس از نابودی افراسیاب صورت می گیرد،

کیخسرو بر تخت می‌نشیند و پسر افراسیاب را فرمانروایی توران می‌بخشد. پس از آنکه زال و رستم را به زابلستان روانه می‌کند، دست از همه تعلقات جهان می‌کشد. نیایش به جای می‌آورد و پس از قبولاندن لهراسب به جانشینی خود به طور مرموزی با چند نفر از پهلوانان چون توس و فربرز و گیو و ... ناپدید می‌شود.

لهراسب شخصیتی است که نام او فقط یک بار در اوستا آمده است و در گاهان نشانی از او نیست. برخی را عقیده بر این است که این شخصیت برای پر کردن شکاف زمانی میان کیخسرو و گشتاسب ساخته شده است.

در شاهنامه، او نژاد از فریدون دارد. بزرگان در آغاز با انتخاب او موافق نیستند و پس از اینکه کیخسرو نژاد او را بازگو می‌کند و صفات نیکش را برمی‌شمارد، به فرمانروایی او تن می‌دهند. او شاهی دادگر است. در بلخ آتشکده‌ای می‌سازد. بنا به شاهنامه از همسرش که نواده کیکاوس است صاحب دو فرزند می‌شود: گشتاسب و زریر. به روایت شاهنامه گشتاسب در آغاز با پدر تیز سخن می‌گوید و از او تاج و تخت می‌خواهد و چون لهراسب هنوز چنین کاری را صلاح نمی‌داند، او آزرده رهسپار هند و سپس روم می‌شود و دختر قیصر روم، کتایون را به همسری برمی‌گزیند، تا اینکه لهراسب زریر را به دنبال او می‌فرستد. گشتاسب با کتایون به پیشگاه پدر بازمی‌گردد و لهراسب تاج و تخت را به او می‌سپارد و خود به آتشکده بلخ می‌رود. او در بلخ به نیایش و عبادت می‌پردازد و با ظهور زردشت در زمان گشتاسب، با اینکه فرتوت و ناتوان است، دین زردشتی را برمی‌گزیند.

گشتاسب (ویشاسب) در گاهان، قدیمی‌ترین بخش اوستا، نام او آمده است. در متنهای پهلوی بنای آذربرزین مهر، آتش مخصوص کشاورزان، به او نسبت داده شده است. دین‌آوری زردشت در دوران اوست. گشتاسب به عنوان حامی زردشت مقامی بس گرامی در متنهای اوستایی و پهلوی دارد؛ بخصوص در متن یادگار زریران^۱ که شرح نبرد دینی گشتاسب با ارجاسب، شاه خیونان (هونها)، و پهلوانیهای پهلوانان ایران پس از گرویدن گشتاسب به آیین زردشتی است. در این داستان آمده است که چون ارجاسب از

۱. متنی حماسی به پهلوی است که در اصل به زبان پارسی و به شعر بوده است.

موضوع دین آوری زردشت آگاه می شود دو وزیر خود ویدرفش (بیدرفش) و «نامخواست هزاران» را همراه با نامه ای به دربار گشتاسب می فرستد و از او می خواهد که آیین زردشتی را رها کند. وزیر از سوی گشتاسب نامه را چنین پاسخ می دهد که آنها هرگز کیش اورمزد را رها نخواهند کرد و آماده کارزارند. همه مردان به نبرد خوانده می شوند. جاماسب آینده این نبرد را که به کشته شدن بیست و سه تن از برادران و فرزندان گشتاسب خواهد انجامید پیش بینی می کند. با وجود این پیشگویی، سپاه ایران رو در روی خیونان قرار می گیرند. وزیر در آغاز کشته می شود. بستور، فرزند خردسال وزیر، به خونخواهی پدر پای به میدان می گذارد و ویدرفش را با یاری روان پدر از میان برمی دارد. به سوی لشکر می تازد و درفش ایرانیان را در دست گرامی کُرد، پسر جاماسب، می بیند و به اسفندیار می رسد، و اسفندیار دلیر ارجاسب را با همه سپاهیان شکست سختی می دهد. سپندیاد یا اسفندیار در اینجا شخصیتی پرهیزگار و دیندار است و نبرد او نبردی در راه آیین مزدیسنايي است.

در شاهنامه، گشتاسب شخصیتی دیگر دارد که در مواردی، چندان مطلوب هم نیست. او در آغاز با پدر درشتی می کند؛ به هند و سپس روم می رود و دختر قیصر روم را به همسری درمی آورد. نام همسر او کتایون و در برخی متون فارسی ناهید است (در منتهای دینی همسر گشتاسب هوتوس^۱ نامیده می شود). در شاهنامه از دو پسر گشتاسب نام برده می شود: اسفندیار و پشوتن. اسفندیار شخصیت برجسته ای است و پهلوانی دلیر و شاهزاده ای پرهیزگار، اما با این همه، خواهان تخت و تاج. او نیز همچون رستم هفت خانی را پشت سر می گذارد و عبور از این هفت منزل برای نجات خواهرانش است که در دست ارجاسب تورانی گرفتارند. ارجاسب آنان را در روین دژ زندانی کرده است. گشتاسب از اسفندیار می خواهد که آنها را از این بند نجات دهد و به پاداش این کار تخت و تاج را به او وعده می دهد. اسفندیار هفت منزل سخت را طی می کند. در خان اول با گرگان غول آسا روبه رو می شود و آنها را از میان برمی دارد. در خان دوم دو شیر نر و ماده راه را بر اسفندیار می بندند که به دست او نابود می شوند. در منزل سوم اژدهایی در

۱. هوتوس یا هوتس (Hūtos)، در اوستا Hutaosā، که به صورت آتوسا در منتهای غربی بازمانده است.

انتظار اوست که از دَمش آتش بیرون می آید و اندامش همچون کوه خارا است. اسفندیار برای مقابله با این اژدها دستور می دهد گردونه ای چوبین بسازند و گرداگرد آن تیغه های شمشیر بنشانند و بر روی آن صندوقی نصب کنند که مردی بتواند در آن جای گیرد. دو اسب بر آن گردونه می بندند. اسفندیار، زره بر تن، در آن صندوق می نشیند و گردونه پیش می رود. اژدها در حالی که آتش از کام فرو می بارد اسبها و گردونه را می بلعد. تیغهای گردونه کام اژدها را می آزارند، اما او قدرت بیرون آوردن آن را ندارد. اسفندیار از صندوق بیرون می آید و بر مغز اژدها می کوبد و بر اثر زهری که از تن اژدها بیرون می آید، اسفندیار بیهوش می شود. شاید دود برآمده از زهر اژدهای از پا درآمده که تمام وجود اسفندیار را فرا می گیرد، او را رویین تن کرده باشد. در همه جا سخن از رویین تنی اسفندیار است؛ ولی از چگونگی رویین تن شدن او در هیچ متنی سخنی نرفته است. اگر رویین تنی او را از این حادثه بدانیم، بنابراین چون اسفندیار به حالت بیهوشی می افتد و دیدگانش بسته می ماند، تنها محل آسیب پذیر بدن او چشمانش می شود که آماج تیر رستم خواهد بود. در خان چهارم با زن جادوگر فریبکاری که به صورت پری زیبارویی درآمده است روبه رو می شود؛ ولی فریب نمی خورد و او را نیز از پای درمی آورد. در خان پنجم با سیمرغ دست و پنجه نرم می کند. روش پیروزی او بر سیمرغ همانند روش پیروزی او بر اژدهاست. سیمرغ درمانده می شود و به قولی می گریزد و بنا بر روایتی دیگر، جفت سیمرغ از میان می رود. در خان ششم برف و سرماست که آن را نیز پشت سر می گذارد. در منزلگه هفتم با دریایی ژرف مواجه می شود که از آن نیز با سربلندی می گذرد و خواهران را نجات می دهد و به درگاه گشتاسب می آورد؛ ولی گشتاسب به وعده خود وفا نمی کند و مأموریت دشوار دیگری را برای او در نظر می گیرد. این بار او را به نبرد رستم می فرستد؛ زیرا گشتاسب از پهلوانیهای رستم دل نگران است. به پاداش این نبرد نیز به اسفندیار وعده تخت و تاج می دهد. کتایون، مادر اسفندیار، بسیار می کوشد که پسرش را از این جنگ نادرست و ناجوانمردانه باز دارد؛ ولی اسفندیار نمی پذیرد. او رویین تنی است و به پشوانه رویین تنی به مصاف رستم می رود. رستم که از این نبرد به هیچ وجه خشنود نیست کوشش می کند که اسفندیار را از آن باز دارد؛ ولی اصرار اسفندیار سرانجام رستم را وادار

می‌کند که از نام و شرف پهلوانی خود دفاع کند. نبردی خونین درمی‌گیرد. تیرهای رستم در او کارگر نمی‌شود. رستم پهلوان که نام آوری خود را در خطر می‌بیند، دست به دامن سیمرغ می‌شود و با تیری که سیمرغ در اختیارش می‌گذارد چشم اسفندیار را که در زمان روین تن شدن او بسته بود نشانه می‌گیرد و بدین ترتیب، غمنامه‌ای دیگر بر شاهکارهای شاهنامه افزوده می‌شود. شاید یکی از دلایل سکوت متنهای دینی درباره رستم این باشد که او اسفندیار، شاهزاده پرهیزگار، را از میان برداشته است.

اسفندیار در واپسین دم پسر خود بهمن را به رستم می‌سپارد؛ ولی بهمن رستم را نمی‌بخشد و کینه او را در دل دارد و در صدد کشتن اوست.

خون اسفندیار هرچند خلاف میل رستم و به اجبار به دست او ریخته شده است، سرانجام دامن پهلوان بزرگ شاهنامه را می‌گیرد و گرفتار حیلۀ شغاد، نابرداری خود، می‌شود. شغاد چاهی را پراز نیزه می‌کند؛ روی چاه را می‌پوشاند و رستم را به آن سوی سوق می‌دهد. رستم نادانسته با رخس در این چاه می‌افتد و نیزه‌های کاشته شده در چاه جان او را می‌گیرد؛ ولی پیش از درگذشتن با تیری شغاد را به درخت می‌دوزد و بدینسان، سپهدار و سپهسالار و جهان پهلوان ایران زمین جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.

گشتاسب را نیز زمان بس نمی‌ماند؛ پادشاهی را به بهمن، پسر اسفندیار، می‌سپارد و درمی‌گذرد.

جانشینان گشتاسب بهمن برجای گشتاسب می‌نشیند. برخی بهمن را با اردشیر اول هخامنشی ملقب به دراز دست مطابقت می‌دهند و از این پس کم‌کم اسطوره به تاریخ وصل می‌شود.

در شاهنامه پس از بهمن، دخترش هما و پس از هما، پسرش داراب فرمانروایی را در دست می‌گیرند.

داراب و اسکندر درباره داراب داستانی در شاهنامه می‌آید که بنا بر آن اسکندر به داراب منتسب می‌شود:

داراب در یکی از نبردهای خود به روم با فیلقوس (فیلیپ مقدونی) نبرد می‌کند و سپاه او را درهم می‌شکند و پس از آشتی، داراب دختر او ناهید را به همسری برمی‌گزیند

و به ایران می آورد. داراب از ناهید به دلیل نفَس بدبوییش دل چرکین می شود و او را که به اسکندر باردار است به روم بازمی گرداند و اسکندر در خانه فیلقوس به دنیا می آید. به دلیل ترس از سرافکنندگی، این راز نهان داشته می شود و اسکندر پسر فیلقوس به شمار می آید و کینه ایرانیان در دل رومیان ریشه می گیرد.

داراب همسر دیگری برمیگزیند و دارا از او زاده می شود. داراب، دارا را جانشین خود می کند و خود در می گذرد. دارا (داریوش سوم هخامنشی) در برابر اسکندر شکست می خورد؛ ولی با چنین افسانه ای، ایرانیان برای اسکندر ایران گشا نژاد ایرانی قائل می شوند و او را برادر داریوش به شمار می آورند و همین داستان زیربنای اسکندرنامه و روایتهای مثبت منتسب به اسکندر را به وجود می آورد.

در متنهای دینی به هیچ روی نشانی از چنین داستانی نیست و اسکندر همیشه با لقب گَجَسْتَه (ملعون) مورد نفرین است. داستانهای دینی با سوخته شدن اوستا به دست اسکندر ادامه می یابد. سپس «کرده خدایان» که شاهان محلی هستند و از نظر تاریخی با اشکانیان مطابقت داده می شوند، زمام قدرت را در دست می گیرند، تا نوبت به اردشیر ساسانی برسد که برای دین زردشتی زندگی دوباره ای است. ادامه تاریخی این سلسله در شاهنامه نیز با افسانه هایی منتسب به شاهان ساسانی همراه است.

در شاهنامه، دوره دو قرن و نیمی اشکانیان بیست بیت بیشتر را به خود اختصاص نمی دهد. از شاهان نامدار این سلسله به عنوان فرمانروا صحبتی نیست؛ ولی نام آن زمامداران در قالب پهلوانان در شاهنامه فراوان دیده می شود، نظیر گِیو، میلاد (مهرداد)، گودرز، کارن یا قارن.

در متنهای دینی، سه هزاره سوم در میانه های دوران لهراسب به پایان می رسد.

سه هزار سال چهارم

هزاره اول از سه هزار سال چهارم

این دوره، دوره وحی دینی است. سه هزار سال از یورش اهریمن به گیتی گذشته است و حوادث در نیمه راه زمانی این حمله و فرسنگرد (دوره بازسازی و به کمال رساندن جهان) اتفاق می افتد. پایان سه هزار سال سوم و آغاز سه هزار سال چهارم است.

زردشت بنابر اسطوره های ایران باستان، زردشت همانند آدمیان دیگر از سه عنصر تشکیل شده است: فره، فروهر، جوهر یا گوهرتن. فره یا خوره یا خُره همان موهبت ایزدی است که تجلی ظاهری آن در وجود زردشت، نور است. همه آدمیان دارای فره هستند و چون فره آنان را ترک کند، نیکبختی از آنها روی می تابد. فروهر پاسبان آدمی است که پیش از تولد هر انسانی وجود دارد و پس از مرگ او نیز باقی می ماند و از خانواده بازمانده حمایت می کند و کارهای بد انسان را او پاسخگو نیست. جوهر یا گوهرتن، صورت مادی یا جسمانی آدمی است. در آفرینش زردشت، هر کدام از این سه عنصر به صورت معجزه آسایی پدیدار شده اند:

فره زردشت از روشنیهای بی پایان به خورشید، از خورشید به ماه، از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی می رسد که در خانه زوئیش و قَراهیم ژوان، مادر و پدر دوغدو، روشن است. دوغدو مادر زردشت است. در لحظه تولد دوغدو، این فره وارد بدن او می شود و درخشندگی خاصی بدو می بخشد. این نور تا زمان زایش زردشت با دوغدو همراه است و پس از آن همراه با زردشت خواهد بود. از این نور، دهکده این خاندان در نور فرو می رود و همین موضوع، اهل ده را از روی نادانی به دشمنی با خاندان دوغدو برمی انگیزد و او ناگزیر می شود که این ده را ترک کند و به سوی دهی برود که

پَتیرِتَرَسپ^۱ سَرْدودمان سِیْتَمَن که خاندان پدری و مادری زردشت به آن تعلق دارند، در آنجا ساکن است. این ده را ک یا راغ نامیده می شود. در دوره ساسانی سعی شده است که آن را با جایی در نزدیکی دریاچه چیچست (اورمیه) مطابق کنند؛ در حالی که از نظر تاریخی زردشت متعلق به شرق ایران است.

برای انتقال فروهر زردشت از عالم مینوی به این جهان، امشاسپندان ساقه ای از گیاه مقدس هوم را به وجود می آورند و فروهر زردشت را در آن جای می دهند و آن را در بالای کوه اساطیری آسَنوند که جای آن در منابع بعدی آذربایجان ذکر شده است می گذارند. در سده های آخر سه هزاره سوم، بهمن و اردیبهشت امشاسپند به زمین می آیند و مرغهایی را که مار فرزندانشان را خورده است وامی دارند که به دنبال این گیاه مقدس بروند و آن را در آشیانه خود بر بالای درخت جای دهند تا مار به دلیل تقدس این گیاه نتواند آسیبی به فرزندان آنها برساند. ساقه هوم با آن درخت پیوند می خورد و همیشه تر و تازه و سرسبز می ماند.

دوغدو با پوروشسب، پسر پَتیرِتَرَسپ از خاندان سِیْتَمَن، پیوند زناشویی می بندد. دوغدو و پوروشسب در اصل به یک خاندان تعلق دارند. در اوستا پوروشسب سومین کسی است که هوم را مطابق آیین می فشارد و این موهبت بدو می رسد که دارای فرزندی چون زردشت شود.

بهمن و اردیبهشت امشاسپند پوروشسب را وامی دارند که به دنبال آن ساقه هوم برود. پوروشسب به سوی رود دائیتی می رود. با معجزه ای به آن درخت بلند دست می یابد. هوم را برمی گیرد و به نزد دوغدو می آورد و به او می سپارد.

جوهرتن زردشت را اورمزد از نزد خویش به سوی باد و از باد به سوی ابر به حرکت درمی آورد. ابر آن را قطره قطره بر زمین می فرستد و به دنبال آن انواع گیاهان می رویند. پوروشسب شش گاو سفید زردگوش را به سوی آن گیاهان روانه می کند. دو گاوی که نزاییده اند، به صورت معجزه آسایی شیردار می شوند و بدینگونه جوهرتن زردشت که در آن گیاهان هست با شیر آن گاوها آمیخته می شود. دوغدو شیر آنها را

می دوشد. پوروشسب ساقه هومی را که فروهر زردشت در آن است می ساید و با آن شیر گاو می آمیزد و به این ترتیب فروهر و جوهرتن زردشت باهم یکی می شوند. دیوان احساس خطر می کنند و چشمک دیو را وامی دارند که شهر و ده را ویران کند و درختان را درهم شکند؛ ولی امشاسپندان و ایزدان نمی گذارند که به این معجون آسیبی برسد. پوروشسب و دوغدو از این شیر آمیخته به هوم، باوجود مخالفت دیوان می نوشند. فزه که در تن دوغدوست با فروهر و جوهرتن زردشت یکی می شود و از هماغوشی آن دو نطفه زردشت بسته می شود. دیوان در صدد نابودی مادر باردار برمی آیند. او را به تب آزاردهنده دچار می کنند و ایزدان در مقابل، داروی لازم را به او می رسانند.

آمدن زردشت از پیش پیشگویی شده است. گاو یکتا آفریده جم، فریدون و حتی گاو معجزه گر دوران کاوس از آمدن زردشت خبر داده اند.

سه روز به تولد زردشت مانده پوروشسب را نور فرا می گیرد. در لحظه تولد او، اردوی سوره آناهیتا، اشی خوب و دیگر ایزدان حضور دارند. زردشت در لحظه تولد می خندد؛ چون بهمن امشاسپند در اندیشه او درمی آید و بهمن امشاسپند شادی آفرین است. هفت زن بدکار و جادوگران نیز در لحظه تولد او حضور دارند. جادوگر بزرگ ده، دورسرو^۱، می خواهد با دست، سر نرم او را بفشارد و او را بکشد. بر اثر معجزه ایزدان دست او برجای خشک می شود. دورسرو ذهن پدر زردشت را آشفته می کند و تولد او را غیرعادی جلوه می دهد. در نتیجه برای نابودی او هیزم فراوانی گرد می آورند تا او را در آتش بسوزانند؛ اما آتش در نمی گیرد و به روایت دیگر، آتش او را نمی سوزاند.

او را بر گذرگاه گله گاو و گله اسب می نهند؛ ولی پیشوای گاوها و پیشوای اسبها مانع می شوند که گاوان و اسبان از روی او بگذرند.

او را در لانه گرگ ماده ای که بچه هایش را کشته اند قرار می دهند؛ ولی پوزه گرگ خشک می شود. سروش و بهمن میش بزرگی را به سوی او روانه می کنند که او را شیر دهد و چون در بامداد مادرش او را زنده می یابد، باخود می گوید که دیگر هرگز او را از دست نخواهد داد.

1. Durasraw

از پانزده تا سی سالگی زردشت دوران کمال اندیشه، فضل و پارسایی اوست. در سی سالگی به کنار رود دائیتی می رود. بهمن امشاسپند بر او ظاهر می شود و او به همراه بهمن امشاسپند به مقام گفتگو با اورمزد و امشاسپندان می رسد و تا چهل سالگی در گفتگو با اورمزد است.

پس از آنکه اورمزد اسرار دین را بر زردشت آشکار می کند، او پیامبری دین مزدیسنی و رسالت خود را اعلام می دارد. روحانیان و جادوپردازان و فرمانروایان آن ناحیه به دشمنی با او برمی خیزند. اهریمن نیز نگران است. زردشت رهسپار دربار گشتاسب می شود و او را به دین اورمزد فرا می خواند. او با بیست و یک نسک اوستا و سرو همیشه سبز و آتش همیشه روشن دین خود را به گشتاسب عرضه می کند. دشمنیها سرانجام زردشت را به زندان می کشاند؛ اما بیماری اسب سیاه محبوب گشتاسب که فقط زردشت توانایی درمان او را دارد وسیله ای می شود برای ایمان آوردن گشتاسب، همسرش هوتوس و پسرش اسفندیار و رسوایی بدخواهان. او از مناظرات پیروز بیرون می آید. برای ثبات بخشیدن به ایمان گشتاسب که هنوز تردیدی در خاطرش هست، بهمن واردیبهشت امشاسپند و ایزد آتش خود را به او می نمایند و تردید را از اندیشه او می زدایند.

گشتاسب می خواهد جایگاه خود را در آن جهان بداند. زردشت نیایش به جای می آورد و خوانی می گسترد و در آن می و بوی^۱ و شیر و انار می نهد. گشتاسب می را می نوشد و جای والای خود را در آن جهان می بیند. بوی به جاماسب می رسد و بر اثر آن همه دانشها بروی آشکار می شود. پشوتن، پسر گشتاسب، شیر می نوشد و بی مرگ و جاودانه می شود. دانه های انار به پسر دیگر گشتاسب، اسفندیار، می رسد و رویتن می گردد. خشم ارجاسب، فرمانروای خیونان، برانگیخته می شود و به نبرد ایرانیان می آید؛ اما شکست می خورد.

سرانجام زردشت در هفتاد سالگی به دست تور برادرزوش که بنا به برخی از روایتها به صورت گرگ - نماد حیوانات اهریمنی - درآمده است کشته می شود.

۱. بوی در زبان پهلوی هم معنی بوی خوش و گل می دهد و هم معنی وجدان.

زردشت به روایت نوشته‌های پهلوی، انسان کامل آیین مزدیسنايي است که در میانه تاریخ این جهان ظهور می‌کند. کارهای او بعد جهانی دارد. او بیدادی را که به گیومرث رفته است جبران می‌کند. در سایه اوست که سوشیانس، آخرین موعود زردشتی، خواهد توانست وظیفه خود را به انجام برساند.

پشوتن از رویدادهای پس از دوران زردشت، آمدن پشوتن، پسر فنا ناپذیر گشتاسب است که در کنگ‌دژ زندگی می‌کند. سیاوش، پدر کیخسرو، این دژ را ساخته است. بنا به روایتی، خورشیدچهر، یکی از پسران زردشت، با پشوتن در این دژ به سر می‌برد و همراه او و سپاهیان‌ش خواهد بود. در هزاره زردشت، پشوتن پیشاپیش مردان سپاهی خود که جامه‌ای از پوست سمور برتن دارند یا به روایتی، درفش آنان از پوست سمور است، از کنگ‌دژ بیرون می‌آید و بدخواهان را بیرون می‌کند و سرزمین ایران را در اختیار می‌گیرد. او پس از این نبرد دوباره به کنگ‌دژ برمی‌گردد تا هربار که به او نیاز باشد باز گردد.

بهرام ورجاوند ظهور بهرام ورجاوند نیز در این دوران است. وی نمادی از ایزد بهرام است که به صورت شاهی، سوار بر پیل سفید آراسته‌ای، برای یاری ایرانیان در برابر بدخواهان و دشمنان، از کابل یا از هندوستان می‌آید.

هزاره دوم و سوم از سه هزار سال چهارم

در روایتها آمده است که زردشت سه بار با همسر خود، هووی^۱، نزدیکی می‌کند و هووی هربار خود را در آب کیانسه (هامون) می‌شوید و نطفه‌های زردشت از طریق هووی وارد این آب می‌شوند. ایزد نریوسنگ آن نطفه‌ها را در اختیار می‌گیرد و برای نگهداری به ایزدبانو اردوی سوره‌ناهی‌تا می‌سپارد تا در زمان مناسب با نطفه مادران فرزندان موعود زردشت بیامیزد. برای نگهداری این نطفه‌ها ۹۹۹۹۹ فروهر مقدس گماشته شده‌اند. جای نگهداری این نطفه‌ها همان آب کیانسه است که گویند همچون سه چراغ در بن دریاچه می‌درخشند.

1. Hwōvi

اوشیدر یا هوشیدر سی سال مانده به پایان سده دهم از هزاره زردشت، دوشیزه‌ای از پیروان دین به (زردشتی) به نام نامیگ پد (کسی که پدر نامی دارد) که نسبش به زردشت می‌رسد، در آب کیانسه می‌نشیند و از آن می‌خورد. نطفه زردشت وارد بدن او می‌شود و وی، اوشیدر یا هوشیدر را به دنیا می‌آورد. چون اوشیدر به سی سالگی می‌رسد، خورشید ده شبانه روز در اوج آسمان، در همان جایی که در آغاز آفرینش آفریده شده بود می‌ایستد و فرو نمی‌شود تا همه بدانند که کاری نو خواهد بود. اوشیدر به مقام گفتگو با اورمزد می‌رسد و به برکت این کار سه سال برای گیاهان بهار مداوم خواهد بود. انواع گرگها در یک جا گرد می‌شوند و همه به صورت گرگ واحدی در می‌آیند. بهدینان (پیروان آیین زردشتی) به مقابله او می‌روند و او را نابود می‌کنند. به این ترتیب، دروچ چهارپایان نابود می‌شود. زهر این حیوان تا یک فرسنگ به زمین و گیاه می‌رسد و آنها را می‌سوزاند. از آن دروچ، جهی به شکل ابر سیاه بیرون می‌آید و سپس وارد وجود مار می‌شود. در این دوران «مزن»های دیوئژاد از میان می‌روند. افراط و تفریط کم می‌شود و پیمان (اعتدال) که هسته اصلی آیین مزدیسنايي است قویتر می‌گردد.

از رویدادهای مهم این دوره آمدن دیو ملکوس یا مرکوس است.^۱ این دیو و جادوگر در پایان هزاره اوشیدر، سرما و بارانی سخت ایجاد می‌کند. پیشوایان دینی بنا بر آگاهی قبلی خود به مردمان توصیه می‌کنند که پیش‌بینیهای لازم را به عمل آورند. سرمای سخت و طولانی بیشتر مردم و چهارپایان را در چهار زمستان نابود می‌کند؛ ولی سرانجام با نیایشهای بهدینان، ملکوس نابود می‌شود و مردمان و چهارپایان از ورجمکرد - دژی که جمشید برای نگهداری مردمان از سرما ساخته است - بیرون می‌آیند و در سرزمینهای مختلف پراکنده می‌شوند و نسلشان فزونی می‌یابد.

اوشیدرماه یا هوشیدرماه سی سال مانده به پایان هزاره اوشیدر، دوشیزه بهدینی به نام وه پد (کسی که پدر خوب دارد) که نسبش به زردشت می‌رسد در آب کیانسه آب‌تنی می‌کند و از آن می‌خورد و نطفه زردشت وارد بدن او می‌شود. از این دوشیزه پانزده ساله اوشیدرماه یا هوشیدرماه به دنیا می‌آید. وقتی که اوشیدرماه سی ساله می‌شود،

۱. در روایتهای اسطوره‌ای زمان آمدن این دیو جابه‌جا می‌شود.

خورشید به مدت بیست شبانه‌روز در اوج آسمان می‌ایستد تا به‌دینان بدانند که هزارهٔ اوشیدر به پایان رسیده است و آغاز هزارهٔ اوشیدرماه است. به برکت گفتگوی اوشیدرماه با اورمزد شش سال برای گیاهان بهار مداوم خواهد بود. در این دوره شیر گوسفندان به حداکثر افزایش می‌یابد. دیوهای گرسنگی و تشنگی نزار می‌شوند. مردمان با یک وعده غذا برای سه شبانه‌روز سیر می‌شوند. در میان مردم دوستی، آشنایی، آشتی و شادی خواهد بود. در این هزاره کسی نمی‌میرد، مگر اینکه او را با سلاحی نابود کنند یا از پیری بمیرد. شیرینی و چربی در شیر و گیاه چنان کامل می‌شود که مردم نیازی به خوردن گوشت نمی‌یابند و در پایان این هزاره، مردم شیرخواری را نیز رها خواهند کرد و به گیاه و آب بسنده خواهند نمود، تا سرانجام به پایه‌ای برسند که تنها از «مینو» تغذیه کنند. ماری بزرگ در این دوران به وجود خواهد آمد که دروچ ماران و نمایندهٔ همهٔ خزندگان آزاردهنده است. به‌دینان به نبرد با این مار می‌پردازند و با مراسم آیینی، آن دروچ را می‌گدازند. زهری که از آن بیرون می‌آید تا یک فرسنگ، زمین و گیاه را می‌سوزاند. از میان آن دروچ، جهی بیرون می‌آید و به شکل ابری یا دودی در دروچی از تخمهٔ دو پایان جای می‌گیرد.

در این هزاره ضحاک از بند فریدون رها می‌شود و فرمانروایی خود را بر دیوان و مردمان از سر می‌گیرد و به آزار آب و آتش و گیاه و مردم می‌پردازد. آب و آتش و گیاه شکایت به اورمزد می‌برند و از او می‌خواهند که فریدون را برانگیزد تا ضحاک را نابود کند. اورمزد همراه با امشاسپندان به نزد روان فریدون می‌روند تا او را برای نابودی ضحاک برانگیزند. روان فریدون از نابود کردن ضحاک اظهار ناتوانی می‌کند و این مأموریت به عهدهٔ گرشاسب گذاشته می‌شود. کیخسرو گرشاسب را بیدار می‌کند و او تیری می‌اندازد و ضحاک نابود می‌شود.

سوشانس / سوشیانس / سوشیانت، پایان جهان سی سال مانده به پایان دهمین سده از هزارهٔ اوشیدرماه، دوشیزهٔ به‌دین پانزده ساله‌ای از نسل زردشت به نام گواگ پد (کسی که دارای پدر فزاینده است) در آب کیانسه آب تنی می‌کند و از آن می‌نوشد. نطفهٔ زردشت وارد بدن او می‌شود و سوشیانس از او به دنیا می‌آید. سوشیانس مانند خورشید

درخشان است؛ با شش چشم به هر طرف می‌نگرد تا راه نابودی کامل دروچها را بیابد. در سی سالگی به مقام گفتگو با اورمزد و امشاسپندان می‌رسد و به برکت این گفتگو، خورشید به مدت سی شبانه‌روز در میان آسمان می‌ایستد. در بازگشت از این گفتگو، کیخسرو، سوار بر ایزد وای (وایو) به پذیره سوشیانس می‌آید و از کارهای نیک پیشین خود که بتکده کنار دریاچه چیچست را نابود کرده و افراسیاب تورانی را از میان برده است یاد می‌کند. سوشیانس از کیخسرو می‌خواهد که دین به را بستاید (آیین بهدینی را بپذیرد). کیخسرو این دین را می‌ستاید و بدین ترتیب، او فرمانروا می‌شود و سوشیانس، موبد موبدان دوران می‌گردد. سوشیانس سپاهی برمی‌انگیزد و به کارزار دیو اشموخی (اهلموخی) یعنی بدعت می‌رود و برای موفقیت در این کار نیایش می‌کند و آن دیو به بالا و پایین زمین می‌دود و سرانجام در سوراخی فرو می‌رود و شهر یورامشاسپند بر این سوراخ فلز گذاخته می‌ریزد و او را محبوس می‌کند تا سرانجام به دوزخ افتد.

سوشیانس بدکاران را عقوبت می‌کند و نیایش به جای می‌آورد که همه دیوان نابود شوند. دیو آزنخست دیو خشم و دیوان دیگر را می‌بلعد و بعد ایزد سروش دیو آزر را نابود می‌کند. اورمزد گنامینو را با تمام تاریکیها و بدیهایی که آفریده است، از طریق سوراخی در آسمان که در آغاز آفرینش از آنجا حمله آغاز کرده است به بیرون آسمان می‌راند و به دوزخ روانه می‌سازد؛ به گونه‌ای که دیگر باز نگردد.

این دوره، دوره تکامل موجودات اورمزدی است. همه دیوان از نسل دوپایان و چهارپایان نابود می‌شوند. بیماری، پیری، مرگ، آزار، ستم و اشموخی از میان می‌رود. گیاهان همه سرسبزند و آفریدگان در خوشی به سر می‌برند. سوشیانس وظیفه برانگیختن مردگان را دارد. هر کدام از این مردگان در طی زمان و پس از گذراندن داوری انجامین در حضور مهر و سروش و رشن از پل چینود می‌گذرند. چینود یا چینور پلی است حدفاصل این جهان و آن جهان که بر بالای قله دائمی جای دارد و یک بازوی آن در بُن البرز در شمال و بازوی دیگر آن در سر البرز در جنوب قرار دارد. این پل برای نیکوکاران فرسنگها پهن و برای گناهکاران همچون لبه تیغ است. نیکوکاران را ایزد دین به هیأت زیبارویی خوشبو پذیره می‌شود و آنها در منازل بهشت که ستاره پایه، ماه پایه،

خورشیدپایه و گرزمان (گروتمان: محل سرودها و روشنیهای بی پایان) نام دارند، قرار می گیرند و بدکاران که آنان را عفریته ای پذیرا می شود، در چهار طبقه دوزخ که آخرین طبقه آن محل تاریکیهای بی پایان است جای می گیرند.

روانها در این منازل تا روز رستاخیز و بازسازی جهان جای خواهند داشت. چون دوزخی بودن ابدی برای پروان آیین زردشتی متصور نیست و دوزخ در متنهای پهلوی همچون بیمارستانی توصیف شده است، انسان گناهکار که در حقیقت انسان ضعیف و کم مقاومتی در برابر ارتکاب گناه بوده است، برای قویتر شدن و فقط به کفاره ضعیفی که از خود نشان داده است در دوزخ به دست دیوان عذاب خواهد کشید.

سوشیانس پنج روز آخر ماه اسفند در پنج نوبت نیایش به جای خواهد آورد تا مردگان زنده شوند. مردگان برخوانند خاست و همدیگر را بازخوانند شناخت.

در پاسخ اینکه بدنهای از میان رفته چگونه شکل نخستین خود را بازخواهند یافت، در متون زردشتی چنین آمده است که چون مردمان درمی گذرند، استخوان و رگ و پی آنها به زمین، خون به آبها و موی به درخت سپرده می شود، و امشاسپندان حافظ و نگهدار آنها هستند. چون اورمزد اراده می کند که مردگان را برانگیزد، فرمان می دهد که همه، آنچه در امانت دارند بازآورند. جانها دوباره در تنها می شوند و مردم برمی خیزند پانزده ساله و چهل ساله.

اورمزد در نخستین روز از پنج روز آخر سال (خمسه مُستَرَقَه یا پنجه دزدیده)^۱ از آسمان پایین می آید؛ بر تخت می نشیند و داوری همگانی را رهبری می کند. درستکاران به بهشت می روند و دوزخیان برای باز پس دادن کفاره ای دیگر، برای سه روز دیگر به دوزخ بازمی گردند و سرانجام سپندارمذ، ایزدبانوی زمین، در پیش اورمزد برای گناهکارانی که هنوز در دوزخ هستند، شفاعت می کند و آنها دوباره به زمین بازمی گردند. درستکاران نیز دوباره بر روی زمین می آیند. زمین تا سپهر ستارگان بلند

۱. در تقویم مزدیسنی، سال، دوازده ماه سی روزه است. پنج روز باقی مانده از ۳۶۵ روز به نام پنجه دزدیده یا پهیژک، آخرین روزهای سال است. این روزها مصادف با آخرین گاهنبار است که سالگرد آفرینش انسان است.

می‌شود و گرزمان، بالاترین پایه بهشت، نیز تا سپهر پایین می‌آید و همه جا گرزمان می‌شود و همه جهان تغییر شکل می‌دهد. در آن وقت، مردمان بدنی درخشان خواهند داشت. آب گل آلود نخواهد شد و آتش بدون دود خواهد بود. مردان و زنان باهم آمیزش خواهند کرد، ولی زاد و ولدی نخواهد بود؛ جز برای آنهایی که در طی زندگی از لذت داشتن فرزند محروم بوده‌اند. خوشبختی بی‌پایان و بی‌حد و مرز خواهد بود. این، بازگشت به‌سوی وضع پیش از آفرینش نیست، بلکه بیشتر توصیفی از همه نیروهای بالقوه اورمزدی و فرمانروایی قطعی اوست. بدی کاملاً از میان خواهد رفت و زمان کرانه‌مند به زمان بیکران خواهد پیوست.

برای پیروان زروان، تاوان یک لحظه شک زروان به این صورت پرداخته

می‌شود.



کتابشناسی

الف) فارسی

۱. آموزگار، ژاله؛ «ادبیات زردشتی به زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران؛ سال ۱۷، شماره ۷۲ (۱۳۴۸)، ص ۱۷۲-۱۹۹.
۲. آموزگار، ژاله، و احمد تفضلی؛ اسطوره زندگی زردشت؛ تهران: نشر چشمه - نشر آویشن، ۱۳۷۲.
۳. ———؛ زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن؛ تهران: معین، ۱۳۷۳.
۴. الیاده، میرچیا؛ چشم‌اندازهای اسطوره؛ ترجمه جلال ستاری؛ تهران: توس، ۱۳۶۴.
۵. ایندوشیکهر؛ پنجانترا؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
۶. بهار، مهرداد؛ اساطیر ایران؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۷. ———؛ پژوهشی در اساطیر ایران؛ تهران: توس، ۱۳۶۲.
۸. پورداود، ابراهیم؛ خرده اوستا؛ بمبئی، ۱۳۱۰.
۹. ———؛ گاتاها؛ بمبئی، ۱۳۲۹.
۱۰. ———؛ یسنا؛ ج ۱ و ۲، چ ۲، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۰.
۱۱. ———؛ یشتها؛ ج ۱ و ۲، چ ۲، تهران: طهوری، ۱۳۴۷.
۱۲. تاوادیا، ج.؛ زبان و ادبیات پهلوی؛ ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
۱۳. تفضلی، احمد؛ ترجمه مینوی خرد؛ تهران: توس، ۱۳۶۴.
۱۴. جلالی نائینی، محمدرضا؛ گزیده سرودهای ریگ‌ودا؛ ج ۱، تهران: تابان، ۱۳۴۸.
۱۵. خورناسی، موسیس؛ تاریخ ارمنستان؛ ترجمه گئورگی نعلبندیان؛ ایروان، ۱۹۸۴.
۱۶. دوشن گیمن، ژاک؛ زردشت و جهان غرب؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۰.

۱۷. شایگان، داریوش؛ ادیان و مکتبهای فلسفی هند؛ ج ۱ و ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۸. صفا، ذبیح‌الله؛ حماسه‌سرایی در ایران؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳.
۱۹. فرای، ریچارد؛ میراث باستانی ایران؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
۲۰. کارنوی، ا. جی.؛ اساطیر ایرانی؛ ترجمه احمد طباطبائی؛ تبریز: فرانکلین، ۱۳۴۱.
۲۱. کریستن سن، آرتور؛ آفرینش زیانکار در روایات ایرانی؛ ترجمه احمد طباطبائی؛ تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۵۵.
۲۲. ———؛ کیانیان؛ ترجمه ذبیح‌الله صفا؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
۲۳. ———؛ نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران؛ ترجمه و تحقیق احمد تفضلی و ژاله آموزگار؛ ج ۱ و ۲، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳ و ۱۳۶۸.
۲۴. موله، ماریان؛ ایران باستان؛ ترجمه ژاله آموزگار؛ تهران: توس، ۱۳۷۳.
۲۵. ناس، جان؛ تاریخ جامع ادیان؛ ترجمه علی اصغر حکمت؛ تهران: پیروز، ۱۳۵۴.
۲۶. نیبرگ، هنریک ساموئل؛ دینهای ایران باستان؛ ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی؛ تهران، ۱۳۵۹.
۲۷. ورمارزن؛ آیین میترا؛ ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۳.
۲۸. هینلز، جان؛ شناخت اساطیر ایران؛ تهران: نشر چشمه - نشر آویشن، ۱۳۷۳.
۲۹. یارشاطر، احسان؛ برگزیده داستانهای شاهنامه؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
۳۰. ———؛ داستانهای ایران باستان؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
۳۱. یزینیک گفتاتسی؛ تکذیب و رد فرق دینی؛ ترجمه گئورگی نعلبندیان؛ ایروان، ۱۹۸۸.
۳۲. یغمایی، اقبال؛ مختصر راماین؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.

ب) لاتین

1. Boyce, M.; *A History of Zoroastrianism*; I, II, Leiden, 1975, 1982.
2. ——— ; *Zoroastrians*; London, 1979.
3. ——— ; *Zoroastrianism*; Costa Mesa California and New York, 1992.
4. Carnoy, A. J.; "Iranian Mythology" in *Mythology of all Races*; Vol. VI, New York, 1964.
5. Darmesteter, J.; *Zend-Avesta*; I - III, Paris, 1892-1893.
6. Duchesne - Guillemin, J.; *La religion de l'Iran ancien*; Paris, 1962.
7. Dumézil, G.; *Mythe et épopée*; 1-3, Paris, 1968-1973.
8. Gray, L. H.; *The Foundations of the Iranian Religions*; Bombay, 1929.
9. Hoffmann, G.; *Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer*; Leipzig, 1880.
10. Labourt, J.; *Lea christianisme dans l'empire perse*; Paris, 1904.
11. Macdonelle, A.; *Vedic Mythology*; 1898, Reprint Delhi, 1974.
12. Molé, M.; *Culte, mythe et cosmologie dans l'Iran ancien*; Paris, 1963.
13. Oldenberg, H.; *Die Religion des Veda*; Berlin, 1917, Reprint Darmstadt, 1977.
14. Widengren, G.; *Les religions de l'Iran*; Paris, 1968.
15. Zaehner, R. C.; *The Dawn and Twilight of Zoroastrianism*; London, 1961.
16. ——— ; *The Teachings of the Magi*; London, 1956.
17. ——— ; *Zurvan*; Oxford, 1955.



فهرست موضوعی

- | | |
|--|---|
| <p>آز (دیو) ۷۹، ۳۶</p> <p>آسمان (ایزد) ۴۴، ۳۲، ۱۷</p> <p>آسیا ۱۰</p> <p>آسیای صغیر ۱۹</p> <p>آسیای میانه ۱۰</p> <p>آفرودیت ۲۲</p> <p>ائشمه ← خشم ۳۶، ۳۴</p> <p>اپام نبات ← برز (ایزد) ۲۲ - ۲۰، ۱۲</p> <p>اپوش / اپوشه ۳۶، ۲۴ - ۲۲</p> <p>اترط / اثرط ← ثریت، سريت ۵۷</p> <p>اثروه ودا ۷</p> <p>اثفیان ← آبتین ۵۳</p> <p>آخت (جادوگر) ۵۴</p> <p>ارته وهیسته ← اردیبهشت، اشه وهیسته ۱۶</p> <p>ارجاسب ۷۵، ۶۸، ۶۷</p> <p>ارد ← اشی، اهریشونگ ۲۸</p> <p>ارداویراز / ارداویراف ۳۰، ۲۸</p> <p>ارداویرازنامه / ارداویراف نامه ۲۸</p> <p>اردشیر اول هخامنشی ۷۰</p> <p>اردشیر دوم هخامنشی ۲۱</p> <p>اردشیر ساسانی ۷۱</p> <p>اردوی سوره اناهیتا ← اناهیتا، ناهید ۲۱، ۷۶، ۷۴، ۲۲</p> | <p>آبان یشت ۲۱</p> <p>آبتین ← آبتین، اثفیان ۵۳، ۳۰</p> <p>آبتین ← آبتین ۳۰</p> <p>آتر ← آتش، آذر ۲۹</p> <p>آتش ← آتر ۵۱، ۲۹</p> <p>آتش (ایزد) ← آتر ۷۵، ۲۰، ۱۷</p> <p>آتش (مینوی) ۲۹</p> <p>آتشکده ۲۹</p> <p>آتوسا ← هوتوس ۶۸</p> <p>آدا ۲۸</p> <p>آدران (آتش) ۲۵</p> <p>آدیتیه ها ۱۱</p> <p>آذر ← آتر ۳۰ - ۲۸</p> <p>آذریابجان ۲۹</p> <p>آذربرزین مهر ۵۱، ۴۸، ۲۹</p> <p>آذر فرنیغ ۵۱، ۴۸، ۲۹</p> <p>آذرگشنسب ۶۶، ۴۸، ۲۹</p> <p>آرزو (همسر سلم) ۵۴</p> <p>آرش ۵۶</p> <p>آریایی / آریاییان ۲۵، ۲۴، ۱۱، ۱۰، ۶</p> <p>۶۰ و ...</p> |
|--|---|

افراسیاب ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۶۰، ۶۱،	اردیبهشت (امشاسپند) ← ارته وهیشت ۱۱،
۶۵ - ۶۷، ۷۹	۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۳، ۷۳، ۷۵
افغانستان ۲۱، ۶۲	اردیبهشت (ماه) ۴۰
اکباتان ← هگمتانه ۶۵	ارزه ۴۳
اکومن ← اکه منه ۳۳	ارژنگ ۶۳
اکه تش ۳۷	ارشتاد ← اشتاد ۳۲
اکه منه ← اکومن ۳۳	ارمنی / ارمنستان ۹، ۱۹
اگنی ۱۲، ۲۹	ارنواز ۵۳
البرز ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۵۸، ۶۱، ۷۹	اریامن / اریامنه ۱۱، ۳۲
امراتات ← امرداد ۱۷	ازدهای شاخدار ۵۷
امرداد ← امرتات ۱۷، ۳۴، ۴۳	ازی دهاک ← دهاک، ضحاک ۲۹،
امشاسپند / امشاسپندان ← امهرسپندان ۱۱،	۵۰ - ۵۲
۱۳، ۱۵ - ۱۷، ۲۸، ۳۳، ۴۴، ۵۸،	اسپنجروش ← سپنجروش، سپنجگر،
۷۳ - ۷۵، ۷۸، ۷۹ و ...	سپنجفریه ۳۶
امهرسپندان ← امشاسپند ۱۵	اسپندارمد / اسفندارمد ← سپنته ارمثیتی،
انار ۲۷	سپندارمد ۱۶، ۲۸، ۳۳، ۳۴
اناست (دیو) ۳۷	استوهات / استویداد ۳۵، ۴۴
اناھیتا / اناھید ← اردوی سوره اناھیتا ۲۱،	اسفندیار ← سپندیاد ۶۰، ۶۸ - ۷۰، ۷۵
۲۲	اسکندر ۷۰، ۷۱
اندر (دیو) / ایندر ← ایندره ۳۳	اسکندرنامه ۷۱
انفران ۳۲	آستونڈ ۷۳
انگره مینو ← اهریمن ۱۴	اسورا / اسوره ۱۱، ۱۲
اوپانیشادها ۷	اشتاد ← ارشتاد ۳۲، ۳۳
اودگ ۳۷	اشکانی / اشکانیان ۹، ۷۱
اورمزد ← اوهرمزد، اهورامزدا، هرمزد	اشموغ (دیو) / اشموغی ← اهلموغ ۳۷، ۷۹
۱۱، ۱۳ - ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۶، ۲۸ - ۳۱،	اشه وهیشت ← ارته وهیشت ۱۶
۳۳، ۳۸، ۳۹ - ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۳،	اشی (ایزد) ← ارد ۲۸، ۷۴
۶۶، ۶۸، ۷۵ - ۷۸ و ۸۰ و ...	اغریث ۵۴، ۶۰
اورمیه ۶۶، ۷۳	افدرا ۳۰

- اورواخشیه ۵۷
اوروازیشته (آتش) ۲۳
اوروت نره ۵۴
اوستا/اوستایی ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۵۱-۵۳، ۵۶، ۶۷، ۷۱، ۷۵ و ...
اوشاس ۱۲
اوش بام ۳۲
اوشیدر ← هوشیدر ۳۵، ۳۷، ۷۷، ۷۸
اوشیدرماه ← هوشیدرماه ۳۵، ۵۷، ۶۶، ۷۸
اولاد ۶۳
اوهرمزد ← اورمزد ۱۱
اهرشونگ ← ارد ۲۸
اهریمن ← انگره مینو ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۶، ۳۰-۳۲، ۳۳-۳۶، ۳۸-۴۰، ۴۲-۴۴، ۴۷، ۴۸، ۷۲، ۷۵ و ...
اهلموغ/اهلموغي ← اشموغ ۳۷، ۷۹
اهلو ۴۱
اهورا/اهوره/اهورایی ۱۰-۱۲، ۲۰، ۲۸، ۳۸ و ...
اهورامزدا ← اورمزد ۱۱-۱۳ و ...
اهونور/اهونه وئیریو ۳۹
ایاسریم گاه ۴۰
ایران/ایرانی/ایرانیان ۶، ۸، ۱۰، ۳۲، ۴۰، ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۶۰-۶۲، ۶۵، ۷۱، ۷۵ و ...
ایران شهر ۵۵، ۵۶
ایران ویج/ایران ویز ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۶
ایرج ۵۴-۵۸، ۵۵
- ایزدان ۱۷، ۲۶، ۳۴، ۷۴ و ...
ایشتر ۲۲
ایندره ← اندر ۱۱، ۱۲، ۲۴، ۳۳
ایوکیداد (گاو) ← یکتا آفریده ۴۱
بابلی ۲۲، ۳۲
باد (ایزد) ۲۲، ۳۲
باران (ایزد) ۲۳
برز (ایزد) ← اپام نپات ۲۰، ۲۲
برزخ ۲۸
برزیسوه (آتش) ۲۳
برسم ۲۷
برمایه ← پرمایه ۵۳
بستور ۶۸
بغ/بغه ۱۱، ۳۲
بلخ ۵۶، ۶۷
بندهشن ۸، ۲۱، ۲۲، ۳۷، ۵۴ و ...
بنگ ۴۳
بوت/بود (دیو) ۳۶
بوشاسب/بوشیانستا ۳۵
به داییتی ← وه داییتی ۴۱
بهرام (آتش) ۲۶، ۲۹
بهرام (ایزد) ← ورثرغنه، وهرام ۱۷-۱۹، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۷۶
بهرام ورجاوند ۷۶
بهشت ۲۸، ۷۹، ۸۱
بهمن (امشاسپند) ← وهمنه ۱۵، ۲۲
۲۹، ۳۳، ۷۰، ۷۳-۷۵
بهیزک ← پنجه دزدیده، خمسه مسترقه ۸۰

- بیدرفش ← ویدرفش ۶۸
بیژن ۶۶
پارتی ۶۷
پتیریترسپ ۷۳
پدیشه گاه ۴۰
پرداته ۴۷
پرسیاوشان/ خون سیاوشان ۶۵
پرمایه ← برمایه ۵۳
پری ۳۸
پریمتی ۳۷
پشنگ ۵۵
پشوتن ۷۶-۷۵، ۶۸
پلوتارک ۹
پنجاب ۲۱
پنجه دزدیده ← بهیزک ۸۰
پنی/ پنیه ۳۷
پوران ۷
پوروشسب ۷۴، ۷۳، ۳۰
پهلوی (زبان و خط و...) ۷-۹، ۳۳، ۴۰، ۵۶، ۵۲
پیران ۶۵
پیشدادی/ پیشدادیان ۶۰، ۵۶، ۴۷، ۸
تاجیکستان ۶۲
تازیان ۸
تبرستان ۶۲، ۵۶
تخمورپ/ تخمه اورپه ← تهمورث ۴۷
ترجمه و تفسیرهای اوستا ۸
ترکستان ۶۴، ۵۵
ترومت/ ترومتی ۳۷
تور/ تورانی/ تورانیان ۵۴-۵۶، ۵۸، ۶۰-۶۲، ۶۴-۶۶ و ...
توربرادرش ۷۵
توس ۶۷، ۶۵، ۵۴
تهماسب ۵۸
تهمورث ← تخمورپ ۴۸، ۴۷
تهمینه ۶۴
تیر/ تیری (ایزد) ۲۲
تیر (ماه) ۴۰
تیریز/ تیری ۳۴
تیشتر/ تیشتریه ۱۷-۲۲-۲۴، ۲۹، ۳۲، ۴۵، ۴۳، ۴۲، ۳۶
تیشتریش ۲۲
ثریت/ ثریته ← اترط ۵۷، ۳۰
ثریتونه ← فریدون ۵۳
جاماسب ۷۵، ۶۸
جریره ۶۵
جم ← جمشید، یمه ۷۴، ۶۱، ۵۳، ۵۱، ۴۸
جمشید ← جم ۳۷، ۳۰، ۲۹، ۸
۴۷-۵۴، ۵۶-۵۸، ۷۷
جمی ← جمیک ۵۱
جمیک ← جمی ۵۱
جوهرتن ← گوهرتن ۷۴-۷۲
جه/ جهی ۴۲، ۳۵، ۳۴
جیحون ۵۶
چشمک (دیو) ۷۴، ۳۶
چیچست ۷۹، ۷۳، ۶۶

- چیستا ۲۹، ۲۸
چین ۶۴، ۵۴
چینود/چینور ۷۹، ۲۸، ۲۷، ۱۹
خداینامه ۹
خرداد (امشاسپند) ← هئوروتات ۳۴، ۱۷
خرده اوستا ۸
خرّه ← خوره، خورنه، فر، فرّه ۷۲
خشتره وئیریه ← شهرپور (امشاسپند) ۱۶
خشم (دیو) ← ائشمه ۷۹، ۶۲، ۳۶، ۲۷
خمسه مسترقه ← بهیزک ۸۰
خنائیتی (پری) ۵۷
خنیرث/خنیرس/خنیره ← خونیرس ۴۳
خورشید (ایزد) ۳۲، ۱۷
خورشید ۷۲، ۴۴، ۱۹
خورشید پایه ۸۰
خورشیدچهر ۷۶
خورنه ← خرّه ۵۰
خوره ← خرّه ۷۲، ۵۰
خونیرس ← خنیرث ۴۸، ۴۶، ۴۳
خیونان ← هونها ۷۵، ۶۸، ۶۷
دائیتی ۷۹، ۷۵، ۷۳، ۴۱
دادستان دینیک ۸
دادستان مینوی خرد ۸
دادگاه ۲۵
دارا ۷۱
داراب ۷۱، ۷۰
داریوش سوم هخامنشی ۷۱
دینا (ایزدبانو) ← دین ۲۸
دئوه ← دیو ۱۱ - ۱۳، ۲۵، ۳۴ و ...
درواسپ/درواسپ ۳۱
دروج ۳۴
دماوند ۵۴، ۵۲
دورسرو ۷۴
دوزخ ۸۰، ۳۹، ۲۸
دوغدو ۷۳، ۷۲
دهاک ← اژی دهاک ۵۱
دهقان ۹
دهمان آفرین ۳۲
دی (ماه) ۴۰
دیرنده خدای/دیرنگ خدا ۶۶، ۲۶
دین (ایزدبانو) ← دینا ۲۸
دین به ۷۷
دینکرد ۸
دیو/دیوان ← دئوه ۱۱ - ۱۳، ۱۷، ۲۵،
۲۷، ۳۳، ۳۴، ۳۸ و ...
دیوسپید/سفید ۶۳، ۶۲
دیوسیه ۴۶
راغ/راک ۷۳
رپیتوین/رپیشوین ۲۴، ۱۷
رتّه ۱۲، ۱۱
رخیج ← رخوذ، هرخوتی ۲۱
رخش ← ۷۰، ۶۴، ۶۳
رخوذ ← رخیج ۲۱
رستم ۵۸ - ۶۴، ۶۷ - ۶۹، ۷۰
رشک (دیو) ۳۷
رشن/ارشنو ۷۹، ۲۸، ۲۷، ۱۹

روایات پهلوی ۸	زوئیش ۷۲
روایات داراب هرمزدیار ۹	ساری ۶۰
رودابه ۵۹	ساسانی ۷-۹، ۱۳، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۶۱
رودره سروه ۳۴، ۱۲	سام/سام‌نریمان ۵۷، ۵۵-۵۹
روم ۷۱، ۶۸، ۶۷، ۵۴، ۲۰	سامه‌ودا ۷
رویین‌دژ ۶۸	سامی ۵۲
ری ۶۰	ساوول ← سروه ۳۴
ریگ‌ودا ۶	ساویتا ۱۲
زابل ۵۹، ۵۸	سپزگ (دیو) ۳۶
زابلستان ۶۷، ۶۴، ۶۰، ۵۷	سپته ارمیتی ← اسپندارمد ۱۶
زال/زال‌دستان/زال‌زر ۵۸-۶۲، ۶۰	سپته مثنیو ← سپندمینو ۱۵
۶۷، ۶۳	سپنجروش ← اسپنجروش ۳۶، ۲۳
زامیاد (ایزد) ۳۳، ۳۲	سپنجگر ← اسپنجروش ۳۶، ۲۳
زامیادیش ۲۰	سپنجغریه ← اسپنجروش ۳۶
زئیری/زیریز ۳۴	سپند (کوه) ۵۹
زردشت ۳۰، ۲۸، ۱۷، ۱۳، ۱۰، ۸، ۷	سپندارمد ← اسپندارمد ۳۳، ۲۸، ۱۶
۷۸-۷۲، ۶۸-۶۶، ۵۸، ۵۳، ۵۰، ۳۶	۸۰، ۵۶، ۴۴، ۳۷، ۳۴
زردشتی/زردشتیان ۳۴، ۲۵، ۱۴، ۹	سپندمینو ← سپته مثنیو ۱۹، ۱۵، ۱۴
۷۷، ۷۱، ۶۸، ۶۶، ۶۰، ۵۷، ۴۷	۳۳
زرمان ۳۶	سپندیاد ← اسفندیار ۶۸
زروان ۸۱، ۴۴، ۳۲، ۳۱، ۱۴	سپنشته (آتش) ۲۳
زریر ۶۸، ۶۷	سپهر ۸۱، ۸۰، ۳۲، ۳۱
زمان ۳۱	سپتمان ۷۳
زمان بیکران ۴۰	سپتور ۵۱
زمان کرانه‌مند ۴۰	ستاره‌پایه ۷۹
زندوهومن یسن ۸	سده ۴۷
زنده میرا ۴۱	سراب ۲۲
زو ۶۰، ۵۸	سرئوشه ← سروش ۲۷
	سزدیو/سردیوان ۳۷، ۳۳

کماریگان/کمالگان ۳۷،۳۳	فرود ۶۵
کنگ‌دژ ۷۶،۶۶،۶۴	فروشی ← فروهر ۲۲
کوند ۳۷	فروهر ← فروشی ۵۷،۴۴،۳۶،۲۲
کوندیره ۳۷	۷۶،۷۴ - ۷۲
کوی‌کوات ← کیقباد ۶۱	فزه ← خزّه ۵۱،۵۰،۴۲،۲۹،۲۵،۲۰
کیی ۶۱،۵۳	۷۴،۷۲،۶۴،۶۲،۵۷،۵۳
کی‌ایبوه ۶۱	فریبرز ۶۷،۵۴
کیانسه ۷۸ - ۷۶	فریدون ← ثریتونه ۵۵ - ۵۲،۵۱،۳۰
کیانی ۶۴،۶۱،۵۴،۵۳	۷۸،۷۴،۶۷ - ۶۵،۶۱،۶۰،۵۷
کی‌اوس ← کاوس ۶۱	فری‌گیس ← فرنگیس ۶۵
کیخسرو ۷۶،۶۷ - ۶۴،۶۱،۵۴،۲۹	فیلقوس ← فیلیپ ۷۱
۷۹،۷۸	فیلیپ ← فیلقوس ۷۰
کیقباد ← کوی‌کوات ۶۱	قارن ← کارن ۷۱،۵۵
کیکاوس ← کاوس ۶۴،۶۲،۶۱،۵۴	قباد ۵۵
۶۷،۶۵	قفقاز ۱۰
کی‌گشتاسب ← گشتاسب، ویشتاب ۲۹	قیصر ۶۸،۶۷
۵۰	
گاتها/گانه‌ها ← گاهان ۷،۶	کابل ۷۶،۵۹
گاو ۲۰	کابلستان ۵۷
گاهان ← گاتها ۶۷،۱۴،۷،۶	کارن ← قارن ۷۱،۵۵
گاهانبار ← گهنبار ۸۰،۴۰	کاوس ← کی‌اوس، کیکاوس ۷۴،۶۴ - ۶۲
گوشورون ← گوشورن ۳۱	کاوه ۵۵،۵۳،۵۲
گجسته ۷۱	کتابون ۶۹ - ۶۷
گرامی‌کرد ۶۸	کتزیاس ۹
گرزمان ← گروتمان ۸۱،۸۰	کرده (فصل) ۷
گرشاسب ۵۵،۵۴،۵۲،۵۰،۳۰،۸	کرده‌خدایان ۷۱
۷۸،۶۶،۶۰،۵۸،۵۷	کرمانشاه ۲۲
گرگان ۶۸،۵۹	کریمان ۵۸
گروتمان ← گرزمان ۸۰	گُستی/کشتی ۳۴

- گزیده‌های زادسپرم ۸
گستهم ۵۴
گشتاسب ← کی گشتاسب ۶۰، ۵۴، ۲۹
۷۵، ۷۰، ۶۸
گنامینو ۷۹
گندرو ۵۷
گواگ پد ۷۸
گوبدشاه ۵۴
گودرز ۷۱
گوزک ← وزک ۴۶
گوزگان ۵۶
گوشورن ← گئوشورون ۴۳، ۳۱
گوکرن ← هوم سپید ۳۰
گوهرتن ← جوهرتن ۷۲
گهنبار ← گاهانبار ۴۰
گیتی ۴۰، ۳۰، ۱۸، ۱۷، ۱۵، ۱۳
گیو ۷۱، ۶۷، ۶۶، ۵۴
گیومرث ۷۶، ۴۵، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۳۵، ۳۲
لهراسب ۷۱، ۶۷، ۶۱
مارس ← مریخ ۲۶
مارسپند ← مئرسپند ۳۲
مازن ← مازندر، مزن ۴۷
مازندر ← مازن ۵۳، ۴۷
مازندران ۶۳ - ۶۱، ۵۹
مانی/مانوی ۸
ماه (ایزد) ۴۴، ۳۲
ماه ۷۲، ۴۴
ماه (همسرتور) ۵۴
ماه‌پایه ۷۹
ماهی ۳۰
مدیاریم‌گاه ۴۰
مدیوزرم‌گاه ۴۰
مدیوشم‌گاه ۴۰
مرداس ۵۲
مرکوس ← ملکوس ۷۷، ۳۷
مریخ ← مارس ۲۶
مزد/مزدایی ۴۹، ۱۱، ۱۰
مزدیسنا/مزدیسنی/مزدیسنایی ۴۹، ۳۱
۷۵ - ۷۷، ۸۰
مزن ← مازن ۷۷، ۴۷
مشیان ۴۶، ۴۵، ۸
مشیه ۴۶، ۴۵، ۸
ملکوس ← مرکوس ۷۷، ۴۹، ۳۷
مئرسپند ← مارسپند ۳۲
منو ۵۶، ۵۵
منوچهر ۶۱ - ۵۸، ۵۶، ۵۵
منیژه ۶۶
مهابهاراتا ۷
مهر (ایزد) ← میترا ۲۷، ۴۵، ۲۰، ۱۸، ۱۷
۷۹، ۳۳
مهر (روز) ۱۹
مهر (کیش) ۱۸
مهر (ماه) ۱۹
مهرپرستی ← میتراثیسم ۲۰
مهرداد ۷۱
مهرگان (جشن) ۵۴، ۱۹
مهریشت ۱۹

نوهین (تورانی) ۵۷	میترا/میتره ← مهر (ایزد) ۱۸، ۱۲، ۱۱
نیرنگستان ۸	و ...
وازیشته (آتش) ۲۹، ۲۳	میترائیسم ← مهرپرستی ۲۰، ۱۸
وای (ایزد) ← ویو ۷۹، ۶۶، ۳۲، ۲۶، ۱۷	میتراس ۱۹
وای بد ۳۵، ۲۶	میتره - ورونه ۱۸، ۱۱
وای وه ۲۶	میتوخت ۳۷
وئیکرد ۴۷	میلاد ۷۱
ودا/ودایی ۳۳، ۱۸، ۱۲، ۱۱، ۶	مینو/مینوی ۳۲، ۲۸، ۲۲، ۱۸، ۱۳، ۳
ور/ورجمکرد ۷۷، ۶۴، ۵۴، ۴۹	۷۸، ۴۵، ۴۴، ۳۸، ۳۳
ورثرغنه ← بهرام (ایزد) ۲۴	مینوی خرد ۲۲
ورن (دیو) ۳۶	ناستیه ۳۴
وروبرش ۴۳	نامخواست هزاران ۶۸
وروجرش ۴۳	نامیگ پد ۷۷
وروکشه ۴۳	نانگهشیه ← ناهیه ۳۴
ورونه ۱۲، ۱۱	ناهید ← اردوی سوره اناهیتا ۲۱، ۱۷
وزغ ۳۰	ناهید (همسردارا) ۷۰
وزک ← گوزک ۵۵	ناهید (همسرگشتاسب) ۶۸
وندیداد ← ویدیداد ۷	ناهیه ← نانگهشیه ۳۴
وه پد ۷۷	نای ۴۱
وه دائیتی (رود) ← به دائیتی ۴۱	نریمان ۵۸
وهرام ← بهرام (ایزد) ۲۴	نریوسنگ ۷۶، ۴۴، ۳۲
وهوفرینانه (آتش) ۲۳	نسک ۷۵
وهومنه ← بهمن ۱۵	نسو ۳۵
ویددفش ۴۳	نسوش ۳۵
ویدرفش ← بیدرفش ۶۸	نشاک ۴۶
ویدیداد ← وندیداد ۷	نمرود ۶۱
ویزرش (دیو) ۳۵	نوذر ۶۰، ۵۴
ویسپان فربه ← فرننگیس ۶۵	نوروز ۱۹

- ویسپرد ۷
 ویشاسب ← کی گشتاسب ۶۷
 ویشنو ۱۲
 ویو ← وای (ایزد) ۷۹، ۴۷، ۲۶، ۱۲
 ویونگهان ۴۸، ۳۰
 ها (فصل) ۷
 هاماوران ۶۴
 هامون ۷۶
 هئوروات ← خرداد ۱۷
 هئوشینگه ← هئوشنگ ۴۷
 هئومه ← سومه ۳۰
 هخامنشی / هخامنشیان ۶۱، ۲۱، ۱۴، ۹
 هدیوش ← سرسوک ۴۸
 هرخوتی ← رخیج ۲۱
 هرمزد ← اورمزد ۱۱
 هرودوت ۹
 هفت خان ۶۸، ۶۳
 هفت کشور ۴۳
 هگمتانه ← اکباتان ۶۵
 هما ۷۰
 همسپه‌مدیم‌گاه ۴۰
 هند / هندی ۲۱، ۱۸، ۱۱، ۱۰، ۸، ۶
 ۶۷، ۶۲، ۵۵، ۲۹، ۲۶
 هندواروپایی ۱۰
 هندوایرانی ۵۷، ۴۸، ۲۶، ۱۰
 هندوستان ۷۶، ۳۷
 هوتوس / هوتس ← آتوسا ۷۵، ۶۸
 هوشنگ ← هئوشینگه ۴۸ - ۴۶
 هوشیدر ← اوشیدر ۷۷
 هوشیدرماه ← اوشیدرماه ۷۷
 هوم (ایزدو گیاه) ← سومه ۳۰، ۲۲، ۱۷
 ۷۴، ۷۳، ۵۷، ۵۳، ۴۸
 هوم سپید ← گوکرن ۳۰
 هومه (ایزد) ← سومه ۱۲
 هونها ← خیونان ۶۷
 هووی ۷۶
 هیتاسب ۵۷
 هیچه / هیز ۳۶
 هیربدستان ۸
 یاجورودا ۶
 یادگار زریران ۶۷
 یازده / دوازده رخ ۶۶
 یسنها ۷
 یشتها ۷
 یکتا آفریده (گاو) ← ایوکیداد ۷۴، ۴۴، ۴۳
 یلدا ۱۹
 یمگان ۶۲
 یمن ۶۴
 یمه ← جم ۴۸
 یوشت فریان ۵۴
 یونان / یونانی ۲۲

